

# اقبال نامہ جهانگیری

مصلحت

معتمد خان بخشہ جہانگیر بادشاہ بن اکبر بادشاہ

بمستطیع

مولانا مولوی معتمد رفوع صاحب فاضل دیوبند



ALLAHABAD  
RAI SAHIB RAM DAYAL AGARWALA  
PUBLISHER

در شانعی پریس الہ آباد طبع شد

1931

قیمت ۲ روپہہ



۲	۸۱۰
۱۹	۸۱

بکتابخانه

مولانا مولوی مصطفی رفیع صاحب صاحب فاضل دیوبند

جہانگیر پور

فامہ

اقبال

۷۳۰۴۵



# اقبال نامہ جہانگیری

مصنف

معتد خان بخشہ جہانگیر بادشاہ بن اکبر بادشاہ

بتصحیح

مولانا مولوی محمد رفیع صاحب فاضل دیوبند

---

ALLAHABAD

RAI SAHIB RAM DAYAL AGARWALA  
PUBLISHER

در شانہ پریس الہ آباد طبع شد

1931

قیمت ۲ روپہہ

---

---

PRINTED BY K. B. AGARWALA AT THE SHANTI PRESS,  
No. 12, BANK ROAD, ALLAHABAD.

---

---

## بسم الله الرحمن الرحيم

نیایش به اندازه آن کار ساز حقیقی را می شاید که  
بفتحوی علم آدم الاسماء کلها راز دو جهان را بر ساکنان این  
خاکدان آشکارا نمود و ستایش فراوان آن طرح انداز پهراین  
سخن را می ارزد که از نگارش آن من الیهان لسعرا عروس  
معانی و بهان را دلکشی کونین عطا کرد و کلک خشک را  
آن زبان بخشید که پیکر خهال را بر صفحه کاغذ نقش  
داده تا ابد تروتازه می دارد \*

این کتاب موسوم به اقبال نامه جهانگیری که از نتیجه  
فکر معتمد خان بخششی شاهنشاه جهانگیر بن اکبر بادشاه  
ست تا زمانه دراز در حجله گمنامی و کس میرسی پنهان  
بود تا آنکه کیتان ولهم ناسولیس که ذاتش از عوارض  
صفت مستغنی ست و کمالاتش از احاطه بیان افزون کوشش  
بلوغ نموده این کتاب را از پرده خفا بهرون آورد از بسکه  
حروفش از آب بقا نگاشته بود و الفاظش پر از لطائف و  
معانی نادره بوده او را زیر اهتمام خود از جانب ایشیاتک  
سوسائتی در کالج پریس کلکته ۱۸۶۵ ع چاپ نموده  
دیدۀ ارباب بیعتش و دانش را از جمال دلارایش مغرور ساخت  
مدتی این کتاب دنیای ادب را زینت بخشید لیکن اکنون  
از نامساعدت زمانه این نسخه مطبوعه هم ناپدید گشت



تو گوی یوسف به چاه کنعان پنهان شد یا ماه منازل  
 خویش را بسر برده روی خویش را از عالمیان بپوشانید  
 اگرچه کیتان واهم ناسولیس که به سعیش این کتاب به  
 ظهور آمده این دار فنا را خیر باد گفته اکنون زیلت افزای  
 عالم بقاست اما دهر از ارباب علم و هنر خالی نهست  
 اگر نهر شب یعنی ماه جهان افروز متحو خواب گران شده  
 در خریم ناز به خستهیدن گرفت نهر نیمروز یعنی آفتاب  
 عالمتاب جهان را از شعاع پرنور خود ملبور ساخته ست اعلی  
 ادیب کامل محترمی حضرت مولانا مولوی ضیاء الحسن صاحب  
 علوی ایم اے که بر عہدہ انسپکٹری مدارس عربیہ (ہیوپی)  
 فائز اند وہم طرح انداز امتحانات عربیہ و فارسیہ برآے  
 انطباع ثانی این کتاب سعی برده به این خاکسار کار  
 طبعش به سپرد اگرچه این کار از بضامت من افزون بود  
 و از قابلیت من بالاتر لیکن بقول خواجہ حافظ شہرازی  
 رحمة اللہ علیہ

کاری بکرد ہمت پاکان روزگار

درین فکر سعی نمودم و امداد فہمی دریافتم سرورش سخن  
 بمن مزودہ داد کہ خیالات لطیف مہنی ست برکار لطیف و  
 اتمام کار موقوف بر سعی بلوغ حالا این کتاب به زیور  
 طبع آراستہ پیش کش ازباب ہمیش ست و امید قوی ست  
 کہ منظور نظر صاحب نظران و ارباب علم و هنر می باشد  
 مصنف این کتاب بر نکتہائی زبان و طرز ادا قادر  
 ست خیالاتش نازک و پر معانی زبانش فصیح و شستہ

نه این که تنها واقعه نگاری می کند بلکه در در آوردن معانی تاریخ یعنی ربط در میان وجوه و واقعات خاک را به آب می رساند و آب را به خاک زیرا که این کتاب نوشته شد بعد از تزک جهانگیری که روزنامه‌چی خاص شهنشاه جهانگیر ست و زمانه تصدیفش همان جمیع احوال شهنشاه و الا مدار به وضاحت تمام و تفصیل بسیار درو جا یافته ست این کتاب از ذاتیات و خود ستای مبراست که لوازم روزنامه‌چی خاص پادشاهان ست و ازین رو عبارتش مقرون به صحت ست و هم قابل اعتماد مصنفش هیچ جا اختصار را از دست نه داده لیکن چودت طبعش و ندرت بهانش از هر نقطه و هر سطر هویدا ست دیگر آنچه سخن سلجیان و ارباب سهر درین مسئله بفرماید \*

محمد رفیع

الآباد

ماه جون ۱۹۳۱ ع



## فہرست مضامین

صفحہ	مضمون
۷	ذکر فرستادن شاہزادہ پرویز باسٹیکصال دانای مقہور... آغاز سال اول از جلوس مہمیت مانوس جہانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبرآباد بصوب پنجاب و توجہ موکب مسعود در تعاقب او
۸	... آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نہضت رایات عالیہات
۲۳	... بجانب کابل
۲۹	... مراجعت موکب ہمایون از کابل بلاہور
۳۴	... معاودت لوای آسمان سای از لاہور بہ مستقر خلافت
۳۴	... آغاز سال سوم از جلوس مسعود
۳۸	... آغاز سال چہارم از جلوس اقدس
۴۱	... آغاز سال پنجم از جلوس مقدس و مبارک
۵۲	... آغاز سال ششم از جلوس مقدس
۵۳	... رقمۃ الوداد شاہ والا جاہ
۵۷	... خواستکاری صبیحۃ اعتماد الدولہ
۶۳	... آغاز سال ہفتم از جلوس شاہنشاهی
۷۳	... آغاز سال ہشتم از جلوس اقدس
۷۶	... نہضت موکب گہبان شکوہ بصوب دارالبرکۃ اجمیر...
۷۹	... آغاز سال نہم از جلوس معلی

صفحه	مضمون
۸۵ ...	آغاز سال دهم از جلوس اشرف و املی
۹۳ ...	آغاز سال یازدهم از مهدای جلوس جهانگیری
	دستوری یافتن شاهزاده عالمیان شاه خرم بتستخیر
	ملک دکن و توجه موکب مسعود حضرت
۹۶ ...	شاهنشاهی بصوب مالوه ...
۱۰۷ ...	آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک ...
۱۱۴ ...	توجه موکب گهپان شکوه بصوب ملک گجرات
۱۱۹ ...	آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون ...
	مراجعت موکب همایون از احمدآباد به دارالخلافه
۱۲۶ ...	اکبرآباد ...
۱۳۵ ...	آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی
۱۳۷ ...	توجه رایات عالیات بصوب چنت نظیر کشمیر
۱۴۸ ...	آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس ...
۱۸۲ ...	معاودت موکب منصور بصوب لاهور ...
	دستوری یافتن شاهزاده گیتی ستان شاهجهان به
	تلبیه حکام دکن نوبت دوم و نهضت حضرت
۱۸۹ ...	شاهنشاهی بدارالخلافه آگره ...
۱۹۳ ...	آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف ...
۱۹۹ ...	شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن
۲۰۲ ...	ارتفاع رایات جهان کشا بصوب کشمیر بار دوم
۲۰۷ ...	آغاز سال هفدهم از جلوس معلی ...

صفحه	مضمون
۲۱۰ ...	نهضت رایات مالیات بصوب دارالسلطنت لاهور
۲۱۵ ...	ورود موکب همایون بصوب دارالخلافه آگره
۲۱۸ ...	آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس ...
۲۲۱	رخصت شاهزاده پرویز باعساکر ملصور بطرف ماندو
۲۳۱	متوجه شدن رایات عالیجات بصوب بهشت نظیر کشمیر
	آغاز سال نوزدهم از جلوس مهملت مانوس حضرت
۲۳۳ ...	ارفع ...
	نهضت فرمودن رایات عالیجات بصوب دارالسلطنت
۲۵۰ ...	لاهور ...
	متوجه شدن موکب مسعود بجانب جنت نظیر
۲۶۲ ...	کشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس معلی
	نهضت رایات عالیجات از جنت نظیر کشمیر بصوب
۲۶۷ ...	دارالسلطنت لاهور ...
۲۷۱ ...	نهضت موکب مسعود بصوب بلده فخره کابل
۲۷۳ ...	آغاز سال بیست و یکم از جلوس معلی
۲۹۷ ...	نهضت رایات عالیجات از کابل بصوب هندوستان
۳۱۶ ...	نهضت رایات عالیجات بعزم سهر و شکار خطه کشمیر...
۳۱۷ ...	آغاز سال بیست و دوم از جلوس معلی
	معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر بجانب
	لاهور و در ابتدای راه توجه فرمودن از جهان فانی
۳۱۸ ...	بقدرسی سرای جاودانی ...

صفحه	مضمون
۳۳۳ ...	ذکر اولاد و اولا نهاد حضرت جلالت مکانی
۳۳۳ ...	ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه ...
۳۳۶ ...	ذکر فضلا که معاصر زمان اشرف بودند
۳۳۶ ...	ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند
۳۳۶ ...	ذکر شعرا که معاصر آن حضرت بودند
۳۳۷ ...	گوینده و سازنده که در زمان آنحضرت بودند
۳۳۷ ...	نغمه سرایان هند ... ..

---

## اقبال نامۀ جهانگیری

شایسته سریر سلطنت و فرمان روائی و زبیده افسر خلافت و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال مرادش از جویبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد و نخل دولتش در گلشن عدالت سر برکشد و شمع مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور دارد و لمعات تهف همتش زنگ زدای ظلمت کفر گردد و رشحات ستحاب مکرمتش افسردگیهای جهان بی آب و رنگ را طراوت و نصارت بخشد و چشمه سار دین و دولت به آبهاری مرحمتش تشنه لبان بادیۀ ناکامی را سهراب امهد سازد و از فیض فضل معدلتش چار چمن ملک رشک هشت بهشت شود و بدستگیری سهاستش خار بن فتنه و آشوب از بهخ و بن بر کنده آید و نظام کارخانه ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکف کافی و رای صافی او منوط و مربوط گردد چون استعداد و استحقاق این کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ظل الهی ودیعت نهاده دست قدرت بود \*

بتاریخ روز پنجشنبه یازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و چهارده هجری بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان رصد بند بود در ارک دارالخلافت اکبر آباد



حرسها الله تعالى عن المکاره و الافات تخت سلطنت و اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز ارتفاع آسمانی و فروغ جاودانی یافت خطبه جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز گشت سکه دولت و اقبال باسم همایون چهره مراد افروخت و چون خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را در بار گردانید خرمن خرمن زر و گوهر نثار شد مستمندان کام دل بر گرفتند و آرزو مندان جهب نیاز را گوهر آمود ساختند و زرهای مسکوک بتازه روئی چهره مراد افروخت خطاب خجسته القاب ابوالظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر مناسبه دولت ثبت شد ارکان دولت و اعیان سلطنت که بسعادت حضور شرف اختصاص داشتند و سران سپاه که در صوبجات شرائط خدمت و جانفشانی بتقدیم میسرسانیدند در خور شایستگی خویش باز دیاد مراتب و مناصب فرق عزت بر افراختند جبین اخلاص بلدها بسجود شکر این موهبت عظمی نورانی گشت زبان نیاز بنوای تهتت بلند آوازه گردید - مقرر شد که پدر بزرگوار خاقان گیتی ستان را عرش آشهانی می گفته باشند و بعد ازین درین کتاب اقبالنامه هرچاکه عرش آشهانی نوشته آید مراد از آن حضرت خواهد بود - اسامی جمعی که روز جلوس به مناصب والا سر بلندی یافتند بدین تفصیل است شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشهانی او را از برهانپور بجهت نصاب و رهندونی بشاهراه مقصود بخدمت حضرت شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث بر

اغوای ایشان گشته و در هنگامی که آن حضرت بر عثمونی دولت  
 و بدرقه توفیق متوجه ملازمت پدر عالیقدر گردیدند او از  
 توهم کردار نا پسندیده خویش بشعاب جبال دهرنیه پناه  
 برده از اثر هواهای مخالف و آب های مسموم نیم جانی  
 بیض نداشت از استماع این نوید جان بخش گرم و گهرا آمده  
 فرق خدمت بسجود قدسی آستان نورانی ساخت و بخطاب  
 امیر الامرائی و منصب جلیل القدر و کالت سر رفعت بفلک  
 سود مهر اشرف اوزک را بجواهر قیمتی آراسته بدست مبارک  
 خود پهرایه کردن عزت او ساختند - و مهرزا جان بیگ را که  
 در زمان شاهزادگی دیوان بود بخطاب وزیر الممالک اختصاص  
 بخشیده با مهرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک  
 نمودند - و مهرزا غیاث بیگ که سابق هفت صدمی بود بخطاب  
 اعتماد الدوله و هزار و پانصدی منصب سرفرازی یافت - و  
 شیخ فرید بخاری را بمنصب یلجهزاری ذات و سوار بلند  
 مرتبه گردانیده بوالا پایه مهر بخشی سرفرازی بخشیدند  
 شیخ از سادات موسویست و در صغر سن بخدمت حضرت  
 عرش آشیانی انارالله برهانه پیوسته بمیامن تربیت آن  
 حضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب مهر بخشی فرق عزت  
 بر افراخت اگرچه سمت بخشی داشت لیکن بخشئی بود  
 وزیر نشان و چند سال دفتر تن را که لازمه خدمت دیوانی  
 است از بی رشدی دیوان بجانب خود کشیده محال جاگیر  
 را بازباب طلب تلخواه مینمود ظاهر و باطن شیخ بغایت  
 آراسته و سلجوده بود بزرگی و دولت ازو قدر و شرف داشت

نه او از بزرگی و دولت شجاعت را با سخاوت فراهم آورده  
 خیر بالذات بود در فیض بر روی خلق باز کرده هر که باو  
 رسیدی چهره ناکامی در آنینه خیال ندیدی در آغاز سلطنت  
 مصدر خدمتی شده که اساس این دولت بدان استحکام  
 پذیرفت چنانچه علقریب بجای خود گذارش خواهد یافت\*  
 راجه مانسلکه را بهرام بیکران اختصاص بخشیده خلعت  
 فاخره با چارقب و شمشیر مرصع و اسب خاصه لطف نموده  
 بصاحب صوبگی بلکاله رخصت فرمودند خان اعظم مهرزا  
 عزیز کولتاش را بانواع عواطف و اقسام نوازش سرفراز  
 ساخته در ملازمت اشرف نگاه داشتند - و زمان بهگ پسر  
 غفور بهگ کابلی بخطاب مهابت خانی سرفرازی یافت و  
 شیخ قطب الدین فتحپوری دختر زاده شیخ سلیم فتحپوری  
 که کولتاش آن حضرت بود بخطاب قطب الدین خانی  
 مقرر گشت - و شیخ حسین پسر شیخ مهنا بخطاب مقرب  
 خانی فرق عزت بر افراخت و مهرزا جعفر مخاطب  
 بآصف خان از صوبه بهار آمده دولت آستان بوس دریافت  
 وی پسر مهرزا بدیع الزمان بن آقا ملا مشهور است در  
 علفوان شیباب از عراق بهلدوستان آمده بوسیله عم خویش  
 مهرزا غیاث الدین علی آصف خان بسعدت زمین بوس  
 جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت عرش آستانی منصب  
 بیستی داخلی بآصفخان لطف فرمودند او راضی نشده  
 ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نمود این بهت هر چند از  
 گفتههای او نیست چون درین مقام مناسب افتاده نوشته شد

## \* بیعت \*

من و داخلی آنکهی بیستمی \* که مادر میهنام این نیستی \*  
 بالجمله استعفاى او بر خاطر اقدس گران آمد بتعال تباه  
 رخصت بنگاله فرمودند چون بدارالتخلافه اکبرآباد رسید  
 بتخدمت مولانا قاسم کاهى شتافت مولانا پرسید که ای جوان  
 تو کیستى و از کجا می آئی و بکجا مهربوي مهرزا جعفر مجملی  
 از احوال خود معروض داشت و گفت که بتکم اشرف روانه  
 بنگاله شده ام قضا را دران ایام آب و هوای بنگاله بغایت  
 مسموم بود کسی را که گناه گار میکردند به بنگاله میفرستادند  
 و اغلب ظن این بود که زنده بر نگردد ملا قاسم گفت که تو  
 نغزک جوانی حیثم می آید که بنگاله بروی گفت اختصار  
 من نیست توکل بخدا کرده مهربوم هرچه مقدر است خواهد  
 شد ملا گفت زنهار بر خدا توکل مکن همان خداست که در  
 دشت کربلا جگر گوشهای پیغمبر را شهید ساخت ازین نمط  
 کلماتی چلد خوش طبعانه کرد جعفر بیگ چون به بنگاله  
 پیوست خانجهان حاکم بنگاله بیمار بود بعد از روزی چلد  
 ودیعت حیات سپرد و مظفر خان بجای او ملصوب بگشت  
 شورش معصوم کابلی و باغی شدن قاقشالان بمیان آمد و مظفر  
 خان را شهید ساختند و مهرزا جعفر بیگ و خواجه  
 شمس الدین محمد خانی و اکثری از بندهای درگاه بدخالفان  
 موافقت نمودند و نام بردها ازین آشوب گاه رخت حیات  
 بساحل سلامت کشیده در فتحپور بسجود قدسی آستان  
 جبین اخلاص نورانی ساختند ازینکه او را بخوارى و ناکامی

از درگاه رانده بودند او برهمنونی سعادت و بدرقه توفیق باز  
 خود را بدرگاه والا رسانید بر خاطر حق شناس پسندیده آمد  
 و در اندک مدتی بخطاب آصفخانی و منصب میر بخشی  
 ترقی و تصاعد فرموده بوالا پایه وزارت بلندی گرای شد و بی  
 اغراق خدمت دیوانی بغایت خوب کرد نفس الامر آنکه  
 آصفخان جوانی بود بظاهر و باطن آراسته فهم رشد و فطرت  
 بلند داشت. اینتصرف ازوست که هرچه در بدیهه نفهم یقین  
 که تزییق و بی معلی است شعر خوب میگفت و نثر را پسندیده  
 می نوشت تاریخ دان بود مثلوی در بصر خسرو شیرین  
 گفته شعرهای خوب دارد و این چلد بیت از انجانوشته میشود  
 \* مثلوی \*

زنوشین جام شب در چشم ساقی \* اثر از می چومی در شیشه باقی  
 سلاح جنگ در دستش چنان چست  
 که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست  
 ز شوق آنچه انجا دید فرهاد \* مرا اینجا قلم از دست افتاد

( آن ) این چلد بیت از واردات طبع اوست \* شعر \*  
 شهر گنجایش غمهای دل ماچونداشت  
 آفریدند برای دل ما صدرا را  
 رسید و مضطربم کرد و آنقدر نلشست  
 که آشنای دل خود کنم تسلی را  
 جعفر ره کوی یار دانست \* مشکل که دگر ز یا نشوند  
 شعر \* زنوشین جام الخ

دوکس را در بهایان خطرناک \* زبی آبی فتاد اندر جگر چاک  
 چو دست سعی کوتاه شد ز چاره \* نفسها او فتاد اندر شماره  
 مسهم بصر و مساح بهایان \* امانت دار گنج آب حیوان  
 لبالب کوزه صافی زهر درد \* بنزدیک لب هریک چو آورد  
 سویی آن یار دیگر کرد اشارت \* چنمین تازندگی شان شد بغارت  
 بهالین گاه شان خضر ایستاده \* بنخد هرهی انصاف داده  
 بمرگ از زندگی صدبار خوشتر \* خجیل از کرده خود با سکلدر  
 نهاد آئینه دل در برابر \* ازو نسخه گرفت از عکس دلبر

## ذکر فرستادن شاهزاده پرویز باستیصال

### رانای مقهور

چون در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آسمانی  
 باتوجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مقهور و منخذول بود  
 بحسب تقدیر آن مهم نسق شایسته نیافت در او آخر مدت  
 سلطنت شاهزاده ولی عهد را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت  
 فرمودند و ایشان نیز دل نهاد آن کار نشده بی استرضای خاطر  
 اشرف بصوب اله باس عطف علان نمودند و استیصال آن  
 و خیمه العاقبت در عقده توقف بماند بعد از آنکه تخت خلافت  
 بجلوس جهان افروز آراستگی یافت افتتاح این عقده دشوار  
 را بر جمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده پرویز را بالشکر گران  
 و توپخانه عظیم بدان صوب رخصت فرمودند و آصف خان به  
 اتالیتی شاهزاده سر بلندی یافت لیکن در دیوان قضا برآمد

این کار و کشایش این عقده دشوار بکلمه همت صاحب قران شاهجهان پادشاه قازي رتمزده کلک تقدیر بود درین مرتبه نیز کاری از پیش نرفت سلطان پرویز ناکام عطا عثمان نموده در دارالسلطنت لاهور بخدمت پدر عالیقدر پیوسته چنانچه بجای خود نگاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاءالله تعالی در خلال این حال محمد قلیچ خان بحکومت صوبه گجرات فرق عزت برافراخت - و دلاور خان افغان را بحکومت لاهور سرفراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند - وزیر خان بدیوانی ولایت بنکاله و تلقیم جمع آن صوبه دستوری یافت \*

## آغاز سال اول از جلوس میمنت مانوس جهانگیری و فرار نمودن خسرو از اکبرآباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود در تعاقب او

یازدهم شهری قعده سال هزار و چهارده هجری که نهر اعظم به بهت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده نخستین سال از جلوس همایون مبارکی و فرخی آفاز شد و افسرده دلان خاک نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت \*

\* رباعی \*

درخت غنچه بر آورد. و بلبان مستند  
جهان جوان شد و یاران بعیش بلشستند  
بساط سبزه لکد کوب شد بهای نشاط  
ز بسکه عارف و عامی برقص برجستند

و بآئین حضرت عرش آشهانی دولتخانه را باقمشه گران بها و انواع ظرائف و نفائس آذین بسته جشن پادشاهانه ترتیب دادند تا روز شرف هرروز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نثار و پیشکش پرداختند \* از اعظم سوانح که در مبادی این سال پرتو ظهور انداخت گریختن شاهزاده خسرو است از سعادت خدمت پدر و الاقدر - و تفصیل این اجمال آنکه چون دماغش بماخولیهای سلطنت موهوم و ژاژ خائی خوش آمد گویان خانه بر انداز آشفته و سراسیمه گشت و این ماخولیهای در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت پدر رسیده و متوحش میبود هرچند آنحضرت بلوش دارویی شفقت و التفات مدارا و دلجوئی میفرمودند او بیشتر متوهم و معرود می زیست تا آنکه شب یکشنبه بیستم (هشتم) ذی الحجه بعد از انتقایی یکساعت نجومی با معدودی که معرور راز و محل اعتماد او بودند از ارک دارالخلافه اکبرآباد بر آمده راه ادبار پیش گرفت و بعد از نفسی امیرالامرا خبر یافته بتخدمت حضرت شتافته این خیر متوحش را معروض داشت نخست رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که پادشاهزاده جوان بخصت سلطان خرم را بتعاقب آن سرگشته بادیه ضلالت رخصت فرمایند امیرالامرا التماس نمود که صلاح دولت درین است که بنده باین خدمت دستوری یابد حکم شد که چنین باشد در آخر ملهم غیبی بخاطر قدسی مظاهر پرتو افکند که شاهزاده عالمیان را بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتمادالدوله را در خدمت ایشان باز



دارند و موکب اقبال هم عنان فتح و فیروزی بتعاقب او شتابد و باین عزیمت صائب شهبخ فرید مهر بخششی را با اکثری از امرا و متصداران که بسعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گهرا بطریق منقلا رخصت فرمودند و باختیار ساعت مقید نشده آخرهای شب خود رایت فتح و فیروزی بر افراشتند و در سواد شهر (صبح مراد دمیده جهان را بفروغ اقبال روشنی بخشید درین وقت) میرزا حسن یسر میرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود و در ظلمت ادبار راه را گم کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و بشگون مبارک گرفته در زندان مکافات مقید و محبوس فرمودند و اهتمام خان کوتوال بقراولی و خبرگیری مقرر گشت در نواحی متهره حسن بیگ بدخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والا می آمد بحضور خسران زده دو چار می شود و بفسون او از راه رفته آواره بادیة ضلالت میگردد و در مخاطبات خان بابا گفته مدار اختیار خود را بقبضه افتدار او حواله مینماید و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن نبود ازین طلب استشمام بی‌علایتی می نمود و در اصل سرشت بدخشیان بقتله و شورش و فساد مجبول ست قرار بهمراهی او میدهد و با سی صد جوان بدخشی عطف عنان نموده طریق بغی و کفران نعمت پیش می‌گیرد در اثنای راه از سوداگر و غیره هرکس که پیش می‌آمد اموال او را غارت کرده و سراها را باتش بهداد سوخته از دود دل مظلومان اندیشه نکرده طی راه ادبار می نمود خصوصاً اسپان سوداگری و طوایل

پادشاهی هرجا بظرش در می آمد متصرف گشته بهمرهان خود قسمت میکرد و بیادها را سوار ساخته همراه میگردت قسار دلاور خان که متوجه لاهور بود در مقام پانی پت خبر آمدن خسرو شهنیده فرزندان خود را از آب چون گذرانیده بسرعت هرچه تمامتر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو بهحصار لاهور در آمده باستحکام قلعه و برج و باره پردازد عبدالرحیم دیوان لاهور که بحکم اشرف متوجه درگاه بود بدلاور خان پیش آمد و دلاور خان حقیقت فرار نمودن خسرو خاطر نشین او ساخت و او توفیق نیافت که فرزندان خود را از آب گذرانیده خود با دلاور خان موافقت و مرافقت نماید بالجمله دلاور خان به تیز روی بجانب لاهور شتافت و او پیش رفته خسرو را دید و خسرو او را ملک الوزرا خطاب داده دیوان خود کرد القصد بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده بتجنب لاهور رخت ادبار کشید شیخ فرید سر در دنبال او داشت و بتوزک میرفت امیرالامرا و مهابتخان از خصومتی که با شیخ داشتند حرفهایی مغل معروض داشتند و او را بنا دولتخواهی متهم می ساختند و عرض می نمودند که شیخ فرید دیده و دانسته خسرو را پیش انداخته می رود و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه خواهد خود را باو میسراند و کارش را تمام میسازد تا آنکه مهابتخان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا از جا در نیامده درخور اخلاص و قرار داد خود پاسخ گذار شد و دلاور خان بلاهور رسیده باتفاق مهرزا حسنین دیوان و نورالدین قلی کوتوال

باستحکام برج و باره پرداخته و توپها را بالا برده بشرايط تحصن  
 همت گماشتند مقارن اين اتصال خسرو بلاهور پهوست چون  
 در دولت را بر روي خود مسدود يافت بلوازم محاصره و  
 فراهم آوردن لشکر و ترتيب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت  
 و از درون و بهرون نائره قتال و جدال اشتعال پذيرفت و  
 درين چند روز خسرو قريب ده دوازده هزار سوار فراهم آورد  
 و چون آگاهي يافت که شيخ فرید با عساکر منصوره بحوالي  
 آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال حضرت شاهنشاهی نیز  
 لشکر متقلا را قوي پشت دارد و درين زودي تسخير قلعه  
 متعذر بود ناگزير دست از محاصره باز داشته بتقابل عساکر  
 اقبال شتافت مهر جمال الدين حسين انجو که بجهت  
 نصيحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود  
 هر چند بنصائح ارجمند رهنمون سعادت و نيکبختي شد  
 از غایت غرور و پندار اثر نکرد و نتیجه بران مرتب نگشت  
 مهر مذکور را همان شب رخصت اعطاف ارزاني داشته صبح  
 پگاه که در حقيقت شام ادبار او بود خود نیز از پي او  
 شتافت قضا را دران شب باران عظیم شد و جمعي از اوباش  
 واقعه طلب که بر گرد او فراهم آمده بودند چون هيچکدام  
 خيمه با خود نداشتند بديهاي اطراف و نواحي در آمده از  
 تناول و تعدي زن و دختر مردم را بزور کشيده مطعون و  
 مردود ازل و ابد گردیدند و صبح بهمان حال سوار شده خود  
 را بسر حلقه ارباب زوال و نکال رسانيدند آخرهاي روز شيخ  
 فرید در کنار آب بيه خبر آمدن خسرو را شلهده بکشتي و

پل مقید نشده بارگی توکل بآب راند و تمام فوج او بمیامن اقبال بیوزوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نموده و در آنطرف آب مور جمال الدین حسنین انجو از پیش آمده جمعیت خسرو را بغارت گران ظاهر ساخت و اظهار ایتمقدمه که موجب تردد خاطر همراهان بود از مور نا پستدیده نمود و شهبخ جواب نا ملایم بهمیر گفته رخصت داد و خود با جمعی که همراه داشت چلغنه پوشیده مستعد کارزار گشت مقارن اینتصال فوج مخالف نمودار شد و بعین الغریقه بن نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و سادات بارهه که هراول لشکر منصور بودند داد جرأت و جلالت داده بسیاری از مخالفان را به تهغ بددریغ برخاک هلاک انداختند و خود زخمهایی کاری برداشتند از انجمله سید جلال الدین و غیره قریب شصت نفر از سادات بزخمهایی جانستان سرخ روی دین و دولت شدند درینوقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود بکومک فوج هراول شتافته ادای حقوق تربیعت نمود بهادران فوج برنغار نیز توسن شہامت بر انکبختی بمیامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری از آنها دست بکار نه برده راه فرار پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از ایماقات بدخشان علف تهغ انتقام شده در زیر سم باد پایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند خسرو با حسن بیگ قرار بفرار داده آواره بادیه ناگامی و زشت نامی گشت انتظام بعحسن سلسله خلافت شهبخ فرید راییت فتح و فیروزی بر افراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند

آوازه ساخت صندوقچه جواهر خسرو که همه جا و همه وقت با خود می‌داشت با سکھیال سوازی او بمتصرف بهادران لشکر منصور افتاد شیخ آنرا بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسالداشت آنخرهای همان روز بشارت فتح و فیروزی بمسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال بر انگینخته متوجه عرصه کارزار شدند و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار نهاده راجه باسو را که از زمیئلداران معتبر کوهستان شمالیست بران سمت فرستادند که هر جا ازان سر گشته بادیه ضلالت آگاهی یابد گرم و گهرا شتافته او را بدست آورد شیخ یک مهدهان راه پیش از ناوردگاه فرود آمده بود و دوسه ساعت شب گذشته موکب منصور بمعسکر دولت یهوسست شیخ از خیمه خود بر آمده مردمک دیده را بسم باد پای اقبال سود و آنحضرت از اسپ فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت گرفته عنایتی و مرحمتی که هرگز در مخوله او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند چون خسرو خسران زده بحال تباه از ناوردگاه برآمده سرگشته بادیه ادبار گشت از همراهان خود کنکاش خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند گفتند که میان دوآب و پرگلتی را که دران سمت واقع ست تاخت و تاراج کرده بجانب دارالخلافه اکبرآباد باید شتافت اگر کاری از پیش رفت فیها و نعم والا بعدود ولایت شریفه باید رفت ممکن آنست که از راجه مانسلکه نیز معاونتی و مددی

بشما برسد و درین سیر و مسافت دور بندگان حضرت را کجا  
 تاب آنست که این همه محنت و تعب را متصل گشته دست  
 از شما باز ندارند حسن بیگ گفت این کنگاش غلط است  
 شما را بجانب کابل باید شتافت چه از اسپ و آدم دران  
 حدود کمی نیست و بالفعل خزانه من در قلعه رهناس  
 موجود است بمجرد رسیدن بحدود رهناس ده دوازده هزار  
 سوار مغل کار آمدنی در خدمت شما فراهم می آید اگر  
 پادشاه از پی شما بپایند ما جنگ را آماده ایم و اگر این حدود  
 را بشما ارزانی دارند یک چندی بروزگار در ساخته انتهای  
 فرصت و قابو را طلبکار خواهیم بود تا آنچه نصیب است  
 از نهانخانه تقدیر چهره کشا گردد فردوس مکانی بابر شاه و  
 جنت آشیانی همایون پادشاه بهماوری همین کابل فتح  
 هندوستان کردند کسی را که کابل باشد هر قدر نوکر خواهد  
 سامان میتواند کرد و معین ایشان خزانه نداشتند و من  
 چهار لک روپیه در رهناس دارم پیشکش میکنم چون عنان  
 اختیار خود را بقبضه اقتدار آن برگشته روزگار سپرده بود  
 کنگاش او را مرجح داشت و افغانان جدائی گزیده بجانب  
 هندوستان رخت ادبار کشیدند و خسرو با حسن بیگ  
 خواست که از آب چناب عبور نموده خود را برهناس رساند  
 چون باطراف ممالک فرامین رفته بود که گماشتهای جاگیر  
 داران و کروریان وغیره از حدود متعلقه خویش خبردار بوده  
 هر جا ازو اثری ظاهر شود سعی در گرفتن او نمایند لاجرم در  
 گذرها احتیاط و تاکید بسیار میشد نخست بگذر شاهپور

رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هرچند تردد نمودند کشتی بهم نرسید ناگزیر بگذر سودهرة رفتند چون شب بود مردم او بتمتعص و تردد بسهار یک کشتی بی ملاح بدست آوردند و کشتی دیگر پر همه و گاه یافتند ملاحان کشتی همه را بلطف و عطف راضي ساخته برین کشتی سوار شده خواستند که از آب بگذرند ملاحان اضطراب اینها را دریافته کشتی را درمیان آب بجائی بردند که بر ریگ نشست و خودها در آب چسته بشناه گذشته این خبر بمردم سودهرة گفتند اتفاقا چودهروی پرگله سودهرة ازین شور و فوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن مانع آمد و از فوغای او مردم آنطرف فراهم آمده میر ابوالقاسم تمکین را که در پرگله گجرات بود آگاه ساختند مقدار اینصال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره و تاریک ساخت میر ابوالقاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا و دیگر متصداران که دران حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادبار را با حسن بهگ از کشتی بر آورده به پرگله گجرات بردند و یراق ازو گرفته نظربند داشتند - روز دوشنبه

---

( ۲۰ ) و او با دیگر متصداران و خواجه خضری که دران نواحی بودند بکنار دریا رسیده بملایمت و چاپلوسی در آمده ایشان را در گجرات بمنزل خود برد چون با خسرو و حسن بیگ پنج شش کس بیخ نبودند لاعلاج شده تن بقضا در دادند - روز دوشنبه الخ

سلخ شهر محرم الحرام هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در بانغ میرزا کامران بمسامع اقبال رسید حکم شد که امیر الامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبدالرحیم مردود را بدرگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر در پابتوره چنگیز خانی از طرف چپ به پیشگاه قهرمان جلال در آوردند حسن بیگ را بر دست راست و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو در میان هردو ایستاده میلرزید و میکریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهره گویی و ژاژخائی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد چون عرض او به پیشگاه خاطر فیاض پرتو افکند بحرف زدن نکذاشته حکم فرمودند که خسرو را مسلسل و معبوس دارند و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر کشیده و از گون برداراز گوش نشانیده بر دور شهر گردانند چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده نماند و به تلگی نفس در گذشت و عبدالرحیم را که در پوست خر کشیده بدور شهر میگردانیدند از غایت بی آزمی پوست سگ بر روی کشیده در کوچه و بازار از قسم خیار و غیره آنچه رطوبت داشت و بدستش می افتاد میخورند آن روز و شب زنده ماند روز دیگر حکم شد که از پوستش بر آورند در یک شبانه روز کرم بسیار در پوست افتاده بود بهر حال جان برد و چون در پرگنه بهیرون وال شیخ فتح کرده بود حسب التماس شیخ دران مقام پرگنه آباد ساخته بفتح آباد



موسوم فرموده بشیخ عنایت کردند و شیخ بخطاب مرتضیٰ خانی سربلندی یافت و بجهت سیاست و عبرت حکم شد که از در باغ کامران تا در قلعه دو رویه دارها نصب کرده جمعی از مفسدان سیاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند باقسام عقوبت بر دار کشند در اوراق سابق سمت ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شہامت به تسخیر ملک رانا تعیین شد و چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اشرف شده بود که جمعی از بندگان را بر سر آن مهم گذاشته خود با آصفخان متوجه دارالخلافه اکبرآباد گردد و درینوقت که بمیان اقبال بی زوال اطفاء نائزۀ خسرو شد حکم فرمودند که فسق آن عزیمت نموده عازم درگاه والا شود - روز چهار شنبه نهم ماه صفر بمبارکی داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیل نشانیده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از صل زشت خویش عبرت بر گیرند درین هنگام بمسامع جلال رسید که حسین خان شاملو حاکم هرات خیر شتقار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم قزاق و ملک سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قلدهار آمده قلعه را محاصره کرده و شاه بیگ خان باعتماد اقبال روز افزون باستحکام برج و باره و انتظام مصالح قلعه داری پرداخته مردانه پای همت افشوده بالای ارک جائی بجهت نشستن خود قرار داده که غلبیم از بهرون مجلس او را مشاهده

میتنماید\* ( و در مدت محاصره هرگز کمر نه بسته و سر برهنه  
 پیاله دو آتشه میخورود و کله گوشه نخوت کج نهاده غلیم را  
 موجود تصور نمیکنند) و پیوسته بعیش و طرب مشغول بوده  
 همه روز افواج ترتیب داده بمقابله و مقاتله بیرون میفرستند  
 و آثار غلبه و تسلط ظاهر میسازد بعد از استماع این خبر  
 حضرت شاهنشاهی جمعی از امرا و متصداران را که قرا خان  
 ترکمان و بخته بیگ کابلی مخاطب بسردار خان از انجمله  
 بودند بسرداری میرزا غازی ولد میرزا اجانی ترخان بکومک  
 شاه بهنگن تعیین فرمودند اتفاقا شاه عباس رفتن میران  
 سرحد را بر سر قلدهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده  
 رقی بنام آنها مصحوب حسین بیگ نامی فرستاده که دست  
 از قلعه باز داشته هر کدام بجای و مقام خود شتابند و فرمود  
 که حسین بیگ لشکر را از گرد قلعه خیزانیده خود  
 بخدمت بندگان حضرت برود و مراسله که در عذر این جرأت  
 و گستاخی نوشته شده بگذرانند بالجمله پهنش از آنکه افواج  
 جهانگیری بقلدهار برسد لشکر قزلباش بحکم پادشاه ترک  
 محاصره نموده باز گشتند درین تاریخ حسین بیگ مذکور  
 بدرگه والا آمده دولت زمین بوس دریافت و بحکم اشرف  
 سردار خان بحکومت قلدهار فرق عزت بر افراخت و شاه  
 بیگ خان روانه درگه والا شد بعد از چند گاه سردار خان را  
 عزل فرموده قلدهار را بمهرزا غازی لطف فرمودند † (و بیمن

(\*ن) دریک نسخه (آن) دریک نسخه

مرحمت آنحضرت هم ملک تهنه را داشت و هم قندهار را و بغایت عالی همتانه و بزرگانه روزگار بسر می برد) درین تاریخ شاهزاده پرویز از مهم رانا آمده با کومکیان سعادت زمین بوس دریافت و میرزا علی اکبر شاهی بحکومت کشمیر سر فراز گردید و مقربخان نیز که بجهت آوردن حشم و فرزندان شاهزاده دانیال رفته بود پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت نمود از شاهزاده مرحوم سه پسر و چهار دختر مانده بود پسر گلان \* طهمورت دوم † بایستغر سوم هوشنگ درین ایام پیرا پسر دولتخان لودی که نوکر عمده خانخانان عبدالرحیم بود و در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته عنایت بسیار به پسرش ظاهر میکردند و در معاشرت بخطاب فرزندی اختصاص بخشیده بعواطف بهکران مخصوص میداشتند بعد از فوت شاهزاده مرحوم حسب الحکم بدرگاه آمده دولت زمین بوس دریافت و منصب سه هزاری و خطاب صلابتخانی عنایت نمودند ‡ (و همدرین سال مرتضی خان بصاحب صوبگی گجرات سر فرازی یافت) و قطب الدین خان کوکلتاش بصاحب صوبگی بلگانه از تغیر راجه مانسنگه بلند مرتبه گردید خلعت با کمر مرصع و اسب قبیچاق با زین مرصع مرحمت فرمودند و منصب او پلنجهزاری ذات و سوار مقرر شد و دو لک روپیه بصیغه مدد خرچ بمشار الیه و سه لک روپیه بکومکیان او لطف نمودند - و هم درین تاریخ صبیغه

(\* ن) طیمورت † (ن) بانسغر ‡ (ن) دریک نسخه

شاهزاده سلطان مراد برادر خود را بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لک و سی هزار روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و بجهت سامان طوی یک لک روپیه از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد- از غرایب سوانح ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که براجعه علیخان \* (حاکم ولایت خاندیس در خبث و غیبت حضرت عرش آشیانی نوشته بود عنایتی که آنحضرت بخان اعظم داشته یمن که بفرزندان صلبی نداشته باشند اما چون طولت آن حق ناشناس بختبک و نفاق سرشته شده بود در بدی و بد اندیشی بی اختیار بود باین حال مصاحبه بود بی نظیر و همال و در مدعا نویسی و مسلسل گوئی و تاریخ دانی سرآمد روزگار بود نستعلیق را بغایت خوش می نوشت بالجمله کتابتی که براجعه علیخان) نوشته از خبث و غیبت هیچ فرو گذاشت نکرده و آنچه بزبان قلمش آمده بی محتابا و ملاحظه روی کافذ بلکه روی دل را سیاه کرده و چنان صاحب و قبله را بزشت نامی متهم ساخته بعیوبی منسوب داشته که نسبت دادن بسگان او از بد ذاتی و سگ نفسی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه اسیر در اموال راجعه علیخان بر آمد و بدست خواجه ابوالحسن افتاد خواجه سالها با خود داشت در آخر نتوانست ضبط خود کرد و حوصله اش بیرون انداخت و بنظر حضرت شاهنشاهی در آورد و آنحضرت

درمیان مجلس خان اعظم را بیض خوانده نوشته او را بدستش دادند که بخواند آن بی آزر دیدها را سخت کرده بی محابا خواند ایستادهای پایه سریر خلافت دهان بلعن و طعن کشوده بدانچه سزاوار بود بر زبان آوردند هرچند که استحقاق انواع و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عنایت عرش آسمانی بفریاد او رسید و جاگیرش تغیر فرموده روزی چلد از چشم انداخته نظر بند داشتند درین هنگام نشاط انجام جشن طوی شاهزاده سلطان پرویز زنگ زدای دلهای خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طوی خاطر فیض مآثر بتشاط شکار رغبت فرموده بجانب کرچهاک و نندانه که از شکار گا ههای مقرر صوبه پنجابست نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز بتشاط شکار پرداخته عنایت معاودت بدار السلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یک جاندار از بز کوهی و قچکار کوهی و نیله گا و گورخر و آهو شکار شد بز کوهی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر بر آمد که بیست و یکمن بوزن خراسان باشد و قچکار کوهی دو من و سه آثار بر آمد که هفده من خراسانی باشد و نیله گا و چهارده من که یکصد و دوازده من خراسان باشد و گورخر نه من و شانزده سیر که هفتاد و شش من خراسان باشد در خلال ایلتصال از عرایض واقعه نویسان صوبه بهار بمسامع جلال رسید که جهانگیر قلیخان را با راجه سنگرام که از زمینداران عمده آن ملک است مبارزت اتفاق

افتاد و جهانگیر قلیخان ترددات نمایان کرده اعلام فتح و  
 فیروزی بر افراشت و سنگرام بزخم تفنگ آواره صحرایی  
 عدم گردید\*

## آغاز سال دوم از جلوس اشرف و نهضت رایات عالیات بجانب کابل

روز چهار شنبه بیست و دوم شهر فی قعدة هزار و پانزده  
 هجری آفتاب جهانتاب بخانه اشرف خورش سعادت تصویر  
 ارزانی فرمود و سال دوم از جلوس اقدس بخوبی و خرمی  
 آغاز شد جشن نو روز جهان افروز آراستگی یافت درین جشن  
 عالی پادشاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را منصب  
 بیست هزاری عنایت نموده علم و نقاره و تومان و طوغ  
 مرحمت فرمودند هفتم شهر ذیحجه بساعت مسعود و  
 زمان محمود رایات عزیزت بصوب کابل ارتفاع یافت قلیچ  
 خان بحکومت و حراست لاهور سرفراز گشت در کوه بی  
 دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمبروید  
 ظاهرا ازین سبب کوه بیدولت میگویند- و از وقایع آنکه  
 چون امیرالامرا را بیماری صعب روی داد در کاب ظفر انتساب  
 نتوانست آمد درین تاریخ آصفخان بوالا منصب و کالت  
 فرق عزت بر افراخت خلعت خاصه و دوات و قلمدان مرصع  
 لطف فرمودند او لعلی که بچهل هزار روپیه خریده بود  
 برسم پیشکش گذرانید و خواجه ابوالحسن را به همراهی

خود التماس نموده که سررشته دفتر و کاغذ با او باشد - روز پنجشنبه هژدهم ماه صفر هزار و یانزده هجری باغ شهر آرای کابل محل نزول رایات اجلال گردید از پل مستان که در کنار شهر واقع است تا باغ مذکور راست و چپ دو رویه زر نثار کردند و فقرا و محتاجان کام دل بر گرفتند و در پهلوی باغ شهر آرای باغی طرح افکنده بجهان آرا موسم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می آید در میان این باغ جاری سازند درین ایام که موکب گیهان شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منتهیان صوبه بنگاله بمسامع جلال رسید که علی قلی بیگ استعجلی که بخطاب شهر افکن اختصاص داشت قطب الدین خان را کشت او را نیز بندهای پادشاهی که همراه قطب الدین خان بودند بقتل رسانیدند - و تفصیل این اجمال آنکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسمعیل پسر شاه نغران پناه طهماسب صفوی بود بعد از فوت شاه اسمعیل از راه قندهار به هندوستان آمده در ملتان بخانخانان که متوجه فتح تهنه شده بود پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت و دران یورش مصدر خدمات شایسته و پستدیده گشت و چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود حسب التماس او بمنصب لایق سرفراز گردید و در همان ایام صبیح میرزا غیاث بیگ را نامزد او کردند و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه از اکبر آباد متوجه فتح دکن شد و شاهزاده ولی عهد باستیصال رانا دستوری یافت علی قلی بیگ بکومک ایشان

مقرر شد و حضرت التغات خود را شامل حال او فرموده بخطاب شیرافکن اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله لطف نموده بدان صوب فرستادند چون بعرض رسید که طبیعتش بشکله جوئی و شورش طلبین مجبول و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خان را اشارت رفته بود که اگر بر جاده صواب و سداد ثابت قدم یابد بحال خود دارد والا روانه درگاه والا سازد و اگر در آمدن خود تعلل نماید بسزا رساند اتفاقا قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هر چند بحضور طلب نمود او عذرهایی دور از کار پیش آورده اندیشهایی فاسد بخاطر راه داد قطب الدین خان حقیقت حال را بدرگاه والا عرض داشت نمود فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد و اگر از اطوار او خیالات باطل ادراک نماید بتوعی که در حضور هنگام رخصت حکم شده بود سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد قطب الدین خان بمبجرد ورود فرمان بی تامل و توقف جریده برسبیل یلغار متوجه بردوان که به قبول شیرافکن مقرر بود می بود او از آمدن قطب الدین خان وقوف یافته برسم استقبال جریده با دو جلنوار تاخته رسید در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور او را فرا گرفتند چون از روش آمدن قطب الدین خان بد مظنه شده بود از راه فریب گفت که این چه روش تو زک و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها با او همراه شده بسخن پرداخت و شیرافکن از چهره حال نقش غدر استلباط نموده پیش از آنکه دیگری دست



بکار برد گرم و گهرا شمشیر کشیده بر شکم قطب‌الدین خان زخم کاری زد چنانچه روده و احشای او بیرون افتاد و او بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند می گفت که حرام خور را نگذارید که بدر رود \* پیر خان کشمیری که از بندهای عمده بود و از شجاعت و جلالت بهره تمام داشت اسپ را برانگیخته زخم شمشیری بفرق او زد و شیرافکن شمشیر سیخکی به پیر خان زده کارش تمام ساخت دریلوقت ملازمان قطب‌الدین خان از اطراف هجوم آورده بزخم تیغ انتقام کارش بانجام رسانیدند و چون قطب‌الدین خان نسبت کولتاشی داشت و از امرای عظیم‌الشان بود این سانحه بر خاطر حق شناس گرانی کرد و جهانگیر قلیخان صاحب صوبه بهار بجای وی مقرر گشت و اسلام خان صاحب صوبه بهار مقرر گشت - و از غرایب آنکه در حوالی علی مسجد غریب خانه عنکبوتی بنظر آنحضرت درآمد که بکلانی خرچنگی بود گلوی ماری که بدرازی دو ذرع شرعی باشد گرفته می فشارد لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مارجان داد چون مکرر بعرض رسیده که درضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی واقع شده دران کوه سمجی ساخته اند و مدفن خواجه تابوت نام عزیزست و مدت هفتصد و هشت صد سال از تاریخ فوت او نشان میدهد و اعضایش از هم نریخته و مردم رفته او را می بینند و زیارت میکنند و زخمی است بر گردنش که چون یلبه را

از فراز زخم بر گیرند خون ترشح نماید تا همان پنبه را بالای زخم نهند خون نمی ایستد چون اینتصرف غرابت تمام داشت براتم اقبالنامه حکم اشرف شد که خود بدانجا رفته بتعمق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را آمده بعرض همایون رساند و بجهت دیدن زخم جراحی نیز همراه کردند کمترین شش منزل طی مسافت نموده بمقصد پیوست و شب در موضع بامیهان که جمعی از سادات سبزواری در آنجا توطن گزیده اند گذرانید روز دیگر بدیدن خواجه تابوت رفت در دامن آن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذرع و نیم از زمین بلند تر یکی را بر فراز آن برآوردیم تا او دست دیگران گرفته بالا کشد و خود نیز برآمدیم \* (درون دالان سه ذرع در طول و یک و نیم ذرع در عرض متعسوس گشت و درون آن دالان دري دیگر) و درون آن در خانه مربع چهار ذرع در چهار ذرع صحن و سقف و دیوارها کج کرده در غایت سفیدی و درمیهان خانه قبری کنده و دري یک لخت بران نهاده و چون پرده آن در برداشته شد تابوتی بنظر در آمد بعد از آنکه تخته از بالای تابوت برگرفتند میت را دیدند که بآنین اسلام رو بقبله خوابیده است دست چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده و مقدار نیم ذرع کریاس هم بالای ستر مانده از اعضایش آنچه بر زمین پیوسته است بوسیده و از هم ریخته و آنچه از زمین جداست درست مانده

خاک تصرف نکرده مویی سر و آبرو و مژه تمام ریخته بینی  
درست و چشمها برهم و \*از میان لبها دو دندان نمایان یکی  
از بالا دیگری از پایان و گوشتی که بر زمین پیوسته است  
لختی از خاک خورده است و اینکه بزخم مشتبه شده زخم و پنبه  
زخم غلط بود انگشت و ناخنها دست و پا درست پوست  
خشکی بد استخوان کشیده خط پرگاری در میان کمر بلوئی  
که انگشت وسطی در میان آن درست بشهید معلوم نشد که  
سبب این چیست ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر از آن  
که بعد از تفحص و تحقیق یوری را از دیهی آوردند خالی از  
معتولیت و شعور نبود احوال خواجه تابوت ازو پرسیدم  
گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان  
و سلطان جلال الدین منکیرنی این مرد شهید شده و العلم  
عبداللہ درینولا ارسلان نام اوزبکی حاکم کهمرو آمده سعادت  
زمین بوس دریافت و سرکار سیوستان را به قبول او  
مرحمت نموده بدانصوب رخصت فرمودند در خلال اینحال  
خبر رسید که میرزا شاهرخ در مالوه و دیعت حیات سپرد  
حق تعالی غریق بحر مغفرت خویش گرداناد از میرزا شہ  
یسر ماند اول حسن و حسین که توامان قدم بعالم وجود  
نهادند بعد از ان میرزا سلطان که در خدمت حضرت  
شاهنشاهی تربیت یافته پس ازو میرزا بدیع الزمان دیگر

( \* ) دو دندان بالا دو دندان پایان از میان لب نمایان  
گوشتی که الخ

میرزا شجاع و میرزا مغل هرکدام در خور شایستگی خویش  
بمناسب مناسب اختصاص یافتند \*

### مراجعت موکب همایون از کابل بلاهور

روز جمعه هفتم جمادی الاول بمبارکی از کابل کوچ کرده  
متوجه هندوستان شدند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ  
خان بکابل تاش بیگ خان از شهر و نواحی خیردار باشد -  
و از سوانح بد اندیشی هواداران خسرو و گرفتار شدن آنها  
بشامت عمل زشت خویش و بقصاص رسیدن و تفصیل این  
اجمال آنکه در ابتدا روزی چند خسرو را بامیرالامرا و آصفخان  
حواله فرموده بودند و مقرر شد که یک روز مردم امیرالامرا  
و یک روز ملازمان آصفخان پاس دارند در روز نوبت آصفخان  
نورالدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران او پاسبانی  
میکمود و در جائیکه خسرو می بود نورالدین تنها میرفت  
و با او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که  
هرگاه قابو بدست افتد به ترتیب اسباب شورش پرداخته  
او را از قید برآورد و چون موکب منصور بجانب کابل نهضت  
فرمود امیرالامرا بجهت بیماری در لاهور توقف گزید و  
آصفخان را از تغیر اعتماد الدوله و وزیرالملک بمنصب وزارت  
و کالت بلند پایگی بخشیدند خسرو را حواله اعتبار خان  
خواجه سرا نمودند درینوقت آنحضرت بحکیم فتح الله ولد  
حکیم ابوالفتح بی لطف شدند میان نورالدین محمد و  
حکیم فتح الله رابطه دوستی قوی بود هر دو بخاطر آوردن

که خسرو را از قید و حبس برآورده بسططت بردارند مقصد شریف پسر اعتمادالدوله نیز با اینها همداستان شد و هندوی اعتبار خان را که صاحب اهتمام مردم او بود و در خلوت نزد خسرو راه داشت باخود همراز گردانیدند و مقرر نمودند که هرکس را که به تبعیت خود در آوردند هندوی مذکور در خلوت بخشرو باز نماید و خسرو نشانی بجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود مدت پنج شش ماه این هنگامه را گرم داشته و با آنکه قریب چهار صد کس در زمره فدائیان انتظام یافته بودند دولتخواهان ازین مقدمه آگاهی نداشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کهن فتنه نشستند مقرر نمودند که درائلی راه قصد آن حضرت کرده خسرو را از قید بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع سازند اتفاقاً یکی از آنها بتقریبی از رفقای خویش رنجیده برهنمونی توفیق خواجه ویسی دیوان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خرم را ازین مقدمه آگاه ساخت و او گرم و گهرا بخدمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا نمود شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر و الا قدر رفته حقیقت را معروض داشتند مقارن اینحال آصفخان نیز خیر یافته بمنزل صلابتخان رفت و آنچه شنیده بود مذکور ساخت بالجمله چون شاهزاده بعرض شاهنشاهی رسانید آنحضرت از محل بر آمده صلابتخان را طلبیدند و او بسرعت هرچه تمامتر آمده سعادت کورنش دریافت بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بهمان فرمودند صلابتخان معروضداشت که

لحظهٔ پیش ازین آصفخان بمنزل من آمده این حرف را ظاهر ساخت بالجمله حضرت شاهنشاهی بر سریر فرمان روانی تمکن جستگه حکم باحضار آن خون گرفتهها فرمودند یکی از آنها مهروزا محمد اوزبک بود و دیگری بداغ ترکمان که درین نزدیکی از عراق آمده نوکر شاهزادهٔ پرویز شده بود صلابتخان عرض کرد که تا یکی از تنها بنوید جان بخششی مطمئن خاطر نشود ممکن نیست که حقیقت قرار واقع بعرض اشرف رسد حکم اقدس شد که مهروزا محمد را قول داده باز پرس نمایند او بعد از اطمینان قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروضداشت بعد از ثبوت نورالدین محمد ولد آصفخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتمادالدوله و هندوی اعتبارخان و بداغ ترکمان را بر دار کشیدند و صلابتخان التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص و باز پرس در آیند کار بدشواری میگذرد صواب آنست که آن نوشتهٔ هندوی اعتبارخان بنظر درنهایت و بندهٔ بحکم اشرف آنها در آتش اندازد تا پودهٔ ناموس بلندگان دریده نگردد آنحضرت التماس او را قبول داشته موافق مدعی او حکم فرمودند و این معنی سبب حیثات و نجات خلقی شد ازینجمله اگر آصفخان دران روز بصلابتخان نرسیدی این حرف سربسته ماندی غالب ظن آنکه او نیز سردار را رنگین ساختی و درباب حکیم فتح الله حکم شد که تشییع کرده بر خر واژگون سوار سازند و منزل بمنزل باین رسوائی می آورده باشند - از غریب آنکه قاسم خان لنگ که بخطاب دیانتخانی

سرفرازی داشت و با حکیم فتح‌الله نقار خاطر ظاهر میکرد روزی او را بنا دولتخواهی منسوب ساخته عرض نمود که در هنگامیکه خسرو راه سعادت گم کرده آواره دشت ادبار گشت فتح‌الله بمن گفت که صلاح دولت درین است که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه باید ساخت فتح‌الله منکر شد و طرفین رجوع بسوگند نموده میاهله کردند و ده پانزده روز نگذشته بود که آن بی سعادت بشامت کردار خویش گرفتار آمد و سوگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد متعل نزول رایات جلال گشت غیرتخان حاکم آنجا بحکم اشرف در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افکند و در یکروز سیصد جاندار از قوچ کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگخان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت او از تربیت یافتهای حضرت عرش آشیانی است انارالله برهانه و درین دولت مصدر خدمات شایسته گشته شمشیرهای نمایان زده بمناسب عالی و مراتب بلند ترقی و تصاعد نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تا بود بشوکت و اقتدار روزگار بسر برد دریتولا بخطاب خان دورانی و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرفراز ساخته کمر خلنجر مرصع و فیل مست و اسب خاصه مرحمت نموده از مقام بابا حسن ابدال رخصت آنصوب فرمودند پیر خان پسر دولتخان لودی را که بمنصب سه هزاری و خطاب صلابتخانی عز اختصاص داشت بخطاب والی خانجهانی بلند مرتبه گردانیدند - و دوازدهم پناه شعبان بدارالسلطنت لاهور نزول اجمال فرمودند میر

خلیل الله ولد غیاث الدین محمد میر مهران از اولاد امجاد شاه نعمت الله ولی که سلسله آنها از غایت اشتهاار محتاج بتعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان ببزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین بوس دریاقت و منصب یکهزاری ذات و دو صد سوار لطف نموده جایگزین معموره تلخواره فرمودند عجاله الوقت دوازده هزار روپیه برسم مدد خرج عنایت فرمودند درینولا آصفخان التماس ضیافت نمود با اهل محل بمنزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزودند موازی دو لک روپیه از جواهر نادر و اقمشه نفیس و چیزهای فغوری و خطائی برسم پیشکش معروضداشت آنچه پسند افتاد برگزیده تهنه باو بخشیدند و مرتضی خان از گجرات انگشتری لعل بدخشانی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوشرنگ و خوش آب که از گجرات برسم پیشکش فرستاده بود مقبول خاطر مشکل پسند افتاد و الحق تا حال مثل این تحفه بغظر در نیامده و لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده بوزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت خوبی و لطافت قیمت هر کدام بهست و پنج هزار روپیه شد مقارن اینصال فرستاده شریف مکه مکتوب محبت طراز و پرده در خانه مبارک کعبه رسید هشت هزار روپیه بفرستاده شریف لطف فرمودند بمتصدیان بیوتات عالی حکم نمودند که موازی یک لک روپیه را از هرجنس که باب آن ملک باشد بجهت شریف روانه سازند \*



## معاودت اوای آسمان سای از لاهور به مستقر خلافت

روز یک شنبه نهم ماه شوال نهضت موکب اقبال بصوب دارالخلافت آگره اتفاق افتاد قلیچ خان بحکومت دارالسلطنت لاهور و میر توام الدین خوافی بدیوانی صوبه مذکور مقترر گردیدند- روز پنجشنبه هژدهم ذیقعدة دارالملک دهلی محل نزول رایات اجلال گشت و در منزل سلیم گده که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود بر لب آب چون اساس نهاده چهار روز مقام فرمودند الحق سر منزل بکیفیت دل نشین ست چون ساعت در آمدن بدارالخلافت نزدیک بود از دهلی بکشتی نشسته متوجه مقصد گردیدند راجه مانسنگه از قلعه رهناس آمده دولت بار یافت یکصد زنجیر فیل برسم پیشکش گذرانید \*

## آغاز سال سوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذیحجه سنه هزار و شانزده هجری آفتاب عالمتاب به برج حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود سال سوم از جلوس جهانگیری آغاز شد در موضع رنکته که در پنج گروهی از دارالخلافت اکبر آباد واقع است جشن نوروزی آراستگی یافت درین جشن دل افروز خانخانان بمنصب پنججزاری ذات و پنججزار سوار سرفراز شد خواجه

جهان خوافی به خدمت بخشیمگری ممتاز گشت - روز  
دوشنبه پنجم ماه مذکور بساعت سعادت قرین داخل  
ارک دارالخلافه شدند راجه نرسنگدیو یوز تویغون پیشکش  
کرد در جمیع جاندار از انسان و حیوان تویغون خوب میشود  
لیکن در حیوانات خوش نما است و بر قدرش می افزاید  
و در انسان ناطق بخلاف آن مکروه و زشت میباشد بازو چره  
و شاهین و باشه و شکره و زاغ و کبک و کنجشک و دراج  
و بوزنه و طاؤس و آهو و چکاره تویغون دیده شد - از غرائب  
وقائع آنکه جلال الدین مسعود پسر میر گیسو و دیعت  
حیات سپرد و مادرش از غایت تعلق و دل بستگی در حالت  
احتضار فرزند دلبد افیون از دست او خورده بعد از فوت  
پسر بیک دو ساعت رحلت نمود مقارن اینکال لعلخان  
کلاونت از عالم گذشت و حضرت عرش آشیانی عنایت مفرط  
بوی داشتند او را کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر  
میساخت و افیون از دست او میخورد بعد از فوت لعلخان  
افیون خورده رفیق راه عدم شد - در هندوستان رسمیهست  
مستمر که زنان هندوان بعد از مردن شوی زنده بآتش در  
آمده جان فدای محبت می سازند و بسیار شده که ده نفر و  
بیهست نفر از زن و کلیه زنده بآتش در آمده خود را باستقلال  
تمام سوخته اند اما از مادر نسبت بفرزند شلیده نشده \* درین  
هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صبیح قاسم خان پسر مقیم  
خان را در عقد ازدواج خود در آورده بهادشاه محل مخاطب  
ساختند و چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بلکانه

رسید اسلام خانرا بجای او صاحب صوبه بلكاله و اتالیق شاهزاده جهاندار گردانیده حکومت صوبه بهار و یقله را بافضل خان پسر شیخ ابوالفضل مقرر فرمودند و جهانگیر قلیخان لاله بیگ نام داشت از غلام زادهای میرزا متصد حکیم بود بعد از فوت میرزا بخدمت عرش آشفانی پیوست و آنحضرت بفرزند بلند اقبال خود حضرت شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی هیکل بود و کارهای عمده ازو متمشی میگشت و در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت درینولا مهابت خان را منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ وفیل و کمر خنجر مرصع لطف نموده دیگر امرا که بکومک او تعیین شده بودند هر کدام را در خور پایه و مرتبه اسپ و فیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده باستیصال رانای مقهور رخصت فرمودند و دوازده هزار سوار موجود با سرداران کار دیده بکومک او مقرر گشتند و پانصد نفر احدی و دو هزار توپچی پیاده و هفتاد توپ و کجبال وغیره و شصت زنجیر فیل و بیست لک روپیه خزانه عنایت شد میر خلیل الله پسر میر میران یزدی که مجملی از احوال او در اوراق سابق سمت ذکر یافته بمرض اسهال و دیعت حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر راقم اقبالنامه بخطاب معتمد خان ممتاز گشت و همدرین تاریخ خانخانان سوئه سالار بحکم اشرف از دکن آمده دولت زمین بوس دریافت و دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد برسم پیشکش

گذرانید قیمت آنها سه لک روپيه شد و سوای جواهراتسام نفائس از هرچشم بنظر در آورد راجه مانسنگه دستوري يافت که بوطن خویش رفته سامان يورش دکن نموده بدانصوب شتابد چون خانخانان تعهد صاف ساختن ولایت نظام الملک که در شلقار شدن حضرت عرش آشيانی فتور عظيم بآن سرحد راه يافته بود نمود و نوشته داد که در عرض دو سال این خدمت را بانصرام رساند مشروط بآنکه سوای لشکري که دران صوبه تعین ست دوازده هزار سوار ديگر با ده لک روپيه خزانه داده شود حکم بدیوانهان عظام شد که بزودي سامان نموده روانه سازند دريلولا بقصد زیارت حضرت عرش آشيانی انارالله برهانه از دولتخانه تا بهشت آباد که قریب سه کروه مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام وارکان دولت و سائر ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت پذير بودند بعد از فراغ زیارت عمارت روضه مقدس را بتمعق نظر دیده و سنجیده تصرفاتی که بخاطر مشکل پسند رسید فرمودند و مبلغهاي کلی برسم خيبرات باهل حاجت عنایت شد و بعمارت روضه آن حضرت پانزده لک روپيه که پنجده هزار تومان رایج دراق و هفتاد پلج لک خانی رایج توران به تزخیکه امروز شایع ست خرج شد - از غرائب آنکه حکیم علي نقی در خانه خود حوضي ساخته و در گلج حوض خانه در زیر آب پرداخته بود درغایت روشنی و دران خانه بچچه رختی و چند کتابي نهاده و هوا نمیکذاشت که یقطره آب بانخانه درآید و هر کس بتماشای آن

دشبت میهنود دران کلج سري به آب فرو می برد زینه چلد پیش می آمد دوسه زینه پایان رفته بدرون خانه در می آمد درانجا لگ تر خود را کشاده لگ خشک می بست و می نشست و دران خانه جای ده دوازده کس بود که باهم نشسته صحبت می داشتند آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه حکیم رفته خود بیاب در آمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم را بمنصب دوهزاری سرفراز ساخته بدولتخانه معاودت فرمودند - درین تاریخ خانخانان بضبط ولایت دکن دستوری یافت خلعت باکر و شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و چون از سلوک و معاش برادران مرتضی خان مردم گجرات متشکی و مستغاثی بودند او را بدرگاه طلب فرمودند ولایت گجرات را به قبول خان اعظم مهروز عزیز کوکه عنایت نمودند و مقرر شد که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او به نیابت پدر بتکومت و حراست آنملک پرداخت \*

## آغاز سال چهارم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه چهاردهم ذیحجه هزار و هفده هجری نجر اعظم فیض بخش عالم به برج حمل تحویل فرموده سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد مهروزا بر خوردار خلف عبدالرحمن دولدی بخطاب خانعالم فرق عزت برافراخت از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که نوبت سلطنت بحضرت شاهنشاهی رسیده اجداد او درین دودمان رفیع الشان

حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا آمده اند  
جد کلان او مهر شاه ملک از اعظم امرای صاحب قرانی بود  
و تابود بغیر از دولتخواهی و حق شناسی ازو بظهور  
نیامده چون ذکر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته  
کلک و قایع نگار مورخان شده بتفصیل آن نپرداخته باین  
دوسه کلمه مختصر ساخت چون مهم رانا چنانچه باید از  
مهابتخان متمشی نشده اورا بخدمت حضور طلب داشته  
عبدالله خان را بجای او سردار آن لشکر فرمودند درین سال  
شاهزاده پرویز بکومت صوبه دکن دستوری یافت و بیست  
لک روپیه خزانه بجهت مدد خرج لشکر دکن همراه دادند  
آصفخان بوالا پایه اتالیقی ممتاز گشت امیرالامرا و دیگر سران  
سپاه بکومک شاهزاده مقرر شدند درینولا قلندری شیرزی  
پهشکش کرد بغایت تلاور و قوی و عظیم جئه درخریدی بدست  
آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام نهاده و چنان رام  
شده که آدم را آزار نمهرسانید روزی بتحضور طلب فرمودند  
که با گاو جنگ اندازد و خلق انبوه بجهت تماشا فراهم آمده  
بود و جمعی از جوگیان نیز دریک جانب ایستاده محو  
تماشا بودند شهر بجانب جوگیان دویده یکی از آنها را که  
برهنه بود گرفت و بطریق ملامت نه از روی غضب چنانچه  
بماده خود جفت میشود بتحرکت در آمد و بعد از انزال  
گذاشت اصلا از ناخن و دندان و آزاری نرسیده بود حکم  
فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده بگزارند که در فضای  
جهروکه طرف دریا بطور خود مهگشته باشد و سه چهار

شیربان کلتکه چوبها در دست گرفته همراه او باشند و این ادا مکرر ازو بوقوع آمده چون خاطر اشرف بتمشایی شهر و نگاه داشتن آن توجه فرمود شیر بچته بسیار برسم پیشکش آوردند و در فضایی طرف دریا بی زنجیر و قلاده میگشتند و بهر شهری دو شیر بان موکل بوده طعمه میدادند رفته رفته شیرهای کلان تلواربهم رسید یکی مردانه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر اینها را باهم بجنگ انداختند جنگ شیر در خورشیر نیست در مستی و زور جوانی چند کس را ضائع هم ساختند ماده شهری با یکی از آنها جفت شده بچته آورد و شیر میدان تابطعمه خوردن رسیدند و کلان شدند این از غرایب امور است که در عهد دولت جهانگیر پادشاه بظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که شیر بی بند و زنجیر در میان مردم بگردد چهارده پانزده شیر فقیر دیده که در فضایی جهرو که طرف دریا میگشتند و شیربانان همراه بوده محافظت مینمودند درین سال همایون فال صبیح مظفر حسین مهرزا پسر سلطان حسین مهرزا ابن بهرام مهرزا ابن شاه اسمعیل مهرزا صفوی را بجهت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه نقد سوابی جنس برسم ساچق ارسال داشتند بسیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهازادی ذات و پنجهازار سوار جاگیر قلخوآه فرمودند اسلام خان صاحب صوبه بلکاله پنجهازاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید چون مکرر بعرض رسید که مهم دکن بلشکری که همراه شاهزاده پرویز

تعیین یافته متمشی نمیشود و دنیاداران دکن لشکرها فراهم آورده باعثضاد علیر بد اختر پای ضلالت و ادبار افشوده قدم جرأت و بیباکی پیش نهاده دم استقلال و استکبار میزنند خانخانان را با ده دوازده هزار سوار دیگر که سیفخان باره و حاجی بیگ اوزبک و سلام الله عرب برادر زاده مبارک عرب که حاکم جوینده و سفول باشد از انجمله بودند یکومک و مدد شاهزاده تعین فرمودند سلام الله نزد شاه عباس بغایت عزیز و گرامی بود در شجاعت مفرود بحسب تقدیر از شاه توهی بخاطر آورده بدین آستان روی امهد نهاد و بشومی شراب درینجا هم کاری نساخته لباس زندگی را بآتش خمر بسوخت و خلعت خاصه زردوزی و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه و تومان و طوغ بخانجهان عنایت نمودند و براقم اقبالنامه حکم شد که نزد عبدالله خان شتافته از جمله دوازده هزار سوار که باستیصال دانای مقهور با او مقرر اند چهار هزار سوار ازو گرفته در نواحی اوجین و مندو بخانجهان رسانیده معاونت نماید و نیز حکم شد که یک لک روپیه بمرمی که همراه خواهد برد برسم مساعدت بدهد درین تاریخ موکب کیهان شکوه بعزم شکار بصوب پرگنه باری نهضت فرمود \*

## آغاز سال پنجم از جلوس مقدس و مبارک

روز یکشنبه بیست و چهارم ماه ذیحجه هزار و هجده هجری خورشید گیتی افروز به بهت الشرف حل سعادت



تحويل ارزاني داشت و سال پنجم از جلوس ميمنت مانوس  
 بفرخی و فيروزي آغاز شد جشن نوروز در شکارگاه پرگنه باری  
 آراستگی يافت. چون هوا روی بگرمی نهاده بود عنان  
 معاودت بمستقرالخلافت معطوف داشتند درین اثنا از عرايض  
 صاحب صوبه و واقعه نويس کابل بمسامع اجلال رسيد که  
 ولی محمد خان والی توران بخدمت شاه عباس فرمان  
 روى ايران التجا برده - تفصيل اين مجمل آنکه چون  
 ولي محمد خان را تخت دولت مهسر شد از آغاز سلطنت  
 تا چهار سال بقانون عدالت و اطوار پسنديده روزگار بسر  
 برده بامداد داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود  
 راضی و خرسند داشت و آخر از بد فرجامی نتجست ازلی  
 که در طالعش ودیعت نهاده دست قدرت بود ترک اطوار  
 ستوده نموده از سرشت نیک خویش برگشت و ستمگاری و  
 دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سر از امرای اوزبکيه  
 را که عمدهای دولت او بودند مثل دوستم ارغون و حاجي  
 بي قوشچي و علي سهد بي منقبت دیوان بیگی و شاه  
 کوچک بي دیوان بیگی که خود تربیت نموده بمرتبه امارت  
 رسانیده بود بکمان آنکه اینجماعه بپرادر زادهای او امام  
 قلیخان و نذر محمد سلطان مراسلات پیوسته دارند بقتل  
 رسانید و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسنديده و کردار  
 ناهنجار او نفرت گزید در خلال این حال امام قلیخان و  
 نذر محمد سلطان بتحریریک چندی از امرای اوزبکيه برو  
 خروج کرده بسیاری از ملک او بتصرف در آوردند ولي محمد

خان هر چند دست و پا زد بجائی نرسید اقبال روی برتافت و دولت پشت داد هرچه بجهت بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه بر عکس میداد چون دانست که روز برگشته و فلک ستیزه کاری پیمش گرفته ناگزیر دل از ملک و دولت بر کنده بخدمت دارای ایران شاه عباس پناه برد که مگر بامداد و کومک او کاری پیمش برن شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود باستقبال بر آمد و از کرم خوئی و دلجوئی بافراط که درین طور اوقات بغایت پسندیده و خوشنما است دقایقه فرو گذاشت نلموده و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوش وقت میداشت\* (شلیده شد که روزی در باغ خود مجلس عالی آراسته خان را ضیافت کرد اتفاقاً جوی آبی در میان مجلس جاری بود اطراف آن چراغان افروخته و فرشها انداخته تخته چوبی بروی جوی گذاشته بودند که مردم تردد توأند کرد اتفاقاً شاه دست ولی محمد خانرا گرفته سیر میفرمود و خواست که از جوی بگذرد و در انلای گذشتن ولی محمد خان که کیف سرشار داشت در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب انداخت که مبادا خان غریق شود و دست خانرا گرفته از آب بر آورد) بالجمله ولی محمد خان پلجابه و پلجروز در اصفهان گذرانیده از شاه دستوری خواست و چون اوزبکان پی در پی نواشتجات فرستاده او را طلبیده بودند و تزلبش را منافی و مضل

میدانست بکومک و مدد مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسرحد خود رسید به تهیه سپاه و استعداد جنگ نپهرداخته گرم و گهرا بتمتت ملک در آمد و بامام قلیخان بجنگ در آمده در نواحی سمرقند شکست خورد و اسیر سر پلججه تقدیر گشته بقتل رسید و مدت سلطنت او شش سال کشیده - از غرائب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بظهور آمد واقعه فوت ملا مهر علی احمد مهر کن است او در صنعت مهر کلی از یکتایان روزگار بوده و آنچه او بر فولاد میکند مگر ملا مهر علی بر کاغذ تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مهر کن بود و نقشی تخلص می داشت مرد درویش نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانة حضرت شاهنشاهی راه داشت و تکرار سبق بایشان میدود و باین نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه میفرمودند - شرح این سانحة غریب برسبیل ایجاز و اختصار آنکه شب پلجشنبه جمعی از قوالان سرود میگفتند و شهادی برسم تقلید سماع میکرد برین بیت امهر خسرو که \*بیت\*

هر قوم راست راهی دیلی و قبله گاهی

من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی

میان خانة این سرود بود حضرت شاهنشاهی بجانب ملا علی احمد توجه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت چیست او پیش آمده معروضداشت که از پدر خود چنین شنیده ام که روزی سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا کلاهی برگوشة سرکج نهاده بر لب آب چون بر پشت بامی

نشسته تماشای غسل هلود و عبادت آنها میکردند درین وقت امیر خسرو حاضر میشوند شیخ بجانب امیر متوجه شده میفرمایند که طریقی عبادت اینجماعت را می بینی و این مصراع میخوانند-

هر قوم راست راهی دینی و قبیله گاهی

میر بی تامل روی بجانب شیخ کرده بر زبان جاری میسازند که  
 ”من قبله راست کردم برسمت کج کلاهی“

ملا علی احمد مصرع ثانی را تمام ناکرده بهخودانه افتاد و تمام شد - از عجائب امور که درینولا سانح گشت بهم رسیدن خسرو جعلی است در پتله- و شرح این واقعه بر سبیل اجمال آنکه افضلخان حاکم صوبه بهار بجانب گورکھپور که مجدداً بجاکگیر او عنایت شده بود و از پتله شصت کروه مسافت است متوجه گردید و در پتله شیخ حسام بنارس و غیبات بیگ را که دیوان آنصوبه بود با جمعی از منصبداران گذاشت اتفاقاً قطب نام مجهولی از مردم اوچه در لباس درویشان و زی ایشان بولایت او حمله که در نواحی پتله واقع است رسید و بآن مفسدان واقعه طلب رابطه آشنائی و یکجتهتی بهم رسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قبیله زندان گریخته بایلتدود آمده ام اگر با من همراهی کرده امداد و معاونت نمائید بعد از آنکه کار من رونق یستدیده یابد شما شریک این دولت خواهید بود آن مفسدان ساده لوح را بکلمات ابله فریب از راه برده باخود متفق ساخت و متعین آنها شد که این خسرو است و جمعی کثیر از سوار و پیاده برگرد او

فراهم آمدند و بسرعت هرچه تمامتر خود را به یقظه رسانیده متوجه درون قلعه گشت و شیخ بنارسی از اضطراب و هول جان بااستحکام قلعه و بستن در نیارست پرداخت و متذولان از دروازه قلعه بدرون در آمدند او باغیات بیگ از راه دریچه که بطرف دریا بوده راه ادبار سپرده خود را بکشتی رسانیده نزد افضل خان روانه گردید مفسدان اسباب و اموال افضلخان و خزانه پادشاهی را متصرف گشته بداد و دهش پرداختند و بسیاری از بهدولتان شهر و نواحی نزد او جمع شدند و این خبر وحشت اثر در گورکھپور با فضل خان رسید و شیخ بنارسی و غیات بیگ بخشی نیز خود را بافضل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و دلنشین او ساختند که این خسرو نیست و افضل خان باعتضاد اقبال بی زوال متوجه استیصال آن گروه و خیم العاقبت شد و چون خبر آمدن افضل خان بوی رسید قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده باجمعی سوار و پیاده که گرد او فراهم آمده قدم ادبار پیش نهاده در کنار آب بین عرصه مبارزت آراست از آنجا که اقبال روز افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان نثار ست باندک زد و خوردی سلک جمعیت مخالفان ازهم گسیخت و دیگر بار قدم ادبار بدرون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست بااستحکام دروازه و برج و باره پرداخت افضلخان یاشنه کوب بدرون قلعه در آمد و او سراسیمه بدرون خانه افضلخان رفته در را محکم بست تا سه پهر درانجا زد و چوودی نموده تخمهها سی کس را بزخم تهر ضایع ساخت

و بعد از آنکه عاجز و زبون شد و همراهان او از بهم چنان فرار بر فرار داده راه ادبار سپردند از آنخانه بر آمده افضلخان را دید و خان بجهت تسکین این فتنه و اطفای نائرۀ فساد فی الفور او را بقصاص رسانید و این اخبار متعاقب بمسامع عز و جلال رشید فرمان شد که شیخ حسام بنارسى و فواید بیگ دیگر منصبداران را که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از همانجا سر و ریش تراشیده معجز پوشانیده و از گون بر خر نشانیده روانۀ درگاه سازند و در شهرها و تصبها که بر سر راه واقع است بگردانند تا موجب عبرت و بهداشتی سائر نامردان کوتاه اندیش گردد و اعتضاد الخلفه الکبری مرتضی خان بصاحب صوبگی یلجاب که از اعظم مالک متروسه است اختصاص یافت تاجخان که در صوبۀ ملتان بود بحکومت کابل سرفراز شد قبل ازین مهابتخان را بجهت آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند درینولا او را بحوالی دارالخلافه گذاشته خود پیشتر آمده ملازمت نمود و بعد از چند روز خانخانان نیز سعادت زمین بوس دریافت چون قبل ازین خط تعهد فتح ملک دکن بمدت معین سپرده بود بعد از رسیدن به برهانپور درهنگامیکه نقل و حرکت لائق نبود و سواری و تردد منافی سپاهگری و گاردانی بود سلطان پرویز را بالشکر گران ببالاکهاات بر آورد و از بی اتفاقی سرداران و نفاق امرا و اختلاف رایهای ناصواب سر رشته تدبیر از دست داد و کار بجائی کشید که عسرت فله مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و اسپ و شتر بسیار سقط شد و از قضای آسمانی

باران بموقع که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت  
 و چارواهایی نیم جان که از لافری و زبونی دم خیز شده حرکت  
 نمی یارستند کرد برجا ماندند ناگزیر بمخالفان تیره بخت  
 صلح گونه که لائق سگان این درگاه نبود کرده تباہ حال  
 ببرهانپور معاودت نمودند بالجمله چون نقش بد نشست و  
 لشکر بحال تباہ به برهانپور آمد دولتخواهان حمل بر  
 نفاق و بد اندیشی خانخانان کرده بدرگاه والا معروض  
 داشته پلي خود را از میان کشیدند خصوصا خانجهان نوشت  
 که آنچه شد از نفاق خانخانان است یا این خدمت را  
 مستقلا بدو باید گذاشت یا او را بدرگاه طلب فرموده این  
 نواخته و برداشته خود را بخدمت تسخیر دکن مقرر باید  
 فرمود و سی هزار سوار موجوده خوش اسپه بکومک این  
 فدوی مقرر داشت تا بیمن اقبال روز افزون شاهنشاهی در  
 عرض دو سال تمام ملک پادشاهی را که در تصرف غنیم  
 ست مستخلص ساخته و قلعهها را بدست آورده ضبط و نسق  
 سرحدها نماید بلکه ولایت بیجاپور را که در تصرف عادلخان  
 است ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد و اگر اینخدمت را در  
 مدت مذکور نسق شایسته ندهند از سعادت کورنش محروم  
 بوده زوی خود را به بندهای درگاه ننماید چون کارباین حد  
 رسید و بودن خانخانان درانجا صلاح دولت نبود سرداری  
 آن لشکر بخانجهان تفویض یافت و خانخانان را بدرگاه والا  
 طلب فرمودند درین تاریخ جشن طوی بادشاهزاده بلند  
 اقبال سلطان خرم با صیوهٔ مظفر حسین میرزا صفوی

آراستگی یافت و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی  
 بمنزل شاهزاده عالی مقدار تشریف برده مجلس در خور  
 این جشن ترتیب فرمودند به اکثری از امرا خلعت عنایت  
 شد چون مهم دکن از بی اتفاقی امرا و نفاق خاننجانان در  
 عقده توقف افتاد و عساکر اقبال بحال تباہ به برهانپور  
 معاونت نمود خان اعظم را با لشکر تازه زور بدان صوب رخصت  
 نمودند خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد  
 حسین خان تکربه و علی خان نیاری و باز بهادر قلماق و  
 دیگر مناصبداران قریب ده هزار سوار موجود بکومک او مقرر  
 شد و سوای این دو هزار سوار احدی که مجموعه دو ازده  
 هزار سوار باشد بهمراهی او تعیین گشت و سی لک روپیه  
 خزانه با چند حلقه فیل همراه ساختند خلعت فاخره با  
 کمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه و پدج لک روپیه  
 بصیغه مساعدت بخان اعظم عنایت شد و بعد از فراغ مهم  
 سازی خان اعظم و روان شدن او بصوب دکن خاطر اشرف  
 بنشاط شکار توجه فرمود اتفاقاً روزی در اٹلی شکار انوپرای  
 که از خدمتکاران نزدیک بود بدرختی رسید که زغن چند  
 بران نشسته بود کمان و تکه بدست گرفته قصد زدن آنها کرد  
 قضارا در حوالی درخت گاوی نیم خورده ببنظرش در آمد  
 مقارن این حال شوری در غایت کلانی و تناوری غضب آلود  
 از میان پتہ چند که در آن حوالی بود برخاسته روانه شد  
 با آنکه از دو گهری روز بیوش نمانده بود چون ذوق آن حضرت  
 بشکار شهر میدانست که درچه مرتبه است خود با چندی



که همراه داشت شیر را فیل بلند کرده کس بجهت خبر کردن فرستاد چون این خبر بعرض پادشاه فیل بلند شیر شکار رسید جلو ریز متوجه آن صوب گردیدند در آن وقت شاهزاده و الا قدر و رامداس و اعتماد رای و حیانتخان و دو سه کس دیگر که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند در رسیدند بالجمله شیر در سایه درختی نشسته بلظر در آمد اراده کردند که بر پشت اسپ بلدوق اندازند چون اسپ شوخی میکرد و یکجا قرار نمیگرفت ناگزیر پیاده شد تفنگ را سر راست ساخته انداختند لیکن معلوم نشد که بشیر رسید یا نه تیر دوم انداختند شیر از جای خود برخاسته حمله کرد و میر شکاری را که شاهین بدست در برابر او ایستاده بود زخم زده بجای خود رفت و نشست و باز حضرت بلدوق را پر کرده بر سه پایه نهادند انویرای سه پایه را مستحکم گرفته نشسته بود شمشیری در کمر و کتکه چوبی در دست داشت شاهزاده عالمیان سلطان خرم بجانب چپ آن حضرت که جای دل است باندک فاصله ایستاده بودند و رامداس و دیگر بلدها در عقب آنحضرت شیر غضب آلود برخاست حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زیر کردند و تیر و تفنگ از محاذی دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آنش افروز سبب صولت و غضب او شد جمعی که نزدیک ایستاده بودند تاب حمله او نیاورده برهم خوردند و آنحضرت از صدمه پشت و پهلوئی مردم یکدو قدم عقب رفته افتادند و مهفوموند که دو سه کس از آنها یا بر سیئه من نهاده گذشتند و بدهد اعتماد رای و

کمال قراول باز خود را راست ساخته ایستادند درین وقت شیر بمردمی که در طرف دست چپ بودند قصد نمود انوپرای سه پایه را گذاشته بشیر متوجه گشت و شیر نیز بجانب او برگشت و انوپرای چوبی که در دست داشت دو بار دو دسته بر سر شیر فرو کوفت و شیر او را بر زمین انداخته هر دو دستش بدهن گرفته شروع در خائیدن کرد لیکن آن چوب و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که دستهای او از کار برود و انوپرای درمیان هر دو دست شیر به پشت افتاده بود و یکدست بالای پایش حمایت کرد درین وقت شاهزاده شیر دل شیر شکار شمشیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر فرود آورد قضا را دست انوپرای ب نظر مبارک ایشان در آمد و احتیاط بکار برده شمشیر را دور تر از دست انداختند رامداس هم زخمی رسانید و حیانتخان نیز چند چوبی بر سر او زد انوپرای به پهلوی غلطیده بزور زانو راست ایستاد و سهیل انوپرای نیز بآسهب ناخن شیر متجروح شده بود بعد از آنکه از زیر شیر بر آمد و شیر او را گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده بر سر او زد و چون روی گردانید تیغی دیگر بر صورت او انداخت چنانچه هر دو چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که بزخم شمشیر جدا شده بود بر بالای چشمهایی او افتاده درین وقت صالح نام چرانچی مضطربانه آمد چون شب تاریک شده بود از کورگی بشیر بر خورد شیر بیک طیانچه او را انداخت افتادن و جان دادن یکی بود از اطراف مردم رسیده کار شیر تمام

ساختند انوپرای بخطاب انیرای سکهدلن و اضافه منصب سر افزای یافت-مقارن این حال یکی از شهران خانه زاد که در شکار گاهها همراه می‌دارند مست و قوی هیکل بنظر اشرف در آمد حکم فرمودند که چهار نیله گاو را برو بستند چهل و دو من بوزن هندوستان بود برداشته روانه شد فرمودند که یک نیله گاو دیگر بر بالایی آن چهار بنهند نتوانست برخاست بعد ازان حکم کردند که چون راست بایستد بالایی آن بگذارند بالجمله هر پنج را گرفته روان شد و یقین که از پنجاه من فزون تر بود که پانصد من بوزن خراسان باشد در خلال این حال در مشکوی اقبال شاهزاده خرم از دختر مظفر حسین میرزا صفوی صبیحہ قدسیه بوجود آمد حضرت شاهنشاهی او را پرهیز بانو بیگم نام کردند\*

## آغاز سال ششم از جلوس مقدس

ششم متحرم هزار و بیست هجری جمشید زرین کلاه خورشید بر اورنگ حمل بر آمد سال ششم از جلوس والا آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و در جشن اشرف یادگار علی سلطان ایلچی دارای ایران که به پرسهی و تعزیت حضرت عرش آشیانی و رسانیدن تهنیت جلوس مقدس آمده بود بسعادت ملازمت اختصاص گرفت و سوغاتیکه شاه عباس فرستاده بود از اسپان قیچاق و اتمشہ نفیس و انواع تحف بنظر اشرف گذرانید خلعت لائق و سی هزار روپیه نقد که هزار تومان رایج عراق باشد

با یلچی مذکور لطف فرمودند سراد مکتوب شاه درین اقبالنامه مرقوم میگردند \*

## رقیمة الوداد شاه والا جاه

تا رشتعات سبحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سببانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبینی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلی حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت بادشاه جوان بخت کیهان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارا لوا مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحبقرانی چهره کشای جمال جهانبینی مبین رموز آسانی زیور چهره دانش و بهیمنش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار بادشاه جم جاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جویبار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی سرسبز بود ساحت قدسی مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کهنوت خلعت و مودت تحریر پذیر نیست \* ع \*

قلم را آن زبان نبود که راز عشق بر گوید

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریانت کعبه مقصود

گردیده اما قبله همت و الا نهمت به نسبت معلومی و قرب باطنی است لله الحمد که بحسب وحدت ذاتی میانه این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن نهال سلسال ابهت و اجلال این معنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جانی و وصال روحانی نگشته رو در یکجهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آینه خاطر خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان بروایح فوایح خلعت و وداد و نسایم علیر شائیم محبت و اتحاد معطر گشته بموانست روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوستی دوست است . \* بیت \*

هم نشینم بخیمال تو و آسوده دلم

کین وصالیست که دربی غم هجرانش نیست

المنة لله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی بثمره مراد بارور شده و شاهد مقصودیکه سالها در پرده خفا مستور بود و بتضرع و ابتهاج از بارگاه و اهب متعال جلوه گری آن مسألت مهشده باحسن وجهی از حجله غیب بظهور در آمده پرتو جمال بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته بر فراز تخت هایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهانکشی خلافت و شهریاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهانداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده کشای دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امهد که مهمن مراد بخش

جلوس میملت مانوس آن خجسته طالع همایون بنخت  
 فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگنان مبارک  
 و مهمون فرخلده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت  
 و جهانپانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزاید و تضاعف  
 دارد آنین و داد و روش اتحاد که بین الایا و اجداد انعتاد  
 یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت  
 آنین استتقرار پذیرفته مقتضی آن بوده که چون مؤده جلوس  
 آن جانشین مسلد گورگانی و وارث افسر صاحب قرانی بدین  
 دیار رسد یکی از محترمان حریم عزت بر سبیل تعجیل  
 تعیین شده بمراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم  
 آذربایجان و تسخیر ولایت شروان در میان بود تا خاطر  
 مهرآگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت در  
 مستقر سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطهر  
 تقصیری واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب  
 دانش و بیملش چندان اعتباری ندارد اما طی آن بالکلیه  
 بحسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور  
 ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام  
 خجسته فرجام که بیمن توجه خدام ملانک احترام مهمات  
 ولایت که از دست رفته بود بر حسب مدعی احبا صورت  
 یافت و بالکلیه از آن طرف خاطر جمع گشته بدارالسلطنت  
 اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار  
 کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان  
 را که ابامن جد از زمره بتدگان یکجهت و صوفیان صافی طویبت

این دودمانست روانه درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته باخبر مسرت آثار سلامتی ذات ملائک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر منخلص خیر خواہ گردد مرجو آنکه پیوسته دوحه محبت و داد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلعت و اتعاد صوری و معلوی را که باروای انهار موالات و اجرای جداول مصافات غایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما نینداخته بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانی است محرک سلسله یکانکی و رافع غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معلوی را بایتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام مستون دانند حق سبحانه و تعالی آن سلاله خاندان چاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائیدات فہب الغیب موید داراد - از وقایع نا ملایم کہ دریتولا سانح گشت تاختن احدات بد نہاد است کابل را تفصیل این اجمال آنکہ درین هنگام نافرجام کہ خاندوران باسران سپاہ در تمن نیکنہار و حدود بلکش توقف داشت و معزالملک بخشی با معدودی از ملازمان خود و چلندی از بندہای درگاہ در کابل بود احدات بد سکال فرصت مغتنم شمرده با سوار و پیادہلی بسہار خود را بحدود کابل رسانیدہ و معزالملک باندازه قوت و قدرت خویش شہر را کوچہ بند کردہ بدفع شورش مخالفان پرداخت و چون افغان چلد توپ گرفتہ از اطراف بکوچہ و

بازار در آمدند معزالملک تاب مقاومت نیاورده خود را اندرون حصار انداخت و کابلیمان پای همت افشوده از پشت بام و سرای خویش آن مخذولان تهره بخت را به تهر و تفنگ گرفته جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و افغانان دل به پای داده از هول جان عنان ادبار معطوف داشتند بیمن اقبال بیوزوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد کس علف تهنغ انتقام شده با دو بیست اسپ گمرا شده ازان مهلکه جان بتک با بیرون بردند ناد علی مهدانی در لوه کده بود چون این خبر وحشت اثر بوی رسید بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده آخر روز بشهر پیوسته بتعاقب آن مخاذیل شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته عطف عنان نمود مقارن این حال قلیج خان از لاهور آمده سعادت زمین بوس دریافت او را بحکومت کابل و استیصال احداث و ضبط افغانستان تعیین فرموده صوبه پنجاب را به تهرول مرتضی خان عنایت نمودند و جاگیر خانناران و اولادش در سرکار قلوچ و کالپی وغیره تلخواه شد و مقرر گشت که خود بمحال جاگیر شتافته متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تلبیه بلیغ نموده بیخ و ریشه آنها را بر اندازد \*

### خواستگاری صبیهٔ اعتمادالدوله

از وقایعی که درینولا بلوامع تقدیر پرتو ظهور افکند خواستگاری صبیهٔ اعتمادالدوله است اگر بشرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم کرده دفترها باید پرداخت ناگزیر مجبلی



از کار نامهایی آسمانی و نیز نگرهبای فلک بر صفحه روزگار یادگار میگذارد - \* میرزا غیاث بیگ پسر خواجه محمد شریف طهرانیست خواجه در مبادی حال وزیر محمد خان تکلو حاکم خراسان بود بعد از فوت محمد خان بخدمت شاه جسجاء طهاسپ صفوی پیوست و شاه وزارت خود را بخواجه محمد شریف تفویض فرمود و خواجه را دو پسر بود نخستین آقا طاهر دوم میرزا غیاث بیگ و خواجه صبیح میرزا علاءالدوله پسر آقاملازبجهت فرزند خویش میرزا غیاث بیگ خواستگاری نمود و بعد از وفات پدر با دو پسر و یک دختر متوجه هندوستان گشت و در قلدهار صبیح دیگر حق تعالی ارزانی داشت در فتحپور بسعادت زمین بوس حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه نامه اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و جوهر رشد بوالا منصب دیوانی بیوتات فرق عزت برافراخت میرزا غیاث بیگ با نویسدگی و معامله فهمی بغایت نیکذات و کار گذار بود تتبع شعر قدما بسیار کرده از سخن سنجان روزگار بود شکسته را بغایت متین و آبدار می نوشت بعد از فراغ خدمت خلاصه اوقات صرف شعر و سخن مهشد سلوک معاش او با اهل حاجت بمرتبه بود که هیچ صاحب غرضی بخانه او نرفت که آزوده گردیده باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت دلهر و بی باک بود در هنگامی که حضرت عرش آشیانی در لاهور تشریف داشتند علی قلی بیگ

استجلبو که از تربیت کرده‌های شاه اسمعیل ثانی بود از عراق آمده در سلک بلدهای درگاه ملتظم گشت و بحسب سرنوشت دختر میرزا غیاث را که در قلدهار بوجود آمده بود بوی نسبت فرمودند در آخر بتخدمت جهانگیر بادشاه بخطاب شیر افکن و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف در صوبه بلگاله جاگیر عنایت نموده بدان صوب رخصت فرمودند و خاتمت کار آن بی عاقبت و کشتن قطب الدین خان در اوراق گذشته بجای خود رقم پذیر گشته و چون شهر افکن بجزای عمل خویش گرفتار شده آواره بادیه عدم گردید بتکم اشرف متصدیان صوبه بلگاله صبیح میرزا غیاث بیگ را که بعد جلوس اشرف بخطاب اعتمادالدوله سر بلندی یافت روانه درگاه والا ساختند و آنحضرت بتایر غباری که از کشتن قطب الدین خان بر حواشی خاطر اشرف نشسته بود برقبه سلطان بهکم والدۀ سببی خویش بخشیدند مدتی در خدمت ایشان بنا کامی گذرانید چون هنگام سطوع کوکب بخت و طلوع اختر مراد در رسید اقبال به استقبال شتافت طالع از گران خواب بیدار شد سعادت روی آورد دولت حجله آراست زمانه بمشاطکی پرداخت هوس گل کرد امهد بر خود بالهد آرزو از هر سو هجوم آورد درهایی بسته را کلید آمد دلهایی خسته را دوا شد بالجمله از نیرنگهایی آسمانی روزی در جشن نو روز جهان افروز بلنظر دور بمن آنحضرت مقبول آمده در سلک پرستاران حرم سرای خلافت انتظام یافت و آنآ فانیاً

پایه عزت و قبول ارتقا و اعتلا پذیرفت نخست نور محل نام کردند و پس از روزی چند خطاب نورجهان بیگم عنایت شد جمیع خویشان و ملتسیان او بانواع مراجع و نوازش اختصاص یافتند نسبت خویشی و کامرانی خویشان موقوف فلان و خواجه سرایان اعتماد الدوله هر کدام خطاب خانی و منصب ترخانی گرفتند بهر کلهز دایمی دلارام نام که بیگم را شهر داده بود بجای حاجی کوکه صدر انان شد و مدد معاشی که بعورات مرحمت میگشت صدر الصدر بهر او معتبر مهادشت \* بهت \*

کلند خویش و تبار تو ناز و میزید

بحسن یک تن اگر یک قبهله نازکند

بعبر از خطبه آنچه لوازم سزاوار سلطنت و فرمانروائی بود همه بفعل آمد یکپهلندی در چهاروکه نشست و جمیع بکودنش آمده گوش فرمان داشتند سکه بنام بیگم زدند و نقش سکه این بود \* بهت \*

بعکم شاه جهانگیر یافت صد زیور

بنام نورجهان بادشاه بیگم زر

طغرای فرامین چلین نقش بست - حکم علیه عالیوه مهد علیها نورجهان بادشاه بیگم - رفته رفته کار بجائی کشید که از بادشاهی بجز نامی نماند مکرر میفرمودند که من سلطنت را بنورجهان بیگم ارزانی داشتم بجز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت مرا هیچ در نمی باید از خوبی و نیکذاتی بیگم چه نویسم هر جا کار افتاده را عقده پیش می آمد و بخدمت او ملتجی

گشت گره از کارش کشوده کامیاب مراد ساخت و هرکس بدرگاه او پناه برد از آسوب ظلم و ستم محفوظ ماند و هرچا دختری بود یتیم و بهکس بقصد ثواب عروس کرده در خور حالت او جهاز لطف فرمود (یمن که در عهد دولت خویش پانصد دختر را بقصد ثواب عروس کرده باشد) - دریلولا عبدالله خان بصاحب صوبگی ولایت گجرات فرق عزت برافراخت و چهارلک رویه بجهت سامان سپاه و تهیه لشکری که بکومک او تعین شده عنایت نمودند و بجای او راجه یاسو بهم رانا دستوری یافت درین تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که درفن خاتم بئدی و نجاری بی همتا است کارنامه از صنعت خویش بنظر همایون در آورد که چشم جهان بین اهل دانش و بهنش مثل آن در هیچ ازمنه مشاهده نکرده و هیچ گوشی مانند آن و نزدیک بآن نشنیده بالجمله در پوست فلدقی چهار مجلس ازعاج تراشیده ترتیب داده - مجلس اول از کشتی گهرانست که در کس باهم کشتی میگیرند و یکی نیزه بدست گرفته ایستاده دیگری سنگ و رستی در دست دارد و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته است و درپیش او چوبی و کمانی و ظرفی تعبیه کرده است - مجلس دوم تختی ساخته و بر بالای آن شامیان ترتیب داده و صاحبدولتی بر تخت نشسته یکپای خود را بر بالای دیگر نهاده و تکیه بر پس پشت او نمایان و پنج نفر از خدمتکاران بر گرد و پیش او ایستاده و شاخ درختی برآن تخت سایه انداخته - مجلس سوم هنگامه ریسان

بازیست چوبی ایستاده کرده و سه طناب برین چوب بسته و ریسمان بازی بر بالای آن پای راست خود را از پس سرخود بدست چپ گرفته و بر بازی ایستاده بازی را بر سر چوب کرده و شخصی دهل در گردن انداخته می نوازند و دیگری ایستاده چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده تماشا می بینند و از آن پنج کس یکی چوب در دست دارد - مجلس چهارم درختیست و درته آن درخت صورت حضرت عیسی ساخته و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مودی با آنحضرت در سخن است و چهار کس دیگر ایستاده اند مقارن این حال فرمان شد که عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از گجرات بر آمده برای ناسک و ترنیک بولایت دکن درآید و دامداس کچھوآهه را که از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و عنایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایگی بخشیده بکومک خان مذکور دستوری فرمودند که از تهور و جلالت بوقت خبردار باشد و قلعه رنتھلیبور که از اعظم قلاع هندوستان است بدشار الیه مرحمت شد پنج چهارلک روپیه خزانة بجبهت خرج لشکری که همراه عبدالله خان تعیین کرده بودند مصحوب روپ خواص و شیخ انبیا نزد خان مظفر لوا مرسل گشت خواجه ابوالحسن نیز بدان صوب تعیین شد درینولا موضع سموکر که از شکارگاه حوالی اکبرآباد است حکم قمرغه شد و فضای وسیعی را سراپردہا کشیده آهوا رانده بهمیان آن درآوردند تا هفت روز با اهل محل بملشاط شکار

خوش وقت بودند و نه صد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد ششصد و چهل و یک آهو زنده گرفتار شده بود ازین جمله چهار صد راس بفتحیحور فرستادند که در میدان چوگان بگذارند و از آب و علف آنها خبردار باشند قریب یکصد آهو را حلقه‌های نقره در بینی انداخته در همان صحرا آزاد ساختند و تخته که به تیر و تفنگ زده بودند بامرا و سایر بندهای درگاه قسمت فرمودند چون بعرض رسید که بعضی از امرای سرحد امری چند که بایشان مناسبت ندارد بعمل می آورند فرمان شد که بعد ازین پیرامون امری که در ضمن فرمان تفصیل یافته و مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه در چهره که نه نشینند و بندهای پادشاهی را تکلیف چوکی و تسلیم نکنند و فیل جنگ نیندازند و در سیاستها آدمی را کور نکنند و گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بندهای پادشاهی را کورنش و تسلیم نفرمایند و هنگام برآمدن نقاره نوازند و هرگاه اسپ و فیل بملازمان پادشاهی و نوکران خود بدهند چلو و خنک بردوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای پادشاهی را پیاده در چلو خود نبرند و آنچه بآنها نویسد مهر بر روی کاغذ نکنند \*

## آغاز سال هفتم از جلوس شاهنشاهی

روز سه شنبه شانزدهم محرم هزار و بیست و یک هجری  
تعیین حمل شد درین جشن خسرو اوزبک که در اوزبکچه

بخسرو قرقچی اشتهار دارد و از عده‌های آن دولت بود بقدرسی آستان آمده سعادت زمین بوس دریانت و مقارن ایلتحال عرضه داشت اسلام خان مشتمل بر قتل عثمان و پاک شدن آن مرز و بوم از لوت افغان رسید - اکتون مجملی از خصوصیات بلگاله بجهت شادابی سخن رفته ککک بهیان ساخته بر سر مدعا می‌رود بلگاله ملکیت وسیع از اقلیم دوم طول آن از بندر چانگام تا کدهی چهار صد و پنججاه کروه و عرض آن از کوهستان شمالی تا سرکار مدارن دو صد و بیست کروه و جمع آن تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنججاه لک روپیه باشد در زمان سابق حکام آنجا همیشه بهست هزار سوار یک لک پیاده و یکهزار فیل و چهار پنجهزار کشتی از نواره جنگی و توپخانه وغیره داشته اند از زمان شیر خان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف افغانان در آمده و بعد از سلیم خان سلیمان خان کرانی در تصرف داشت و چون تخت سلطنت و جهانبانی بجلوس جهان افروز حضرت عرش آشیانی آراستگی یافت عساکر اقبال بتسخیر آنملک تعیین شده امرای عظام مدتها تردد و تلاش کرده افغانان را مستاصل ساختند (و از عهد حضرت عرش آشیانی ولایت بلگاله در تصرف اولیای اید قرین است)

---

( \* ن ) عثمان بوهانی که در سرحد بلگاله غنیمت زبردست و متغلب بود و پاک شدن آن الخ (آن) و بعد از آن داؤد پسرش قابض و متصرف بود و چون تخت الخ (آن) بیک نسخه

لیکن جمعی از افغانان تیره بخت در سرحداتی آن ملک مانده بودند عمده آنها عثمان بود در زمان آنحضرت او را مکرر با عساکر اقبال مبارزتها اتفاق افتاد خصوصا در ایام حکومت راجه مانسنگه جنگهای نمایان کرد و استیصال او میسر نشد بالجمله درینولا که اسلام خان بصاحب صوبگی بلگانه سرفرازی یافت فوجی بسرداری شجاعخان ترتیب داده بر سر عثمان خان تعیین فرمودند اکثر امرای نامی که در آن صوبه بودند مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کوکه و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اجبه و معتقد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بندها بکومک او مقرر گشتند و بعد از آنکه در حدود متعلقه او رسیدند نخست رسول زباندان سخن فهم نزد او فرستاده بلسایح خرد پسند رهنمونی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود و اندیشههای ناصواب و افکار دور از حساب پیش نهاد ساخته خویش را بیهوده رنجه میداشت بجواب التفات نفرموده در کنار ناله که چهله و دلدل داشت عزم مبارزت جزم کرده عرصه نبرد آراست دولتمخواهان از استماع این جرأت و تهور چلته پوشوده آماده قتال و جدال گشتند چون خبر به عثمان رسید که بهادران رزم دوست چپقلشی نموده پای همت پیش نهاد مستعد کارزار اند او نیز بترتیب صفوف ادبار پرداخته در برابر آمد و هر فوج با فوج مقابل خود



گرم و گیرا بمجادله و مقاتله پرداختد عثمان فیل مست جنگی که اعتضاد قوی خود می دانست پیش انداخته بر فوج هراول تاخت و سید آدم بارهه و شیخ اجهه بمدافعۀ ارباب ضلالت پای همت فشرده جان نثار گردیدند و افتخار خان سردار فوج بر انغار نیز داد تهور و جلالت داده بسعدت شهادت رسید و جمعی از نوکر قدیم او جان نثار گشتند و همچنین کشورخان سردار فوج جر انغار نیز مردانه کارزار کرده بوالا پایۀ شهادت فایز شد تا آنکه بسیاری از مخالفان بد سرانجام علف تیغ خون آشام گشته برخاک هلاک افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار شدند آن متهور بی باک از کشتهای خود حساب بر نگرفته بخته نام فیل مست را در پیش رو داشته خود بر فوج هراول تاخت و چون بسیار فریب و مبطن بود درین روز بر فیل هوده دار سوار بود و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غلیم پای همت فشرده داد مردی و جانفشانی داده بعضی بسعدت شهادت رسیدند و گروهی زخمهای منکر بر داشته از کار ماندند و چون فیل مذکور بشجاعت خان رسید آن برق دشمن سوز برچہٱ بر فیل زد بعد ازان دست بقبضۀ شمشیر برده زخم پی در پی بر چہرہٱ فیل رسانید آنگاه چندهر کشوده دو چندهر زد فیل از غایت مستی و دلاوری قصب آلوده قدم پیش نهاده شجاعت خان را با اسب زیر کرد و آن شیر دل فیل افکن مانند برق لامع از اسب جدا

شده نام جهانگیر بادشاه بر زبان آورده راست ایستاد  
 درین وقت جلو دار او شمشیر دو دستی بر دستهای فیل زد  
 و فیل از ضرب آن زخم بزانو در آمد و شجاعت خان  
 بدستیاری جلو دار فیلبان را از فراز فیل بزیر کشیده  
 و بجهدهر زخم دیگر بر خرطوم فیل زد فیل ازین زخم  
 فریاد کتان بر گردید و قدمی چلد رفته افتاد و اسپ  
 شجاعت خان بی آسیب و آزار برخاست شجاعت خان  
 سوار شد مقارن اینحال مخالفان فیل دیگر بر علمدار  
 شجاعت خان دو انیدند و علمدار را با اسپ زیر کردند  
 شجاعت خان نعره کشیده علمدار را خبردار ساخت و گفت  
 مردانه باش که من زنده ام جمعی دیگر که در پیش علم بودند  
 دست به تیر و شمشیر برده زخمهای گاری زده بقتل رسانیدند  
 و علمدار را سوار ساختند و شجاعت خان در پای علم  
 ایستاده از باطن پیر و مرشد خود استمداد همت نمود  
 درین وقت تلگ که اکثری از سران سپاه جان نثار شدند و  
 بقیة السیف بزخمهایی ملکر دست از کار باز داشته منتظر  
 لطیفه غیبی بودند که اقبال بادشاه جوان بنخت بجلوه  
 در آمد و تفنگی از غیب بر پیشانی آن وحیم العاقبت رسید  
 و کس ندانست که این زخم از دست که بود لیکن عثمان  
 دریافت که ازین زخم جان بری نیست مع هذا تا رمقی داشت  
 لشکر را بجنگ ترغیب و تحریص مہتمود چون آثار ضعف  
 و زبونی در خود و در لشکر خود مشاهده نمود علان ادبار  
 معطوف داشته نهم جان خود را به بلگاہ رسانید و عساکر

منصوره تا لشکرگاه تعاقب کرده عنان باز کشیدند و چون دو پهر از شب سپری شد عثمان در گذشت ولی برادر عثمان و مریز پسر او خاک ادبار بر فرق روزگار خود پویخته و بنگاه را برجا مانده در دل شب بادل سیاه تر از شب جسد آن باطل ستیز را برداشته بمحکم خود شتافتند تراولان لشکر فیروزی اثر ازین سانحه آگاهی یافته شجاعت خان را مطلع ساختند و دولتخواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن بجهت تردد و ماندگی و تجهیزات و تکفین شهدا و تیمار مجروحان دران روز تعاقب در عقده توقف افتاد از اتفاقات حسنه معتمدخان که در آخر بخطاب لشکر خانی سرفراز گشته و عبدالسلام پسر معظم خان و دیگر بندها با سیصد سوار و چهار صد سوار توپچی تازه زور درین وقت رسیدند و شجاعتخان این مردم را همراه کرده بتعاقب آن گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از عزیمت شجاعت خان آگاهی یافت نجات خود را منحصر در باز گشت یافته کس نزد دولتخواهان فرستاده بیغام گذارد که عثمان که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود از گرانی وجود سیکبار گشت و حق تعالی شر او را از ما کفایت کرد ما همه بنده فرمان پذیریم اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی و بلدگی درگاه را سرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید بقدرسی آستان نهاده فیلان عثمان را برسم پیشکش میگذرانیم

شجاعت خان و معتمد خان و دیگر بندها دلاسی آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان و میریز پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را دیدند چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش آوردند و شجاعت خان نام بردها را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست چون در اکبرآباد نوید این فتح بمسامع اقبال رسید اسلامخان را بمنصب شش هزاری ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بندها را که در استیصال عثمان مصدر ترددات پسندیده شده بودند باضافه منصب سرفراز نمودند و شجاعت خان بخطاب رستم زمان اختصاص یافت- از سوانح رفتن عبدالله خان از گجرات بدکن و بتاکامی مراجعت نمودن او شرح این مجمل آنکه راجی جهانکشای چنین افتضا فرمود که راجه مانسلگه و خانجهان و امیرالامرا میرزا رستم با لشکر برهانپور از راه برار بدکن در آید و عبدالله خان و خانعالم و علی مردان خان بهادر و سیفخان و راجه رامداس با لشکر گجرات از راه ناسک ترنبک متوجه دکن گردند و افواج از یکدیگر خیر گرفته بتاریخ معین از دو جانب غلیم را بمیان گیرند و باین تدبیر غالب ظن آنکه غلیم مستاصل شود عبدالله خان چون از گریوه گذشته بملک غلیم در آمده ده هزار سوار موجود مستعد خوش اسپه آراسته داشت از غایت فرور و نخوت خیر از فوج دوم نگرفته و بطرز اعتبار در نیاورده اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم و گهرا باستیصال مخالفان شتافت و

چون علیر از جانب او توهم عظیم داشت تمام لشکر و مردم کاری خود را بآتشبازی و بان بسیار مقابل عبدالله خان فرستاد روز بر دور لشکر گشته برکی گیری میکردند و شب تا وقت سحر بان میزدند هرچند این لشکر بدولت آباد نزدیکتر میشد جمعیت غلیم بیشتر میگشت و علیر پی در پی کومک میفرستاد چون اثری از فوج دوم پدید نیامد و هر روز غلیم قویتر میگشت دولتخواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان نموده باحده آباد باید رفت و کار را از لون دیگر پیش باید گرفت بدین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غلیم پیچیده می آمد و هر فوج با فوج مقابل خویش مبارزت مینمود علی مردان خان بهادر قرار بر کشتن خود داده با فوج مقابل خویش مبارزت نمود داد مردی و دلاوری داده بزخمهای ملکر بر زمین آمده اسیر پنج تن تقدیر گشت برکیان او را برداشته نزد علیر بداختر بردند و علیر او را در قلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح بجهت علاج او گذاشت او بعد از چند روز بهمان زخمها و دیعت حیات سپرد و این حرف ازو مشهور است که شخصی بتقریبی گفته که فتح آسمانی است بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانیست اما میدان از ماست و ذوالفقار بیگ نیز بان خورده جان نثار شد و چون لشکر بولایت بکلانہ درآمد مخالفان از سرحد خود عنان ادبار معطوف داشتند و عبدالله خان بکجرات رفت و چون راجه مانسنکه و خانجهان و امیرالامرا و مهرزا رستم از راه برادر

می آمدند این حرف موحش استماع نموده آنها نیز بر گشته در عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پرویز پیوستند نفس الامر آنکه اگر این دو فوج دانسته و فهمیده قدم در پیش می نهادند کار بر وفق مراد دولتخواهان صورت می بست هیچ شک نبود \* (از نفاق و حق ناشناسی کار صاحب را ضائع و ابرتر ساخته خود را مطعون کردند) چون ایلخیر در اکبرآباد بمسامع جلال رسید خاطر اشرف بشورش و آشوب گراؤید و انتظام آن مهم ملخص در فرستادن خانخانان دانسته او را با خواهجه ابوالحسن مرخص فرمودند در خلال ایلکال خیر فوت آصفخان رسید و بر خاطر حق شناس سخت گران آمد و راقم ایلکروف تاریخ فوت او را " صد حیف ز آصفخان " بدیهه یافته بعرض اشرف رسانید پسندیده افتاد † (آصفخان حرم خانم عالی داشت و در مباشرت مولع و حریص بود آخر جان در سر این کار کرد) و مقارن این حال خبر فوت میرزا غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان حاکم تته بود

---

(\*ن) و احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی بتفصیل مرقوم گشته و میرزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده و تته بدستور سابق عنایت کرده حکومت قدهار مستقلا مرحمت نمودند و ملک قدهار و حاصل تمغای آنجا سوای چاکیر در انعام بخشیدند و تا در قدهار بود سلوک الخ (ن) بیهک نسخه

بنقش طالع او درین کار گاه خوب نشست تا آنکه قندهار بامضافات و تنه با توابع و لواحق به تیول او مقرر گشت و تا در قید حیات بود سلوک با مترددین بعنوان پسندیده کرده خود را به نیکنامی علم ساخت جوان نیک نهاد قابل و مستعد بود لیکن شیفته شراب گشته جان خود را بر سر آن باخت و با اهل سخن و مردم صاحب طبع صحبت می داشت و خود نیز موزون بود و شعر میگفت و قاری تخلص میکرد بعد از فوت او † ابوالغنی اوزبک بخطاب بهادر خانی و حکومت قندهار فرق عزت بر افتراخت درینولا جشن طوی شاهزاده والا شکوه سلطان خرم با صبیغه قدسیه اعتقاد خان پسر اعتمادالدوله منعقد گشت و شاهزاده جوان بخت مجلس بادشاهانه ترتیب نموده پیشکش عالی بخدمت پدر والا قدر گذرانید و بجهت بیگمان و پردگیان سرداق عفت زیورهای لایق چنانچه رسم ست کشیده و بامرای عظام خلعتهایی فاخره لطف فرمودند و میرزا رستم صفوی را بحکومت ملک تنه سر بلندی بخشیده موافق منصب پنجزاری ذات و سوار در آنصوبه جاگیر تلخواه کردند و مقرر گشت که میو عبدالرزاق معموری محال معموره تنه را از قرار هست و بود جمع بسته بجاگیر میرزا و توابع او تلخواه دهد درین هنگام خاطر قدسی مظاهر بششاط شکار رغبت فرمود و در باغ دهره خیر فوت

سلطنت سلطان بهنگم رسید و خاطر حق شناس از سلوچ این واقعه ملول و متحزون گشت والدۀ ایشان گلرخ بهنگم صبیحۀ قدسیۀ فردوس مکانیست انارالله برهانه پدر ایشان مهرزا نورالدین متعهد از خواجه زادهای نقشبندیه است بهنگم بجمیع خوبیها که به پیرایۀ عصمت زبید آراستگی داشتند صاحب طبیعت عالی بودند گاهی مصراعی و احیاناً بیعتی میفرمودند مخفی تخلص میکردند و این بیعت از ایشان است \* بیعت \*

کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام  
 مست بودم زین سبب حرفی پریشان گفته ام  
 حضرت چنت آشیانی به پیرام خان نامزد فرموده بودند  
 بعد از شلقار شدن ایشان در سال جلوس حضرت عرش  
 آشیانی بعقد از دواج خویش در آوردند بی اغراق خوب  
 بیگمی بود خدایش بیامرز \*

## آغاز سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم شهر محرم سال هزار و بیست و دو هجری کینخسرو خاور انتساب آفتاب بر تخت حمل جلوس فرمود و سال هشتم از جلوس همایون آغاز شد هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده بدولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از مردم مکه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر گذرانید ملک اینها پیگو و رختک است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده



از حیوانات بری و بحری هرچه بدست می افتد میخورند و هیچ جانداري از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف میکنند چهره اینها بقراقلماق شبیه است لهجه اینها بزبان اهل تبت نزدیک است بتُرکی نمی ماند دین و آئین درست ندارند از دین اسلام و کیش ستیه مهجور اند \* ( روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافته بود بمحاضران بساط قریب پیاله در کچه عنایت فرمودند یکمهر هزار توله که دو هزار و پانصد مثقال باشد بمهادر علی سلطان ایلچی داراي ایران لطف شد ) از غرایب امور جفت شدن یوز است باماده و بچه آوردن در معموره حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه در عنفوان جوانی و دولت بیوز و شکار آن توجه مفرط داشتند قریب نه هزار یوز در سرکار آنحضرت فراهم آمده و بسیار خواهان آن بودند که باهم جفت شده بچه بیازند هرچند توجه فرمودند میسر نشد چندی یوز نر و ماده را قلاده برآورده در باغات گذاشتند که بطور خود سیر و شکار کنند و جفت شوند صورت نه بست دریلوقت یوز نری قلاده گسیخته خود را بیوز ماده رسانید و جفت شد و بعد از دو نیم ماه سه بچه زائید و کلان شدند و ازین غریبتر بچه آوردن شهر است در اوراق سابق رقمزده کلک بیان گشته که درین دولت شیر بی قود و زنجیر گله گله در میان مردم میگردد

نه ضرر آنها بمردم می رسد و نه وحشت و غصه بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق ماده شیری آبستن شد پس از سه ماه بچه آورد و هرگز نشده که شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن بماده جفت شود و چون حکما گفته اند که شیر شیر بجهت روشنائی چشم بغایت مفید است سعی بسیار کردند که از یستان او قطره شیری بر آید میسر نه شد بلکه نم از یستان او پدید نیامد ظن غالب آنکه از استیغالی قهر و غضب او باشد - همدرین ایام از سگ دیوانه عجب واقعه مشاهده افتاد شعی سگ دیوانه در چائی که فیل خاصه بادشاهی بسته بودند در آمده پای ماده فیل را گزید او فریادهای غیر متعارف کردن گرفت چندانکه فیلبانان خبردار شده خود را رسانیدند سگ گریخته بزقوم زاری که دران حوالی بود پناه کرده بعد از زمانی باز خود را بفیل رسانیده دست او را گزید و فیل او را در زیر دست و پای مالش داده کشت چون مدت یکماه و پنجروز ازین واقعه گذشت روزی در هوای ابر و شورش رعد و برق ماده فیل فریاد بی اختیار کرد و تمام اعضایش برعشه درآمد و بر زمین افتاده بهزار محنت برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چرا باز مانده بحال تباه روزی شب و شبی بروز می آورد روز هفتم افتاد و جان داد بعد از یکماه فیل کلان نیز روزی که ابر و باد و رعد و صاعقه بود در همین مستی بر زمین افتاد و تمام اعضایش برعشه درآمد و آب از دهانش میرفت تا جان داد حقتعالی همه دردها

را دوا آفریده است سوای کفچه مار و سگ دیوانه که پا  
 زهر ندارد و بادشاهان هرچند تفتحص فرمودند برای آن  
 افسونی و دوائی یافته نشد + (درینولا یادگار علی سلطان  
 ایلچی شاه عباس بعنایت اسپ با زین مرصع و کمر شمشیر  
 مرصع و چارقب طلا دوزی و کلکی مرصع و سی هزار رویجه  
 نقد سرفرازی بخشیده رخصت معاودت ارزانی داشتند و  
 خان عالم را بسفارت ایران نامزد فرموده خلعت خاصه و  
 کپسو با تمویل کناره گران بها که علاقه مروارید داشت لطف  
 فرمودند بدانصوب دستوری یافت) \*

## فهضت موکب گیهان شکوه بصوب

### دارالبوکه اجمیر

چون همواره عساکر فیروزی متأثر بقصد استیصال رانای  
 مقهور از پیمشگاه سرادقات جلال تعین شده و ازین که کارها  
 در گرو وقت است آن مهم انتظام شایسته و نسق پسندیده  
 نپذیرفت رای جهان کشای چنین اقتضا فرمود که خود  
 بسعدادت و اقبال متوجه استیصال آن سیاه بخت و خیم العاقبت  
 شده روزی چلد اجمیر را معسکر اقبال باید ساخت و  
 باین عزیمت صائب بتاریخ دوم شهر شعبان هزار و بیست  
 و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهر یور ماه سال هشتم

از جلوس اشرف رایات اقبال بدان صوب ارتفاع یافت چون دار البرکة اجمیر متصل ورود موکب مسعود گشت بعد از فراغ زیارت روضه متورّه معینیه در عمارتی که مجدداً احداث یافته بود نزول سعادت ارزانی فرمودند در ساعت فیض اشاعت ششم دی ماه که مختار انجم شلاسان یونانی و هندی بود نواب قدسی القاب جهانپانی و کشور ستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر آراسته همعنان فتح و فیروزی بدان صوب دستوری فرمودند و در وقت تسلیم رخصت قبای طلا دوز مکمل بکلهای مرصع که مروارید بر دور کلها کشیده بودند و دستار زردوزی و طره مروارید و قوطه زر بفت مسلسل مروارید و دو اسپ خاصه از عراقی و ترکی و فتح گلچ نام فیل خاصه با ماده فیل و کمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع با تیمول کناره گران بها عنایت شد و سوای فوجی که سابق بسر کردگی خان اعظم بدین مهم منسوب بود دوازده هزار سوار خوش اسپه که آن قرة العین خلافت خود انتخاب فرمودند در ملازمت ایشان مقرر گردید و سران سپاه در خور شایستگی خویش بعنایت خلعت فاخره و اسپان قبیچاق و فیلان خاصه و انواع مراسم و نوازش فرق عزت برافراختند فدائیمت بخشیدگی این لشکر شرف اختصاص یافت دریلولا خبر فوت اسلامتخان حاکم بلکاله رسید و قاسم خان برادر او بصاحب صوبگی بلکاله سرفراز گردید خواجه ابوالحسن بوالا منصب بخشی خلعت امتیاز پوشید مقارن ایلتحال بمسامع جلال پهوست

که خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته بپهوده خود را رنجه میدارد لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستاده احکام ملعی بر بوم و امید بتقریر مشارالیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه وقتی که او در برهانپور بود این خدمت را بآرزو التماس کرده پیوسته در مجالس و محافل میگفت که درین مبارزت اگر کشته شوم شهید میروم و اگر غالب آیم فازی خواهم بود و آنچه او از مصالح این کار درخواست نمود از کومک و مدد و تویخانه سر انجام یافت و بعد از آنکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات جلال افتتاح این عقده دشوار و متعذر مینماید چون نزول مرکب اقبال بدار البرکة اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده را با عساکر نصرت قرین بدانصوب شرف رخصت ارزانی داشتند و مدار این مهم بعهده گردانی آن رکن السلطنة حواله شد و منظور نظر مبارک آن بود که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه صواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیکنام دین و دنیا سازد اگر بخلاف احکام مطاعه عمل نماید زیان زده نیک خویش خواهد بود چون خواجه مومی الیه تبلیغ رسالت نمود از فرط خودرانی و زیان کاری خویش را آشنای این سخن ساخت و بتأیر نسیتی که با خسرو داشت حضرت شاهنشاهی بودن او را در آن صوب صلاح دولت ندانسته حکم فرمودند که مهابتخان رفته او را از اودیپور بدرگاه والا آورد و محمد تقی

دیوان بیوتات دستوری یافت که بمندسور شتافته فرزندان و متعلقان او را باجمیر رساند درین وقت عرضه داشت بادشاهزاده جهان و جهانیان رسید که فیل عالم کمان که دانا را بدان نازش تمام بود با هفده زنجیر فیل دیگر که درشعبا جبال پنهان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد و امید هست که او نیز درین زودی گرفتار گردد \*

## آغاز سال نهم از جلوس محلی

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری تحویل آفتاب ببحرچ حمل اتفاق افتاد سال نهم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد ابوالحسن پسر اعتماد الدوله که بخطاب اعتقاد خانی سرفراز بود بخطاب آصفخانی فرق عزت بر افراخت و اعتماد الدوله بمنصب پنجبزاری ذات و دو هزار سوار بلند پایگی یافت ابراهیم خان را که هفت صدمی و سیصد سوار بوده بمنصب یکهزار و پانصدی و شش صد سوار سرفراز ساخته بخدمت بخشیدگری عز اختصاص بخشیدند این مناصب و مراحم در جلب نسبت نورجهان بیگم چه نماید چه از غلامان و خانه زادان و منتسبان این سلسله متنفسی نماند که بمنصب و جاگیر خاطر خواص کامروا نشد بی مبالغه منتخب ممالک وسیع هلدوستان جاگیر ملازمان و منسوبان مهد علیا است درین تاریخ مهابتخان خان اعظم و عبدالله خان پسر او را از اودیپور بدرگاه والا آورد حکم شد که حواله آصفخان نماید که در قلعه گوالیار

نظر بلند دارد و یکپندگی پیش ازین شاهزاده خسرو را  
 بالصاح و زاری والدۀ و همشیره‌های او حکم شده بود که بکورش  
 می آمده باشد چون آثار خیر و فروغ دولتمندی از سیمای او  
 ظاهر نبود و کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و اندوهگین  
 بتحضور اشرف می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در  
 تنگنای خمول و ناکامی روزگار بسربرده از سعادت کورنش  
 و خدمت حضور محروم باشد در بدایت این سال همایون  
 فال در شهبستان شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم از صبیۀ  
 قدسیۀ آصفخان مولودی زهره چین قدم بعالم وجود نهاد  
 حضرت شاهنشاهی آن نوباوۀ حدیقه قدس را بجهان آرا  
 بدکم موسوم ساختند- و از سوانح آمدن میرزا رستم صفوی  
 است که بتحکومت و حراست تنه کلاه گوشۀ نخوت کج  
 نهاده بتی شده بود و تفصیلش آنکه چون میرزا غازی ترخان  
 فوت کرد خاقان ستوده خصال آن مالی تبار را بوالا خدمت  
 پلجهازاری ذات و پلجهازار سوار بلند پایگی بخشوده دو لک  
 روپیۀ بصیغه مدد خرج لطف نموده گوش سعادت او را  
 بتصانج خرد پسند گرانبار دانش ساخته بدان صوب رخصت  
 فرموده بودند و چشمداشت این بود که با رعایا و متوطنان  
 آنملک بعنوان بستندیدۀ روزگار بسر برده مردم را از حسن  
 سلوک خویش خرسند و راضی دارد او خود طریقی پیش  
 گرفت که برخلاف آنین مروت و مردمی بود و مردم از ستم  
 و تعدی او بستوه آمدند و زبانها بشکوه او گویا شد و عزل  
 او از حکومت آنملک بردمت عدالت آنین لازم آمد و چون

بدرگاه پیوست خلق انبوه از ظلم و تعدی او داد خواه آمدند و باز خواست آن بجهت شریعت و عدالت ناکزیر شد لاجرم حواله انجیرای سکه دین فرمودند و حکم شد که تا دل آسانی مستغنیان نه نماید بدریافت سعادت ملازمت راه ندهند و هم درین سال نقیب خان بجوار رحمت ایزدی پیوست نامش میرزا غیاث الدین علیست پدرش میر عبداللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه با اولاد و احفاد بهندوستان آمده در سلك ملازمان عقبه خلافت منتظم گشت میرزا از اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار بود و میتوان گفت که در فلون تاریخ دانی مثل نقیب خان نگذشته و در خدمت عرش آشیانی انارالله برهانه نسبت قوی داشت آنحضرت سکیله بانو بیگم همشیره میرزا محمّد حکیم را بشاه غازیخان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بحکم اشرف متصل به گلبدن خواجه معین الدین چشتی مدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت میرزا نقیب خان و ملکوحه او که در زمان مکشانی بودند در دو قالب متصل بهم واقع شده انارالله و انارالله راجعون درینولا میرزا رستم را که حواله انجیرای سکه دین بود بحضور اشرف طلب نموده ازان حجاب بر آوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فدایتان بخششی لشکر شاهزاده گهتی ستان فوت شد راقم اقبالنامه را بخدومت



بخششگری آن لشکر فرق عزت بر افراخته بدانصوب رخصت فرمودند- از اعظم سوانح انتظام یافتن رانا امر سلگه است در سلک دولتخواهان درگاه سلاطین پناه چون حضرت شاهزادهٔ بلند اقبال جهانبنانی گیتی ستانی در اودیپور که جایی حاکم نشین آن ملک بود رأیت اقبال برافراشته تهنیجات مقرر فرمودند و هر جا اثری و نشانی ازان آورده بادیة ادبار می یافتند یلغار جدا می نمودند و همگی توجه باستیصال او مصروف میداشتند با آنکه اکثری ازان شعاب جبال هواهای مسموم و آبهایی جانکداز داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت فشرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند رفته رفته کار برو تلگ شد و روزگار بعسرت و دشواری کشید و همراهان جدائی گزیدند و معدودی که ماندند از شدت بیماری وضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند ناگزیر سوبهه کرن نام خالوی خود را با هر داس چهاله که نوکر صدهٔ او بود بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال فرستاد عجز و انکسار را شفیع ساخته بلدگی و فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام کولکنده با نیم جهانی چند که همراه داشت خود نیز دولت ملازمت دریافت و لعل گران بها که از قدیم دران سلسله بود با هفت زنجیر فیصل پوشکش کرد و از جایی که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم تسلیمات و سجدهات می نمود چون بتخت دولت چپین سای اخلاص گشت شاهزادهٔ والا قدر بدو دست سر او را از زمین بر گرفته بمطافی سیلهٔ مبارک خویش رسانیدند آنگاه بانواع پرسشی

و دلجوئی راحت بخش خاطر رسیده و دل وحشت گزیده او گشتند بعد از تقدیم مراسم تسلیمات و سجدهات و لوازم بندگی و زمین بوس حکم نشستن شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب قهچاقی با زین مرصع و فیل خاصه با یراق نقره و پلجاء راس اسب و یکصد و بیست سر و پا بمردم عمده او مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند چون رانا مطمئن خاطر بمنزل رسید کرن نام پسر جانشین خود را بخدمت فرستاد او نیز بدولت زمین بوس فرق عزت بر افراشته باقسام نوازش عز اختصاص یافت و مقرر شد که پسیج سفر کرده در خدمت آن حضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردد و از تاریخیکه سواد اعظم هندوستان بنور اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها پادشاه دهلی را ملازمت نکرده و سلاطین دهلی را نیز این اراده دور از کار پیروامون خاطر راه نیافته پیوسته عساکر منصوره حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه بقصد استیصال رانا تعیین بودند هرچند کوشش بکار میرفت نتیجه بران مرتب نمی گشت و حضرت شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت همگی همت مصروف و معطوف این شغل خطیر فرموده لشکرهای تازه زور بی در پی میفرستادند چون افتتاح این عقده دشوار به تیغ جهان کشای شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رقمزده کلک تقدیر بود ازان کوششهای عبث و سعیهای بی سود هیچ نکشود چون هنگام جلوه شاهد مراد رسید بکرم کریم کار ساز و خداوند

بی نیاز بر وفق خواهش دولتخواهان این دودمان رفیع‌الشان  
 تیسر پذیر گشت و شاهزادهٔ والا قدر کرن را همراه گرفته  
 متوجه ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار گشتند و  
 چون بظاهر اجهر نزول موکب منصور اتفاق افتاد بحکم  
 اشرف جمیع امرا بدولت استقبال سعادت پذیر شده هر  
 کدام در خور خویش پوششکشیها کشیدند روز یکشنبه یازدهم  
 اسفندار ماه سال نهم از جلوس مطابق بیستم شهر محرم  
 سال هزار و بیست و چهار هجری شاهزادهٔ فلک شکوه بر  
 توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت  
 حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای عالیقدر و سائر ملصیداران و  
 احدیان و برق اندازان در موکب عالی سعادت پذیر بودند  
 بعد از انقضای دو پهر و دو گه‌تری از روز مذکور شاهزادهٔ بلند  
 اقبال بسعادت ملازمت پدر والا قدر شرف اختصاص پذیرفته  
 هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و هزار مهر و هزار روپیه  
 برسم تصدق گذرانیدند و آن حضرت فرزند اقبال مند را در  
 آغوش عزت گرفته بتواضعات خاص اختصاص بخشیدند و  
 بعد از ادای مراسم زمین بوس بخشیشان عظام کرن را به  
 پیشگاه اقبال آورده ناصیهٔ اخلاص او را بفروغ سجود نورانی  
 ساختند؛ آنگاه حکم شد که تمنا داران بارگاه عزت و تواچیان  
 بهرام صولت او را بر جهر و کت دست چپ مقدم ایستاده سازند  
 آنگاه بشاهزادهٔ بلند اقبال خلعت خاص مشتمل بر چارقب  
 مرصع و تسبیح مروارید گران بها و اسب قیچاقی بازین  
 مرصع و قیل کوه شکوه با ساز طلا عنایت شد و پس ازان

کرن بخلعت فاخره و شمشیر مرصع سرافرازی یافت امرای  
عظام و سائر متصداران و بلدهای پستدیده خدمت هریک  
در خور پایه خویش از مزاحم و نوازش کام دل برگرفتند  
چون صید خاطر وحشی نژادان صحرا نورد از لوازم فرمان  
روائی و مراسم جهان کشائی بود کرن را هر روز بعنایت  
تازه از اسپان قهچاق و رهوار و فیلان مست صفا شکن و  
اقسام ظرائف و لطائف از جواهر و مرصع آلات سرفراز می  
فرمودند بی اغراق از نفایس و نوادر کم جنسی باشد که باو  
مرحمت نشده باشد\*

## آغاز سال دهم از جلوس اشرف و اعلی

هشتم شهر صفر هزار و بیست و چهار هجری تحویل  
آفتاب جهان تاب بپرچ حمل دست داد و سال دهم از جلوس  
مبارک آغاز شد درین جشن همایون اعتمادالدوله بمنصب  
شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند پایه گردید و علم و  
نقاره نیز عنایت شد و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره  
میلواخته باشند و این عنایتی بود مخصوص باو (†) زبان  
قلم از اعتلای نورجهان بیگم و ارتقای او و منتسیان او  
قاصر است اگر در شرح این کارنامه بدیع دفترها پردازد از  
هزار یکی و از بسیار اندکی نتواند گفت فرصت من کی  
باین شغل کفایت میکند) روز دوم آصفخان پیشکش عالی  
کشید قریب بیک لک روپنه از نفائس و نوادر انتخاب

افتاد و منصب او چهار هزاری ذات و دو هزار سواد مقرر گشت کرن پسر رانا امر سنگه بمنصب پلنجهزاری ذات و سواد سرفرازی یافته در سلک امرای والا قدر منتظم گردید درین مدت هیچ یک ازین سلسله نزد سلاطین دهلی اختیار نوکری نکرده بود بلکه بقصد ملازمت میبادرت نموده و خود سر روزگار بسر برده مطیع و فرمان پذیر نبوده ایزد جل شانہ غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال نموده و منشی دارالملک قضا طغرایی فرای این فتح بنام نامی والقباب گرامی شاهزاده جوان بخت خرم بر صفحه جهانگیری رقمزده کلمک تقدیر ساخته \* ع \* این ها توکلی و از تو آید \* (†) و درین تاریخ از دختر بلند اختر آصفخان پسر والا کهر قدم بر اورنگ وجود نهاد و جد بزرگوار آن فروغ بخش دودمان خلافت را بسططان داراشکوه موسوم ساختند) درین ایام از عرضه داشت منہیان صوبه کشمیر غریب واقعه بمسامع جلال رسید و بنا بر شرائط احتیاط و مزید تاکید فرامین مطاعه شرف صدور یافت و بهمان دستور که در عرائض سابق ثبت بود بار دیگر رقم پذیر گردید و شرح این سائحه هوش افزا بر سیل ایجاز و اختصار آنکه حافظ نام درویشی در یکی از خانقاه کشمیر مدت چهل سال ملزومی بود دو سال پیش از آنکه ودیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال در رسد در گوشه این

خانقاه مرا مدفون سازند و آنها بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هلگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان خود گفت که درین چلد روز امانتی که نزد من است سپرده سبک بار متوجه سفر بازپسین می‌شوم آنگاه بیکمی از مخصوصان و معتقدان خویش که از قاضی زاده‌های کشمیر بود توجه فرموده گفت که مصحف مرا به هفتصد تنگه هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت به آشنایان قسمت نموده آخر روز پلج‌شلیه بصحرام در آمده قفل کرد روز دیگر پیش از وقت نماز قاضی زاده بخانقاه در آمده متفحص احوال حافظ گردید در حجره را بسته و خادمی بر در نشسته یافت کیفیت حال او از خادم استفسار نمود گفت که فرموده اند تا که در حجره خود بخود کشاده نگردد جست و جوی احوال من نکلی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره وارد شد و باتفاق خادم بدرون در آمد دید که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم کرده انالله و انا الیه راجعون - دران روز فریب شورش در شهر افتاد از وضع و شریف و آشنا و بیگانه کسی نماند که در پایی جلازه آن بزرگوار حاضر نشد - و از فرائب اتفاقات که درینولا سانح گشت کشته شدن کشن سنگه و گوبلداس است در مستقر سریر خلافت و تفصیل این اجمال آنکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه

سورج سلنگه نبیرهٔ راؤمالدیو مشهور است و حضرت شاهزادهٔ عالمیان سلطان خرم از همشیرهٔ ایشان قدم بعالم وجود نهاده و راجه سورج سلنگه و کهلپ داشت گوینداس نام بغایت معتبر و گویال داس نام برادر زادهٔ راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین بچند سال گوینداس بقتل رسانیده بود و کشن سلنگه توقع آن داشت که راجه سورج سلنگه بانستقام برادر زادهٔ خود گوینداس را از هم گذرانند چون راجه باو عنایت مفرط داشت و مدار دولت راجه برو بود ازین باز خواست غافل افتاد و کشن سلنگه از اغماض راجه آشفتگی داشت و کیتهٔ برادر زاده در فضای سیئه اش بیخ و ریشه فرو برده در انتهاز فرصت بود درین وقت حضرت شاهنشاهی بسیر کول پیکر تشریف برده شب درانجا توقف فرمودند قابو یافته با کون نام برادر زادهٔ خود و دیگر یاران و ملازمان بقصد کشتن گوینداس مطارحه نمود و باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار شده در فضائی که راجه و ملازمان او فرود آمده بودند رسید و چندی از مردمان آزمودهٔ خود را پیاده ساخته بر سر خانۀ گوینداس که متصل منزل راجه بود فرستاد و خود همچنان سوار ایستاده جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانۀ در آمده چندی از راجپوتان که برسم محافظت و معارست بر اطراف خانۀ گوینداس بیدار بودند در ته شمشیر کشیدند درین زد و خورد و شور و شغب گوینداس بیدار شده بی سابقهٔ خبر و آگاهی مضطربانه شمشیر خود را بر داشته از یکطرف

خانه بر آمد تا خود را بمردم یهیی رسانیده بر کفایت حال واقف گردد درین شورش و آشوب بنظر مردم کشن سنگه که در طلب او آشفته می گشتند در آمده بقتل رسید چون کشن سنگه از گذشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود از اسب پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبلداس در آمد هر چند مردم از پیاده شدن مانع آمدند التفات بحرف آنها نمود درین وقت راجه نیز بهمدار شد و شمشیر در دست از خانه بر آمده بر در حویلی ایستاده مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را براجه رسانیدند راجه همه را بمدافعه و مقابله جمعی که پیاده شده بدرون لشکر در آمده بودند فرستاد چون مردم راجه بحسب کمیت فزونی داشتند هر یک از آنها ده کس و بیست کس در زیر تیغ گرفتند مجمل کشن سنگه و کرن سنگه برادر زاده او دران کثرت بقتل رسیدند و کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برداشت و بعد از کشته شدن گوبلداس و کشن سنگه و کرن بقیة السیف خود را باسپان رسانیده سوار شدند همچنان جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن آنها سوار بودند و جنگ کنان تا پیش چهاروکه پادشاهی رسیدند و درین آشوب گاه فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین بقتل آمدند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگه کشته شدند - و از اعظم وقائع که درین سال پرتو ظهور افکند مقتول گشتن صفی میرزا ست مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ ستم پدر



نامهربان - و بیان این سانکه برسم ایجاز و اختصار آنکه شاه مدتها از جانشین خویش بد گمان و متوهم بود تا آنکه در معمره رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود نام غلام ترکی اشارت کرد که صفی میرزا را باید کشت و آن سفاک بی باک فرصت جست در صباح محرم سال هزار و بیست و چهار هجری وقتیکه میرزا از حمام بر آمده متوجه خانه بود بهبود بؤخم سلجکی گارش بانجام رساند و بسیاری از روز جسدش در آب و گل افتاده بود هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته بتجهیز و تکفین پردازد تا آنکه بشیخ بهاؤالدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه بوی اعتقاد تمام داشت خبر رسید شیخ بتحسن ادا و لطف بیان اظهار نموده که درین نزدیکی سید زاده بر لب جونی کشته افتاده اگر اشارت فرمایند تجهیز و تکفین نموده در جای مناسب مدفون سازند شاه رخصت فرمود و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را بار دبیول که مدفن آبا و اجداد ایشان است فرستاد \* ( در همین ایام میر میران پسر خلیل الله یزدی که قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده بود از وطن مالوف آمده دولت زمین بوس دریافت و بملصب هزاربی ذات و چهار صد سوار سرفراز شده) در اواخر سال دهم از جلوس اشرف مؤده فتح و فیروزی شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست ملیر بد اختر مسرت بخش

خاطر دولتخواهان گردید و تفصیل این مجمل آنکه چندی از سرداران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و بابو جیوگانته و دیگر برکیان از علیر رنجیده در وقتی که شاه نواز خان در بالا پور بود بعهد و قول آمده شاه نواز خان را دیدند و شاه نواز خان اقسام مردمی و دلجوئی به آنها کرده بهر یک در خور قدر و منزلت او از نقد و جنس و اسب و فیل تکلفات نمود و بصوابدید ایشان از بالا پور کوچ کرده بعزم رزم علیر رأیت فیروزی بر افراشت و پیش از رسیدن بعنبر متحلدار خان و دلاور خان و آتش خان و چندی دیگر از سرداران عمده نظام الملکیه بتقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه نواز خان مخالفان را شکست داده گرم و گیرا بسر علیر شتافت و نام بردها بحال تپاه و روی سپاه راه ادبار سپرده بعنبر پیوستند و آن بداختر بکثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور بوده بمرافقت و موافقت فوج عادلخانیه و قطب الملکیه رزم طلب گردید تا آنکه مسافت یلج و شش گروه بیس نماند چون یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان کار دیده رزم آزما بود و خاننشانان جلو شاه نواز خان را بقبضه اختیار او سپرده نخست سوار شده میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله آبی در پیش داشت و اطراف ناله ارغdal بود و جمعی از جوانان تیر انداز مو شکاف را مقرر داشت که بر کنار ناله پای همت افشوده لشکر مخالف را به تیر جان ستان آورده عدم سازند روز دیگر از طرفین به ترتیب صف

پرداختند بعد از سه پهر روز فوجها نمایان گشت و از طرف غلیم آغاز بان کاری و توپ اندازی شد بعد از آنکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت \* (لشکر حبش و خورد سالهای عنبر که همه بر اسپان طویله او سوار بودند) از تمام لشکر انتخاب نموده هراول قرار داده بودند جلو انداختند و چون بر کنار ناله رسدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد ازین طرف جوانان اتچی بیاران تیر گرفتند و سوار بسیار بزخم تیر بر خاک هلاک افتاد و هر تیر که باسب مهورسید چون اکثر کجی و تازی بودند چراغی شده سوار خود را بر زمین می انداختند بالجمله از آنطرف هیچ سلاح کارگر نمی شد و ازین طرف در تیر یاران بر خاک فنا میغلطدند و جمعی که در عقب بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند مقارن این حال دارابختان با بهادران فوج هراول از ناله گذشته بر سر و سیله کشتگان اسپ رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیوان همیشه همت و هزیران عرصه جلالت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج را پراکنده ساخته خود را بفوج غول رسانیدند چون عنبر خود در فوج غول پای ادبار افشوده بود زمان متدد آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چپقلشی کردند که دیده نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشتهها پشتها افتاد عنبر تیره بخت تاب مقاومت نهاروده راه ادبار سپرد اگر ظلمت شب بفریاد آن تیره بختان

ظلمانی نهاد نرسیدی یکی جانبر نبودی مع هذا  
 نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان ادبار شان بود  
 تاسه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بهدریغ  
 بر خاک هلاک انداختند چون در اسپ و آدم حرکت نماند  
 بقیة السیف باطراف فرار گشتند جلو کشیده بجای و مقام  
 خویش معاودت نمودند توپخانه عظیم با سیصد شتربان و  
 فیلان مست و جنگی و اسپان تازی و یزاق و اسلحه از  
 حساب و شمار بیرون بتمصرف اولیای دولت قاهره در آمد  
 جمعی کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند  
 و کشته را خود حساب و شمار نیست روز دیگر ازان منزل  
 کوچ کرده بجانب کرکی که جای بودن آن سیاه بنخت بود  
 شتافتند و اثری ازان تیره بنختان ندیده همانجا دایره کردند  
 و روزی چند توقف گزیده عمارات و منازل و بساطین آن  
 معموره را سوخته و ریخته بنحاک تیره برابر ساختند و بنابر  
 حدود بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام  
 است عطف عنان نموده از گریوه روهنگره فرود آمدند و  
 حضرت شاهنشاهی بجلدوی این فتح نمایان بر منصب  
 شاه نواز خان و دارابخان و دیگر امرای رفیع الشان فزوده  
 بانواع مراحم و نوازش سربلندی بخشیدند \*

## آغاز سال یازدهم از مبدای جلوس جهانگیری

روز یکشنبه غره ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج  
 هجری نیر اعظم از برج حوت بدولت سرای حمل پرآم

سعادت ارزانی داشت و سال یازدهم از جلوس آغاز شد در ایام جشن نوروز جهان افروز امرای عظام برسم معهود پیشکشها کشیدند از جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بهنجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود بطور همایون در آورد بالای دسته یاقوت زرین نشانده بود در غایت صفا و لطافت باندام نصف بیضه مرغ و دیگر تمام یاقوت های فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ بطرح و اندام مرصع ساخته بود مقومان پنججاه هزار روپیه قیمت نمودند آصفخان که به منصب چهار هزاره ذات و دو هزار سوار سرافرازی داشت باضافه هزاره ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار بر افراخت و همچنین دیگر امرای درخور پایه خویش باضافه های لایق اختصاص یافتند در روز جشن اشرف بادشاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم لعلی برسم پیشکش گذرانیدند در غایت صفا و لطافت مقومان هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز عالم افروز منصب ایشان که یازده هزاره خاصه و هشت هزار سوار بود بیست هزاره و ده هزار سوار مقرر گشت میر جمال الدین حسین انجو بخطاب عضدالدوله سرافرازی یافت در ماه ربیع الثانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری المخاطب بمرتضی خان بجوار مغفرت ایزد متعال پیوست (روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکور و اهب العطا یا

بشاهزاده سلطان خرم از صبیله قدسیه آصفخان فرزند اقبالمند کرامت فرمود و حضرت شاهنشاهی آن والا گهر را بشاه شجاع موسوم گردانیدند) درین سال در بعضی از یرگنات هندوستان اثر و با ظاهر شد و رفته رفته شدت عظیم کرد آغاز این بلیه از یرگنات پنجاب شده بشهر لاهور سرایت نمود و خلق انبوه از مسلمان و هندو باین علت تلف شدند آنگاه بسرهند و میان دو آب تا دهلی و از اطراف آن رسیده بسیاری از قریات و یرگنات را معدوم ساخت در ابتدا موشی ظاهر میشد که از سوراخ بر آمده مدهوشانه خود را بر در و دیوار زده میبرد اگر فی الفور از آنخانه بر آمده بصحرا و جنگل رفته جا میگرفتند جان می بردند و الا در اندک فرصت تمام مردم آن دیه رخت بصحرای عدم میکشیدند\* (فرضا اگر کسی دست به آن میت یا باموال آن رساندی جان بر نبودی) و سرایت این بلیه در هندو بیشتر بود در خانهای لاهور بسیار بودی که ده کس و بیست کس میبرد و از تعفن آنها همسایها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانها پر از میت مقل افتاده بودند و از بیم جان هیچکس پهرامون آن نمیکشیدند در کشمیر شدت عظیم ظاهر ساخت و بجائی رسید که عزیزی فوت کرد و درویشی او را بر روی گاه غسل داد روز دوم آن درویش نیز در گذشت و بر علفی که او را شسته بود گاوی از

آن علف خورد و مرد و سگمان که از گوشت آن گاو خوردند بر جا ماندند و در هندوستان هیچ ملک ازین بلهه خالی نماند هشت سال متدد در ممالک وسیع هندوستان سائر و دائر بود - درینولا محمد رضا بیگ ایلچی که از قدیمان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب صحبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود روزی از وی بتقریبات حرفهای می پرسیدند سلسله سخن بایلجا کشید که سبب کشتن صنی میرزا هیچ معلوم نشد مدتیست که این عقده در خاطر گره بسته محمد رضا عرض کرد چون بوجوه دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه دارم بر طبق آن آثار و علامت ظاهر و هویدا شد و زندگانی شاه بصعوبت و تلکی کشید چنانچه در شبی دو جا و سه جا تغیر خوابگاه میگردند ناگزیر پشددستی کرده حکم بقتل او فرمودند \*

## دستوری یافتن شاهزاده عالیان شاه خرم بتسخیر ملک دکن و توجه موبک مسعود حضور شاهنشاهی بصوب مالو

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز متمشی نشد باوجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بی شمار و فور مصالح ملک گهبری و امتداد فرصت افتتاح این عقده بکلید همت و عزیمت او تیسر پذیر نکشت ناگزیر شاهزاده

چوان بخت جهانکشای سلطان خرم را که مجدداً فتح زانا نمود آنچنان سبب دیو خصلت را بدام اقبال در آورده بودند بفتح دکن نامزد فرمودند بخطاب والا شاهی که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نشده لطف فرمودند و بشاه خرم ممتاز ساختند منصب آن حضرت بیست هزاری و ده هزار سوار دو اسب و سه اسب مقرر گشت و چارقب مرصع دور دامن و گریبان و سر آستین مروارید کشیده و دو اسب خاصه یکی عراقی با زین مرصع و دوم ترکی با ساز طلا و فیل خاصه با ماده فیل و شمشیر و خنجر مرصع با پردک گران بها که یک لک روپیه قیمت داشت مرحمت فرمودند و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گران بها بنظر فرزند اقبالند در آوردند و حکم کردند که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید بر گزیند بدایر استرضای خاطر اشرف یکعقد مروارید بر گرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقد را با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و لعلهایی قیمتی و زمردهای نفیس داشت و یک لک روپیه قیمت آن بود عطا فرموده روز دو شنبه نوزدهم شهر شوال مطابق نهم آبان ماه بمبارکی و فیروزی بصوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند عبدالک خان بهادر فیروز جنگ و دیگر امرا بانواع و اقسام مزاحم و نوازش اختصاص یافته در خدمت شاهزاده والا قدر تعین شدند راقم اقبال نامه بخدمت بخشوبگری و منصب هزاری و خلعت و فیل سر افزای یافت و حکم شد که مهابتبخان



سزاولی نموده شاهزاده پرویز را از برهانپور روانه اله باس سازد و دیوانهان عظام جاگهر شاهزاده را در همان صوبه تلخوآه نمایند روز شنبه غره ذیقعدہ سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق بهست و یکم ماه آبان سال یازدهم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصور بصوب مالوه اتفاق افتاد روزی درین راه غریب سائعه مشاهده شد یکی از خواجه سرا بیان پادشاهی دو بچه سارس را از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلان تر سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از شکارگاه معاودت نموده بمنزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کلان در پیش خلوتخانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و متظلمانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب آن خواجه سرا هر دو بچه را بحضور اشرف حاضر آورد از دیدن بچهها بی تابانه نزدیک رفته بگمان آنکه شاید چاره نهایته باشند چیزی از دهان خود بر آورده بدهان بچهها نهادند و بچهها را در میان گرفته ببال و پر شوق پرواز کلان متوجه آسمانه خود شدند- از موانست و محبت سارس با جنت خود نقلهای فریب بر زبانها جاریست از جمله قهام پسر شاه معتمد قلدهاری که قراول بیگی حضرت جنت مکانی بود در خدمت آن حضرت نقل مهور که روزی بشکار رفته سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم که به بلدوق شکار کنم قدمی چلد پیش نهادم باین قصد که چون ایستاده شود به بلدوق بزنم اصلا ازو حرکتی بدید

نهادند هر چند پیشتر مهر فتم هیچ وحشتی ظاهر نمیشد  
 با خود گفتیم که مگر بھمار است بعد ازان که بر سرش  
 رسد پایش را گرفته ایستاده ساختم بنوعی سبک بود که  
 گویا که یکمقال گوشت در تمام اعضای او نیست دو سه قدم  
 لنگ لنگان برداشته افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه  
 کردم در سینه اش کرم افتاده گوشت و پوست بتخلیل  
 رفته بود در جائیکه نشسته بود استخوانی چند از سارس  
 مرده یافتیم که در زیر بال و پر داشت ظاهر شد که استخوان  
 جفت خود در زیر سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل  
 بسهار زبان زد خاص و عام است-راقم اقبال نامه را غریب  
 امری محسوس گشت در سفری که حضرت شاهنشاهی از  
 اجمهر بکشمیر مہر فتمد روزی در حوالی تہانہسر یکی از  
 خواجہ سراہان احقر بچہ کلجشک صحرائی گرفته آورد  
 مادرش فریاد کنان همراه آمد آن خواجہ سرا بچہ کلجشک  
 را در پنجرہ نہادہ و پنجرہ را از خود دور تر گذاشت مادرش  
 ہردم بصحرای رفت ودانہ چند بدھان گرفته می گردید و باین  
 بچہ مہتور انہد و باز بصحرا مہر فتم آن روز چہین گذشت  
 روز دیگر کہ کوچ شد مادرش پرواز کنان همراه آمد و بدستور  
 روز نخستین بچہ خود را چارہ مہرسانہد چون آن خبر  
 بمن رسید بصحور خود طلبیدہ فرمودم کہ بچہ را بدست  
 بگہرد آیا بر سر دست او آمدہ می نشیند یا نی اول فریاد  
 کنان آمدہ بر گرد و بھش او پروازی چند کردہ و در آخر  
 بی تابانہ بر سر دست آن خواجہ سرا بہ پہلوی بچہ رفت و

نشست و بهمین دستور تا بیچاره منزل بهمهراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کلان او را همراه برد چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانپانی کشور ستانی بادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بتعدد متعلقه انا اتفاق افتاد انا بقدم اخلاص و سعادت مندی شتافته در منزل او توله باستلام عتیبه خلافت مبادرت نموده بتقدیم شرائط بلدگی و مراسم زمین بوسی مستسعد گشت و بلج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسب و خوانی از جواهر و مرصع آلات برسرم پیمشکس معروضداشت سه اسب برگزیده تنه را باو بخشیدند آنگاه بعنایت خلعت چارکب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع واسب عراقی و ترکی و فیل سربلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را با عمدهای او خلعت عنایت شد و قرار یافت که نهبیره او با هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب متصور باشد در هجدهم محرم سال هزار و بیست و شش موافق سال دهم جلوس جهان گیری عبور موکب اقبال از کهنای چاندا اتفاق افتاد ازین منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت کدهه تا بانسوله دو بیست و چهل و پنج کروه است و کروه مالوه از کروه بادشاهی هیچ کم نیست و عرض از پرگله چلدیری تا پرگله ندربار دو بیست و سی کروه شرقی ولایت باندهو که باوالد راجه رامچندا مشهور متعلق است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت بکلانه و غربی ملک گجرات

است و مالوه ملکبست بغایت خوش آب و هوا و نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوایش باعتدال نزدیک است و در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ اساس نهاده بغایت مطبوع و مقبول گویا از یک پارچه سنگ تراشیده اند در سالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در ابتدای اسد اما در حوت شیرین تر میشود بیست و چهار کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است بادشاهان مالوه تا بیست هزار سوار میداشته اند قلعه ماندو را پای تخت خود ساخته بودند حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است ظاهر میشود دوم اسفندار مذ ماه بنده اوجین محل نزول رایات اجلال گشت چون متواتر از صادر و وارد تعریف سناسی مرتاض بعرض رسیده بود خاطر حق جوی بملاقات او رغبت فرمود نامش اچهد روپ اشرم است نزدیک معموره اوجین در گوشه صحرائی از آبادانی دور پیشته واقعه شده دران پیشته سوراخی کنده که مسکن و مامن اوست دهن سوراخ که راه در آمد و بر آمد اوست طول بلنج و نیم گره و عرض سه و نیم گره پیموده شد حیرت می افزاید که باوجود ضعف جنه چسان در آید و بر آید اول دو دست خود را دراز کرده بدرون در می آید و آنگاه سر بعد ازان بعینه مثل ماری خود را بدرون می اندازد و در وقت بر آمدن نیز بهمین دستور بالجمله حیرت افزای نظارگیان است نه بوریائی و نه گاهی که در زمسان و هوای سرد بزیور اندازد و پارچه کرباسی دارد تخمینا نیم ذرع که

پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو مرتبه بدریا در آمده غسل میکنند و ظرفی از مس بجهت آب خوردن در دست دارد و در تمام شهر هفت خانه برهنه که صاحب زن و فرزند اند و اعتقاد درویشی و قداست بآنها دارد اختصار کرده در روزی یکمرتبه بمعموره اوجین در آمده بمیخبر بخانه سه نفر ازان هفت نفر در آمده بروش گدایان می ایستد و آنها پلج لقمه خوردنی از آنچه بجهت خوردن خود ترتیب داده اند برگف دست او می نهد و او بی خائیدن و ادراک لذت فرومی برد بشرطیکه دران خانه طوئی و مصیبتی و ولادتی واقع نشده باشد و زن حائض در آنخانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راتب نیست علم بهدانت که امروز مراد از تصوف باشد خوب ورزیده فهم تیز و مدرکه عالی دارد و مراتب این دو سه بهت حکیم سنائی مطابق حال اوست \*

\* مثنوی \*

داشت لقمان یکی کریچی تلگ

چون گلوگاه و نای و سینه چنگ

بو الفضولی سوال کرد از وی

چو هست این خانه یک بدست و سه پی

با دم سرد و چشم گریان پر \* گفت هذا لمن يموت کثر

راقم این فرهنگ بدایع بهتی چند از حقیقت او درسلک نظم

کشیده \* مثنوی \*

زاهدی دیدم از جهان رسته \* در بروی جهانها ن بسته

نه ازو بر دل زمين باري \* نه دلش را ز چرخ آزاري  
 داره از بهر اين دو روزه درنگ \* خانه چون دوات تيره و تنگ  
 درش از حلقه تلگ تر بهي \* وز درون عالمی دگر بهي  
 عالمي آرهمده از شر و شور \* کرده جا در درون خانه مور  
 در بهار و تموز و صيف و شتا \* سر و تن فارغ از کلاه و قبا  
 پوستيلش ز پرتو خورشيد \* پيرهن از حرير سایه بيد  
 نه پسندد درين جهان دژم \* خرقه و لقمه بار پشت و شکم  
 حضرت شاهنشاهی بخرايه او که معمور از حقيقت بود  
 تشریف برده صحبت مستوفي داشتند و مصطلحات تصوف  
 اهل اسلام را با طريق تصوف خود تطبيق داده بمان نموده  
 صاحب اين مقام را سرب ناسی گویند يعلي تارک همه  
 در بهيست و سوم اسفندار قلعه ماندو مورد اردوي گيهان  
 شکوه گردید مير عبدالکريم معموري بموجب حکم اشرف  
 عمارات سلاطین نامی را مرمت دلخواه نموده مجدداً  
 نشیمنهای خوش و عمارات دلکش از جهروکه و غسلخانه  
 ترتیب داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب سه لک  
 روپيه صرف شده باشد قلعه ماندو بر فراز کوهي واقع شده  
 دور آن ده کروه بمساحت در آمده در ایام برشکال خوش هوا  
 روح افزا مقامیست درو دشت و شهر و ده از گل و رياحین  
 مالا مال خصوصاً گل حناي منت بی مشاطه بهار دست و  
 پاي عروس ملک را رنگین میدهد شيبها در قلب الاسد  
 بمرتبه سرد ميشود که بی لحاف نمیتوان گذرانيد روزها  
 احتیاج به بادزن نیست آثار سلاطین ماضی در ماندو

بسیار است از جمله گلبدیست مدفن سلطان هوشنگ بغایت عالی بادشاهانه عمارت‌یست دیگر مسجدیست معظم و گلبدی مدفن سلاطین خلجیه است و میداری از سنگ درغایت اندام و موزونی متصل گلبد خان جهان که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسری داشت بغایت رشید و شجاع و متهور و بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را که در صغر سن بسطنت رسیده بود به تیغ بهداد محمود ساخته خود سریر آرای سلطنت گشته در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید ضبط درآورده یکمرتبه لشکر بدین کشیده رایست فتح و فتوحی بر افراخت و بر گلبرگه متصرف گشته یکچندی درانجا بسر برد چون محمود پیکره والی گجرات بکومک حاکم دکن آمده پای ثبات محمود خلجی از جای برفت ناگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش بر عظیمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خود عنان معاودت معطوف داشت بعد از فوت محمود پیکره لشکر برسر گجرات کشیده در ظاهر احمدآباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و نصرت مرتفع گردانید و قنیهت فراوان بدست آورده بماندو مراجعت فرمود بار دیگر لشکر بملتان کشیده آن ملک را تاخت و تاراج نموده بعمارت روضه خواجه معین‌الدین چشتی همت مصروف داشت و این روضه که امروز بر جاست از آثار دولت اوست بالجمله بعد از سلطان محمود سلطان غیاث‌الدین پسر او در چهل

هشت سالگی جانشین گشت و بوزرا و امرای خود ظاهر ساخت که مدت سی سال لشکرکشی کرده در خدمت پدر خود بلوازم ترده و جانفشانی کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و عشرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوائف از اقسام و اصناف حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و آنچه بجهت نظام شهرها درکار است از اناث مقرر نموده هرچا خیر صاحب جلالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پانه نشستی و فلون صنایع بکلیزان آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود باکتساب علوم ممتاز ساخته بود و بشکار و سواری میل مفرط داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده جانوران شکاری درو جمع ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت می بود القصه در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه قرار داده بود بر سر هیچ غنیمی سواری نکرد و هیچکس بر سر ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد در مجلس او مذکور نشد چون عمرش به هشتاد رسید مشهور است که نصیرالدین نام پسر ناخلف او پدر را دو بار زهر داد هر بار بزهر مهرة که در بازو داشت دفع آن نمود بار سوم کاسه شریقی بزهر آمیخته خود بدست پدر داد که باید خورد پدر چون اهتمام او درین کار دید نخست زهر مهرة از بازو



کشوده پهبش او انداخت آنگاه جبین عجز و نهاز بدرگاه بی نهاز برخاک سوده بر زبان راند که صرم بهشتاد رسیده درین مدت بعیش و عشرت گذرانیده ام و آرزویی در خاطر گره نه بست اکنون امهدوارم که نصیر را بدین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست آن نمائی آنگاه کاسه را از دست آن ناخلف و خهم العاقبت گرفته جرعه در کشیده جان بجان آفرین سپرد و در گلبند مذکور قبرخان جهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود و سلطان ناصرالدین پسر سلطان غیاث الدین و محمود ثانی پسر غیاث الدین است اصل قبر او از سنگ مرمر است و روی آنرا بسنگهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشانیده اند و بتحدی خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر نصیرالدین پدرکش را از اینجا بر آورند و استخوانهای او را در دریای نریده بهندازند کف خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد و چون موکب اقبال شاهزاده جوان بخت از دریای نریده عبور فرمود امرای عظام و سائر متصداران و بلدهای درگاه که در صوبه دکن بودند باستقامت عتبه اقبال مبارک دسته سعادت زمین بوس دریافتند و روز دوشنبه یلجم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری نزول موکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم در بلده طوبه برهانپور اتفاق افتاد و مقارن این حال عرائض علامی فهامی افضلشان و عمده الدوله راجه بکرمناجهت که در اثنای راه بمرافقت

و کلاهی عادلخان نژاد او شتافته بودند رسید مشعر بر آنکه عادلخان هفت کروه با استقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان شاهی بر آمده آداب تسلیم و زمین بوسی بتقدیم رسانیده اظهار بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که علیر از حدود متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده گرفته بود بتصرف بندهای درگاه باز گذارد و پیشکش که لائق از خود و دیگر نمایداران دکن سامان نموده نام بردها روانه درگاه والا سازد و در مصحوب همان دوسه روز مردم سخندان نژاد علیر فرستاده آنچه مناسب دانست اعلام نموده - در خلال اینحال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال برهانپور را بنزول موکب همایون رشک نگار خانه چین ساخته بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کامران بودند بتجویز حضرت شاهنشاهی صبیحه کریهه شاه نواز خان خلیف عبدالرحیم خانخانان را در عقده ازدواج خویش در آورده آن کهن دولت دیرین خدمت را باین نسبت سربلندی بخشیدند و مجدداً آن عمده دودمان خلافت جوانی دولت از سر گرفت \*

## آغاز سال دوازدهم از جلوس مبارک

روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری مسند آرای هفت اورنگ به بهت الشرف حمل تحویل فرموده و سال دوازدهم از جلوس خجستگی مانوس آفاز شد درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در

بلده طیبیه ماند و نزول سعادت ارزانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوش وقت بوده بسیاری از ببرهای قوی بازو که مضرت آنها به متوطنین ماند و مواضع اطراف می رسید شکار فرمودند در بیست و نهم تیر ماه سید عبدالله باره با عرضداشت شاهزاده ظفر لوا مشتملیر اخبار فتح از برهانپور رسید و باستلام عتبه خلافت سر بلندی یافت مضمون عرضداشت اینکه جمیع دنیا داران دکن سر خدمت در ربه اطاعت و فرمان پذیری نهاده حدود متعلقه پادشاهی را که عنبر بد اختر متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت قاهره باز گذاشتند و مقالید قلعهها و حاصلها بتخصیص قلعه احمدنکر حواله وکلای درگاه والا نمودند چون این خبر بوسنبله نورجهان بیگم بمسامع جلال رسید حضرت شاهنشاهی پرگله توده که دو لک روپیه حاصل داشت بجلدوی این مؤده به بیگم عنایت فرمودند و سید عبدالله را بخطاب سیفخانی عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت نمودند و لعلی که سالها در سر پیچ خاصه بود تیمناً بشاهزاده گیتی ستان لطف فرموده مصحوب او ارسال داشتند و به التماس آن برگزیده دین و دولت عادلخان بخطاب مستطاب فرزنددی کله گوشه فخر و مباهات پر فلک سون و حکم شد که بعد ازین منشیان عطاره رقم در فرامین خطاب فرزنددی را پیرایه عزت و آبروی او سازند و این بیعت را بدیده گفته بقلم خاص در عنوان فرمان ثبت فرمودند \*

## \* بیعت \*

شده از التماس شاه خرم \* بفرزندی ما مشهور عالم  
 بالجمله چون فرمان عاطفت عنوان بعدالخان رسید پنججاه  
 زنجیر فیل کوه شکوه و پنججاه راس اسب عراقی و عربی و  
 یک لک و پنججاه هزار هون نقد و دیگر جواهر و مرموع آلات  
 و اقسام تحف و هدایا که قیمت مجموعه پانزده لک روپیه  
 میشد با وکلای خود مصحوب افضلخان و راجه بکرماجیت  
 روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو لک روپیه باافضلخان  
 و دو لک روپیه براجه بکرماجیت تکلیف نموده مقرر داشت  
 که افضل خان با پیشکش از راه راست به برهانپور شتابد  
 و راجه بکرماجیت باحمدنگر رفته قلعه مذکور را با سایر  
 پرگنات بالا گهات که از تصرف بندهای درگاه بر آمده بود  
 متصرف گشته احمد نگر را به خنجر خان و جالناپور را  
 بجانسپار خان و همچنین هر محلی را بیکی از امرا که  
 بحکم اشرف تعیین شده تسلیم نموده خاطر از ضبط و نسق  
 آن حدود پرداخته متوجه قدسی آستان گردد و چون راجه  
 بکرماجیت شنیده بود که در بندر کوه لعلیست بوزن هفده  
 مثقال و کسری و دو لک روپیه قیمت آن مشخص شده  
 مبلغی که عادلخان باو تکلیف نموده بود فرستاده لعل  
 مذکور را بدست آورده بعد از استلام عتیقه اقبال با دیگر  
 نفائس و نوادر بشاه جوان بیعت پیشکش کرد همچنین  
 میر مکی که بخطاب معتقد خانی سر فراز است و چادو  
 داس دیوان بیوتات که بجهت گرفتن پیشکش قطب الملک

شعنافته بودند از جواهر و مرصع آلات و فیلمان نامی و اسپان  
 تپتقاق که قیمت مجموعه آن نهز پانزده لک روپیه میشد  
 . روانه درگاه جمجاه گردیدند و بهر یکی از نام بردها مبلغها  
 از نقد و جنس خدمتگاری نمود و چون فرستادهای حضرت  
 جهاننهای گوتی ستانی پیشکشهای بیجا پور و گولکنده را با  
 حجاب عادلخان و قطب الملک بدرگاه آسمان چاه سلاطین پناه  
 رسانیدند و خاطر اشرف شاه والا شکوه از ضبط و نسق صوبه  
 دکن فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمدنکر  
 بسینه سالار خانناران تفویض فرموده شاهنواز خان پسر  
 او را که در حقیقت خانناران جوانست با دوازده هزار  
 سوار موجود خوش اسپه و ضبط ولایت مفتوحه و محال  
 بالا گهات مقرر داشته و هر محلی را بجایگیر یکی از امرای  
 صاحب جمعیت تلخوآه نموده از جمله لشکری که در موکب  
 اقبال سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و هفت هزار  
 توپچی پهناده در صوبه دکن گذاشته بتاریخ روز مبارک شنبه  
 هشتم مهرماه الهی سنه دوازده جلوس مطابق یازدهم شهرشوال  
 سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شاه آباد ماند و  
 ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و ادراک سعادت ملازمت پدر  
 عالیقدر بمبارکی و فیهروزی نصیب و روزی شد بعد از ادای  
 مراسم کورنش و آداب زمین بومس بالای چهره که طلبیده  
 از غایت متعجب و افراط شوق بی اختیار از جای خود  
 برخاسته دو سه قدم پیش نهاد در آغوش ماطنفت گرفتند  
 چندانکه ازین جانب در آداب و فروتنی مهالغ شد از انطرف

در امزاز و احترام افزوده نزدیک بشود حکم نشستن فرمودند و چون وقت مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود درین روز یکهزار مهر و هزار رویه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار رویه برسم تصدق و صلد و تحفه ملو از جواهر نفیس عجاله الوقت معروض داشته فیل بهرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش عادلخان بود بنظر اقدس در آوردند آنگاه ببخششان عظام اشارت شد که امرائی که در خدمت شاهزادهٔ مسالک ستان سعادت پذیر اند موافق منصب به ترتیب ملازمت نمایند نخست خانجهان زمین بوس نموده هزار مهر نذر و پارهٔ از جواهر و مرصع آلات بصیغهٔ پیشکش معروضداشت سپس عبدالله خان \* ( سعادت سجود دریافته صد رویه گذرانید ) بعد ازان مهابتخان بدولت آستان بوس چهرهٔ سعادت بر افروخته صد مهر و هزار رویه نذر و قدری از جواهر و مرصع آلات پیشکش کرد ازانجمله لعلی بود بوزن یازده مثقال یک لک رویه قیمت آن شد بعد از نام بردها داراب خان پسر خانناران و سردارخان برادر عبدالله خان و شجاعت خان عرب و دیانت خان و † ( معتمد خان بخششی ) مولف این اقبال نامه و شهبازخان افغان و اودیرام دکلی سعادت زمین بوس دریافتند پهن ازین بجلدوی فتح رانا بهست هزاری ذات و ده هزار سوار بلواب قدسی القاب شاهزادهٔ بلند اقبال مرحمت شده بود

چون بتسخیر دکن رایت عزیمت بز افراشتند خطاب شاهی  
ضمیمه سائر مزاحم گشت اکنون بجلدوی این خدمت  
شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و  
خطاب شاهجهانی عنایت شد و مقرر فرمودند که بعد ازین  
در مجلس بهشت آئین بجهت نشستن آن شاه و الا قدر  
صلدلی متصل تخت می نهاده باشند و این عنایتی ست  
مخصوص شاه فلک شکوه که از زمان امیر صاحب قران تا  
حال درین سلسله علیه رسم نبوده و خلعت با چارقب  
زر بنفت و دور گریبان و سر آستین و حاشیه دامن مروارید  
کشوده و شمشیر مرصع با پردله مرصع و خنجر مرصع  
مرحمت گشت و خود از جبروکه پایان آمده خوانچه از  
جواهر و خوانی از زر بر فرق فرقدان سای آن ذره العجاج  
خلافت و جهانگیری نثار فرموده فزونی عمر و جاه آن  
بر گزیده دین و دولت از درگاه حضرت رب العزت مسالت  
نمودند و راجه بهرچی زمین دار ملک بکلان بوسیله آن  
حضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف به  
برهانپور فوجی بجهت تبلیغ و تادیب زمینداران کوندوانه  
تعیین فرموده بودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال  
بلند تبلیغ و تادیب بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و  
دو لک روپیه نقد از چانده و سی زنجیر فیل و یک لک  
روپیه نقد از چانده که مجموعه نود زنجیر و سه لک روپیه  
باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه بموکب منصور  
پهوستند و بعد از روزی چند که شاهجهان بخدمت پدر

والا قدر پیوست نورجهان بیگم جشنی ترتیب فرموده خلعتهای گران بها با نادری که بگلپای مرصع و مرواریدهای نفیس آراسته بود و سر پیچ مرصع بجواهر نادر و دستار با طره مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل اول با دو ماده فیل بشاه جوان بخت گذرانیدند و همچنین بشاهزاده‌های والا شکوه و اهل حرم تفردهای اقمشه باقسام زر آئین تکلف نموده بهمه جهت سه لک روپیه بقلم آمد و همدرین چند روز پیشکش شاهزاده بللد اقبال شاهجهان بلظر گذشت از جمله لعلی بود بوزن هفده مثقال که بحساب اهل هند نوزده تانک باشد و در کوده بدو لک روپیه ایتباع شده بود و دیگر نیلمی بود یک لک روپیه قیمت که در آب و رنگ و اندام نظیر او بلظر در نیامده و دو الماس که یکی چهل هزار روپیه قیمت داشت و دیگری سی هزار روپیه دو مروارید یکی دو مثقال و پانزده سرخ و دیگری شانزده سرخ در غایت نفاست و آبداری و اگر بتفصیل فیلان و دیگر نفایس پردازد بطول میکشد قیمت مجموعه پیشکش بیست لک روپیه شد و سوای این دو لک روپیه بنورجهان بیگم و شصت هزار روپیه بدیگر بیگمان گذرانیدند چون بعرض مکرر رسید که خاندوران پیر و ضعیف شد و تاب قطره و سواری که از لوازم حکومت کابل است ندارد مهابت خان را خلعت و اسپ و فیل خاصه عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و مقرر شد که حفظ و حراست صوبه تته در عهده خاندوران باشد \*



## توجه موکب گیهان شکوه بصوب ملک گجرات

چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار راغب و مائل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و نیز تعریف ملک گجرات و شهر احمدآباد متواتر استماع افتاده بود رای جهان آرای چلین تقاضا فرمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت که هوا گرم شد و موسم شکار فیل در رسد شکار کنان متوجه دارالخلافهت باید شد و باین عزیمت صائب حضرت مریم زمانی و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه اکبرآباد ساخته در یازدهم آبان ماه الهی موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود دریلولا از روز نامچنه وقائع کشمیر بعرض رسید که درخانه ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت هردو با کمر بهم متصل بود اما سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده فوت شدند روز جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای شور متخیم بارگاه اقبال گشت و در باغ سلطان احمد حاکم کناییت که در کنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافته متصدیان بتدر مذکور غرابها آراسته بلظر همایون در آوردند و آن حضرت خود بر غراب نشسته سیر دریا کردند و تا دوازده روز توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور رایات عزیمت بصوب احمدآباد ارتفاع یافت و در بیست و چهارم کنار تال کاکریه که در سواد شهر واقع است

محل نزول اردوی گیهان شکوه گردید و بیست و پنج  
متوجه معبوره گردیدند چون مزار شاه عالم در سر راه واقع  
بود بدرون روضه در آمده فاتحه خواندند یمن که یک لک  
روپیه صرف عمارت این مزار فائض الانوار شده باشد سلسله  
ایشان بمخدوم جهانیان ملتهبی میشود و مردم گجرات را  
غریب اعتقاد بحضرت شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم  
احیای اموات بظهور آمده بعد از آنکه پدرش ازین معنی  
آگاهی یافت مانع آمده که تصرف در خانه الهی خلاف شرط  
بلدگیست † ( سید محمد که امروز جانشین ایشان است  
از خوبان روزگار است ) و از سید جلال پسر سید محمد چه  
نویسم که هر که بدیده انصاف بنگرد از مشاهده جمال او بی  
دلیل و برهان اقرار بفرزندی ییغیر میکند \* مصراع \*

بلی چنان پدری را چنین بود پوری

شاه عالم در هشت صد و هشتاد ازینجهان فانی بعالم  
جاودانی شتافته اند بالجمله روز دوشنبه بتاریخ بیست و  
پنج شهر مذکور بمبارکی و فیروزی داخل شهر احمدآباد  
شدند چنانچه تعریف این شهر شلیده بودند بنظر درنیامد  
اگرچه میان رسته بازار را عریض و وسیع گرفته اند لیکن  
دکانها درخور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب  
است ستون دکانها بغایت باریک و زبون و سقفش سفال پوش  
درین روز ولایت گجرات بجایگزین شاهزاده کشورستان

شاه جهان ارزانی داشتند از ماندو تا کنجیایت یکصد و بیست و چهار کروه مسافت است و از کنجیایت تا باحمدآباد بیست و یک کروه بانی شهر احمدآباد سلطان احمد نبیره زعفر خانست و مسجدی در میان بازار اساس نهاده بغایت عالی مشتمل بر سه در و درپیش هر دري بازاری و در مقابل دري که بر سمت مشرق واقع شده مقبره سلطان احمد مذکور است و در آن گنبد سلطان احمد و محمد پسر او و قطب الدین نبیره او آسوده اند طول مسجد غیر از مقصوره یکصد و بیست و سه درعه است و عرض هشتاد و نه درعه بر دور آن ایوان ساخته اند بعرض چهار درعه و سه پا و فرش صحن مسجد از خشت تراشیده است و ستونها از سنگ سرخ است و مقصوره مشتمل بر سیصد و پنجاه و چهار ستونست و بالای ستونها گنبد زده اند طول مقصوره هفتاد و پنج درعه و عرض سی و هفت درعه است و فرش مقصوره و محراب و منبر از سنگ مرمر ترتیب یافته و هر دو بازوی پیش طاق مسجد و منار پرگار از سنگ تراشیده مشتمل بر سه آشیانه در غایت اندام نقاشی و نگاری کرده اند و بر همین سعادت قرین منبر متصل بکلج مقصوره شاه نشینی جدا کرده از میان ستونها بتخت سنگ پوشیده اند و دور آنرا تا سقف پنجه سنگ نشانیده اند تا بادشاه با مخصوصان و مقربان خویش بران بالا رفته ادای صلوة نماید و آن جا را باصطلاح اهل کجرات ملوکخانه گویند روز دیگر حضرت شاهنشاهی بخانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده

نوازم زیارت و نیازمندی بتقدیم رسانیدند شیخ از خلفای  
 محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بکلفت او مباحثات  
 کند و از دست شیخ وجیه الدین برهان نیست ساطع و حججتی  
 است لامع بر علوشان شیخ محمد غوث شیخ وجیه الدین  
 بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشته اند بخلاف  
 شیخ محمد غوث که امی بوده اند یکی از فضلی وقت  
 بشیخ وجیه الدین گفته که از شما مستبعد مینماید که مرشد  
 امی اختیار کرده اید در جواب فرموده که منک خدایرا  
 عزوجل که پیر من نیز مثل پیغمبر امی بودند پیش ازین  
 بسی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده اند و شیخ  
 عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد تمکن جسته بغایت  
 درویش مرتاض بود و با کمال شکستگی نهایت درستی  
 داشت بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر می  
 برد و چون شیخ عبدالله بجوار مغفرت ایزدی پیوست  
 فرزندش شیخ اسدالله جانشین شده همدران زودی مسافر  
 ملک بقا گشت و بعد از او برادرش شیخ حیدر صاحب  
 سجاده گردید و الحال در قید حیات است و آثار صلاح از  
 نامیه حالش ظاهر بعد از روزی چند بزیارت روضه شیخ احمد  
 کهنه توجه فرمودند کهنه قصبه است از سرکار ناگور مولد  
 شیخ آنجا است در زمان سلطان احمد بانی گجرات  
 باحمدآباد تشریف آورده اند سلطان احمد را بخدمت  
 ایشان ازادت و اعتقاد تمام بوده و مردم این ملک شیخ را از  
 اولیای کبار میدانند و هر شب جمعه خلق انبوه از وضع

و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر احمد مذکور عمارات عالی از مقبره و مسجد و خانقاه بر سر مزار ایشان اساس نهاده و متصل مقبره در ضلع جنوب تال کلان ساخته و دور آنرا بسنگ و آهک ریخته و اتمام این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره سلاطین گجرات بر کنار تال در طرف پای شیخ واقع است و درون گنبد سلطان محمود بیکره و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ مقامی است پر فیض از روی قیاس پنج لک روپیه صرف این عمارات شده باشد و العلم عندالله روز دوشنبه غره اسفندار مذ ماه از احمدآباد بجاناب مالوه اتفاق نهضت افتاد دریلوقت بیوسته بتشاط شکار خوشوقت بوده تا قصبه داهود تشریف ارزانی فرمودند در کنار آب مهی زمین داران سورتبه جام بوسیله شاهزاده عالم و عالیجان شاهجهان سعادت زمین بوس دریافته پتجاه راس کچهی برسم پیشکش معروضداشت نام او جساست و جام لقب است هرکس که جانشین شود او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجهای نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است پنج شش هزار سوار همیشه میدارد در وقت کار ده دوازده هزار سوار سامان میتواند کرد و در ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار و سه هزار روپیه خرید و فروخت میشود و در ملک دکن

بهزار هون و هزار دویمست هون که چهار هزار و پنج هزار روپیه باشد بتلاش میگیرند و درهمین تاریخ راجه لچه می نرایین زمیندار ولایت کوچ که در اقصای بلاد بلنگاله واقع است باستلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخته پانصد مهر نذر گذرانید- از غرائب آنکه بهاؤالدین برق انداز بچه لنگوری با بزی بنظر اشرف در آورده معروضداشت که لنگور ماده بچه خود را بدو دست در سینه گرفته بر فراز شاخ نشسته بود یکی از توپچیهای بنابر قساوت قلب لنگور ماده را به بلندوق زد و آن مظلوم بچه را از سینه جدا ساخته برشاخی گذاشت و خود بر زمین افتاد و جان داد مقارن اینحال من رسیدم آن بچه را فرود آورده بجهت شیر خوراندن نزدیک این بز بردم حق تعالی بز را پرو مهربان ساخت فی الفور شروع در لیسیدن کرد و باوجود عدم جنسیت باهم چنان الفت گرفته که گویا از شکم او برآمده است حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند بز از نادیدن او بی تابی و فریاد آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بی طاقتی نموده چندان ناله و فریاد کرد که حاضران را بحال او رقت آمد الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن چندان مستبعد نمی نماید و مهر و دلیستکی بز بآن بچه غرابت تمام دارد \*

## آغاز سال سیزدهم از جلوس همایون

شب چهار شنبه سوم شهر ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری تحویل آفتاب جهانتاب به برج حمل دست

داد و سال سیزدهم از جلوس آنحضرت آغاز شد درین روز مسعود رکن السلطنت آصفخان بمنصب پنججزاری ذات و سوار ناصیه سعادت بر افروخت راجه جام بانعام خلعت با کمر شمشیر مرصع و فیل و دو اسپ از طویله خاصه سرفرازی یافته رخصت وطن شد درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باستلام عقبه خلافت جبین افروز گردید - اکنون مجملی از احوال او رقمزده کلک وقائع نگار میگردود میر از اعیان سادات سپاهانست نامش محمد امین بود عم او میر رضی را شاه عباس بوالا منصب صدارت ارتقا بخشیده صبیغه خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین پنجپارده سال بحال تباها از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله میر محمد مومن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک برو بود نوکر شد و قطب الملک او را بمیر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی بقبضه اقتدار او حواله فرمود و تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر را گذاشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست و چون محمد قلی در گذشت و نوبت ریاست بسطان محمد برادر زاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و بآنهن مردمی میر را رخصت فرموده دست تصرف و طمع از اموال و اشیای او کوتاه داشت و مهر از گلکنده بخدمت عادلخان پیوست و درانجا نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادلخان اجازت

حاصل نموده برای دریا بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میر رضی عزتی که مردم صاحب ثروت را در نظرها میباید مشمول عواطف شاهی گردید در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدیعات گذرانید مدت چهار سال بعزت و آبروی روزگار بسر برد میر را خواهش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر اینکه بالتفات زبانی سر گرم داشته نفاثی که درین مدت فراهم آورده اخذ کند چون میر دریافت که حقیقت کار چیست نا گزیر بملازمان عتبه خلافت التجا آورده مکرر عرائض مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت ارسال داشته التماس فرمان طلب نمود حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت ببلوان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مرحام بیکران شد دوازده راس اسب و نه تنوز قماش و دو انگشتری یاقوت برسم پیشکش معروض داشت و بمنصب پانصدی ذات و دو بیست سوار سرفراز گردید روز یکشنبه دوازدهم ماه فروردین موضع سحارا مضرب خیام فلک احتشام گردید بعرض رسد که ازین منزل تا چراگاه فیل یک و نیم کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور بیک خیال مستبعد و متعسر مینماید و روز دوشنبه سیزدهم ماه با معدودی از بلدهای مخصوص متوجه شکارگاه شدند پیش ازین جمعی کثیر از پیادهای آن سرزمین جنگل را



برسم قمرغه احاطه نمودند و بهرون جنگل در اندک فضا تختی بر فراز درختی از چوب بجهت نشستن بادشاه فیل گیر شکار ترتیب داده بر درختهای اطراف آن بر بالارها برای نشستن و تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دو یست فیل نر با کملدهای مستحکم و بسپاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی دو نفر فیلیان از قوم جهریه که شکار فیل مخصوص آن طائفه است نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار آنها بر وجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی که مردم از اطراف بجنگل در آمدند بنا بر انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده زنجیر فیل از نر و ماده در حضور اشرف شکار شد ازینجمله دو فیل بغایت خوش صورت و اصیل و تمام عیار بدست آمد درینتوالا دلاور خان کاکر از تغیر احمد بیگخان کابلی بحکومت کشمیر سرفرازی یافت و چون بعرض رسید که عبدالرحیم خاننن شزل مولانا عبدالرحمن جامی را که این مصرع از انست \* مصرع \*

بهریک گل زحمت صد خار می باید کشید

تبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را بدیهه فرمودند

\* بهت \*

سافر می بر رخ گلزار می باید کشید

ایر بسپارست می بسپار می باید کشید

چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد مسافت تا رسیدن بدارالخلافه اکبرآباد روزگار بصعوبت و دشوار سپری میشد رای صواب اندیش که مقده کشای مشکلات روزگار است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمدآباد گذرانیده بعد از انقضای ایام بارش متوجه آگره باید شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمدآباد معطوف گشت مقارن اینحال عرضداشت منهبیان دارالخلافه بسامع جلال رسید که در مستقر سریر خلافت اثر وبای ظاهر شده و مردم بسیار تلف میشوند بنابراین فسخ عزیمت آگره که بالهام غمبوی در خاطر حقیقت مظاهر پرتو افکنده بود مصمم گردید هفتم اردی بهشت ماه مطابق غره شهرجمادی الاول در ساعت مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی نژول سعادت در شهر احمدآباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در احمدآباد شائع شد و از اهل شهر و اردو کس نماند که دو سه روز بمحنت تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روز تب ضعف و سستی بحدی مستولی میگشت که مدتها نقل و حرکت تعدر تمام داشت ولله الحمد که عاقبت بخیر بود و ضرر جانی بکس نمرسید قضا را حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز این ضعف را کشودند و آن قدر آزار بوجود فیض ورود آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است در حضرت که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور افتاده که در چنین

سرزمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس نهاده و بعد از او دیگران را چه ملحوظ بود که عمر گرانمایه را درین خاکدان گذرانیده اند هوایش مسوم و زمیانش کم آب و ریگ بوم گرد و غباری بحدی که در وقت شدت باد و چکر پشت دست محسوس نمیگردد و آبش بغایت زیون و ناگوار رود خانه که متصل بشهر چاریست غیر از ایام برسات پیوسته خشک میباشد چاهها اکثر شور و تلخ و تالابها که در سواد شهر واقع است بصابون گازران دوغاب شده مردم اعیان که بقدر مؤنتی و بضاعتی دارند در خانههای خود برکها ساخته اند و در ایام باریدگی از آب باران ملو سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا درو سرایت نکند و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجای سبزه و ریاحون تمام صحرا زقوم زار است ونسیمی که از روی زقوم وزد فیضش معلوم \* مصرع \*

ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم

درنیولا راجه بهاره که از زمینداران معتبر ولایت گجرات است دولت آستان بوس دریافته دوصد مهر بصیغه نذر و دو هزار روپیه برسم نثار و یکصد اسپ بطریق پیشکش معروفداشت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست ملکش بدیاری شور پیوسته است و بهاره و جام از یک جد اند ده پشت بالا تر بهم می رسند بحسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام درپیش است میگویند که بدیدن هیچ یکی از سلاطین گجرات نهاده و سلطان محمود

فوجی بر سر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد  
 عمرش از هفتاد متجاوز بنظر در می آمد و او خود میگوید  
 که نود سال دارم در حواس و قوی فتوری نرفته از مردم  
 او پیری بنظر در آمد که صوبی ریش و بروت و ابرو سفید  
 شده میگوید که ایام طفولیت مرا رای بهاره بخاطر دارد  
 و در پیش او کلان شده ام چون یکچندی در خدمت بسر برد  
 بعنایت اسپ خاصه و فیل نر با ماده فیل و خنجر مرصع  
 و شمشیر و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و  
 یاقوت زرد سرفرازی بخشیده و خصت انعطاف ارزانی فرمودند  
 درینولا بعرض اقدس رسید که قراولان پادشاهی یکصد و  
 هشتاد و سه زنجیر فیل نر و ماده در حوالی دهود شکار  
 کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر یکصد و دوازده ماده و  
 قراولان شاهزاده بلند اقبال شاهجهان و بیست و شش  
 زنجیر نر و سی و هفت ماده برگرفتند درین تاریخ راجه  
 بکرماجیت که از عمدشای دولت شاهزاده جوان بخت  
 شاه جهانست بمیامن تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند  
 ترقی و تصاعد نموده بالتناس شاهزاده گیتی ستان با فوجی  
 از بندهای شاهی و جمعی از ملازمان عتبه سلطنت مثل  
 شاهباز خان لودی و هردی نراین هاده و راجه پرتیبچند  
 و غیره و دو بیست سوار بر قلداز و پانصد نفر توپچی پیاده سوا  
 جمعیتی که پیشتر تعیین شده بودند بخدمت تسخیر قلعه کانگرة  
 دستوری یافته بعنایت خلعت و شمشیر سرفراز گردید و راجه  
 تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت پیشکش نمود \*

## مراجعت موكب همايون از احمدآباد به دارالخلافه اكبرآباد

روز مبارك شنبه بيست و يكم شهر يور ماه الهي سال  
سيزدهم جلوس جهانگيري مطابق بيست و دوم رمضان  
سنه هزار و بيست و هفت هجري رايات اقبال بصوب  
دارالخلافه آگره ارتفاع يافت مقربخان را كه از صغر سن  
در خدمت آنحضرت شاهنشاهي سعادت پذير بود نظر  
بر حقوق خدمت او داشته مشمول عواطف و مراحم بيدريغ  
فرموده بصاحب صوبگي ولايت بهار بلند پايجي بخشيدند  
بتاريخ شانزدهم دي ماه پيش از طلوع صبح بسه گهزي  
در كره هوا ماده بخاري مانند دخاني بشكل عمود نمودار  
شد و هر شب يك گهزي پيشتر از شب ديگر مرئي ميگشت  
چون تمام نمود صورت حربه پيدا كرد هر دو سر باريك و  
ميان گنده خمدار مانند دهره پشت بجانب جنوب و روي  
بسوي شمال منجمان و اختر شناسان قد و قامت اوباصطراب  
معلوم نمودند كه بيست و چهار درجه فلكي را باختلاف  
منظر سائر است و بحركت فلک اعظم متحرك و حركت  
خاصه نيز با حركت فلک اعظم درو ظاهر ميشود چنانچه  
اول در برج عقرب مرئي ميگشت در اندك مدت برج عقرب  
را گذاشته بميزان رسيد و حركت عرضي در جهت جنوب  
نيز دارد و دانايان فن نجوم در كتب اين قسم را حربه

نوشته اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره مرئی گشت که سرش روشنی داشت که تا دو سه گز دمش دراز می نمود لیکن در طرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد مملکت هند یرتو ظهور افکند و با طاعونست که هرگز در هیچ زمانی از ازمئه ماضی نبوده و نشان نمیدهند و در کتب معتبره اهل هند مثبت نگشته پیش از ظهور این بیک سال اثر ظاهر شد و تا هشت سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جهان بانی گیتی ستانی ابواب شورش و فساد مفتوح گشت و هفت و هشت سال روزگار بدسگال بترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشد و چه خانها که خراب نگشت دریغولا از عرضه داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و بلوکات آن کثرت موش بعدی رسیده که از محصولات زرعی و سر درختی اثری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع محصول بدست رعایا در آمد و همچنین از فالیز و باغات انگور اثر نگذاشتند و بعد از آنکه میوه و غلات در باغ و صحرا نماند بمرور آورده صحرائی عدم شدند شب یکشنبه دوازدهم ماه آبان مطابق یازدهم ذی قعدة سنه مذکور در مقام دهود در شبستان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان از دختر خجسته اختر قدوه خوانین بلند مکان آصفخان پسر والا گهر قدم بعرضه وجود نهاد نام این مولود مسعود سلطان اردنگ زیب بر صفحه

روزگار ثبت افتاد چون معمرهٔ او جهن محل ورود موبک  
 مسعود گشت شاهزاده جشن ولادت فرزند اقبالمد ترتیب  
 فرموده بورود قدوم میمنت لزوم والا پدر بزرگوار متعود خلد  
 برین ساختند پلجاء زنجیر فیل برسم پیشکش معروض  
 مجلس فردوس نظر کردند از انجمله هفت زنجیر داخل  
 فیلان خاصه شد و در کل آنچه از پیشکشهایی ایشان مقبول  
 افتاده دو لک روپیّه به قیمت در آمد چون بهوالی ملک  
 رانا امر سنگ ورود موبک گیهان شکوه دست داد کنور کرن  
 پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی  
 ساخته مبارکیاد فتح دکن معروضداشت در خلال اینقتال  
 خیر بغی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو بمسامع  
 جلال رسید و تفصیل این اجمال آنکه راجه باسو سه پسر  
 داشت و سورجمل اگرچه بسال از همه کلانتر بود لیکن از  
 بدسگالی و آشوب طلبی پدر را آزرده خاطر داشت و بتابیر  
 توهمی که پدر را از کردار ناهنجار او بود پیوسته در حیس  
 میگذرانید و بعد از فوت راجه باسو چون دیگر فرزند قابل  
 نبود بجهت انتظام سلسلهٔ زمینداری و محافظت ملک  
 این بیدولت را بخطاب راجگی و منصب دوهزاری سراقراز  
 ساخته محال زمینداری پدرش را با مبلغهایی کلی از نقد  
 وجلس که سالها اندوخته بود باین بی سعادت ارزانی  
 داشتند و هراه مرحومی مرتضی خان بخدمت فتح قلعه  
 کانکره دستوری یافت و چون کار بر متخصصان بدشواری  
 کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت که عنقریب

قلعه فتح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده پرده آزر از میان برگرفته با مردم مشارالیه کار بمنازعت و مخالفت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفت احوال آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضداشت نمود و صریح نوشت که امارات بغی و نادولتخواهی از وجنات احوال او ظاهر است چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکرگران دران کوهستان بود به ترتیب اسباب فتنه و آشوب نیارست پرداخت ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاهجهان ملتجی گشته عرضداشت نمود که مرتضی خان بتحریرک ارباب فرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده در مقام خراب ساختن و بر انداختن من شده مرا بعضیان و بغی متهم دارد امید که باعث حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هرچند برسختن مرتضی خان نهایت اعتماد بود لیکن از التماس طلب خود بدرگاه غبار شبه بر حواشی خاطر دولتخواهان نشست که مهیاد مزاج مرتضی خان بتحریرک ارباب فساد بشورش در آمده و غور نا کرده او را متهم می ساخته باشد منجمله بالتماس شاهزاده بلند اقبال شاهجهان رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن اینحال مرتضی خان بجوار مغفرت الهی پیوست و فتح قلعه کانکره روزی چند در عقده توقف افتاد چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال او افکنده همدران



زودتی مشمول عواطف و مزاحم بیدریغ ساخته در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاهجهان به مهم دکن رخصت فرمودند بعد از آنکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد قرین در آمد و سائل برانگیخته متصدی فتح قلعه کانکره شد هر چند این بی سعادت را باز دران کوهستان راه دادن از آنین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون افتتاح این عقده دشوار بکلید همت شاهزاده گیتی ستان حواله شد ناگزیر باراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن بلند اقبال فوج پسندیده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده او را با محمد تقی بخشی خود تعیین فرمودند چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و بهانه طلبی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی عرضداشت نمود حتی صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و اینخدمت ازو متمشی نمیشود اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این بسهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عهد های دولت ایشانست با فوجی از مردم تازه زور بفتح قلعه مذکور رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حمله و تزویز از پیش نمیروود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غلبت شمرده نخست جمعی از بندهای درگاه را به بهانه آنکه مدت هایساق کشیده بی سامان شده اند رخصت نمود که بمحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بکرماجیت بسامان خود پردازند و

چون بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثری بمحال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس درانجا ماندند قابو دانسته آثار بعی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که در زمره سادات بارهه بمزید شجاعت و جلالت اختصاص داشت با چندی از برادران و خویشان یای همت افشوده شربت خوش گوار شهادت چشید و بعضی بزخمهای منکر که پیورایه شیر مردان عرصه کار زار است آبروی جاوید یانند و آن بی سعادت از میدان کار زار برگرفته به نکبت سرای خود برده و جمعی از چنان دوستی بتک پا خود را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه سرشت دست تعدی و تطاول دراز ساخته اکثری از یرگنات دامن کوه را که بجایگزیر اعتمادالدوله مقرر بود تاخت و از نقد و مجلس هرچه یافت متصرف گشته بترتیب اسباب شورش پرداخت امید که بسزای کردار خویش گرفتار آید و نمک این دولت کار خود بکند از وقائع آنکه درینولا عبدالرحیم خانخانان سپه سالار باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد موازی یک لک و پنجاه هزار روپیه قیمت شد پس از روزی چند آن دیرینه خدمت را که بمیامن عواطف و مزاحم روز افزون جوانی از سرگرفته بود مجددا بصاحب صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلندی بخشیده خلعت خاص با کمر خلجور و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت فرمودند و منصب

آن رکن السلطنت از اصل و اضافه هفت هزارى ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمده الملك با لشكر خان راست ندى آمد عابد خان را بخدمت ديوانى بلند يايكى بخشيدند روز مبارك شنبه بيستم دى ماه در کنار كول فتحپور ورود موكب مسعود اتفاق افتاد بحكم اشرف در كول پيمودند هفت كروه شد چون بعرض رسيد كه در شهر آگره علت طاعون بافراط كشيده و كس بسيار دانه بر آورده تلف ميشوند بنايرين بتاريخ بيست و ششم دى ماه موافق غره صفر هزار و بيست و هشت هجرى معموره فتح پور به نزول رايات جهان كشى آراستگى يافت مقارن اينحال روز جمعه سيزدهم بهمن بزيارت روضه غفران پناه شيخ سليم چشتى تشرىف ارزاني داشته اظهار نياز مندى بسيار فرمودند يكي از اعظم آثار كه در زمان دولت و عهد خلافت حضرت عرش آشيانى انزالله برهانه بظهور آمده اين مسجد است بى اغراق عمارت بيست عالى از سيماحان روى زمين استماع افتاده كه مثال اين مسجد در هيچ بلادى از معموره جهان نيست عمارتش همه از سنگ در غايت صفا اساس يافته پنج لك رويجه از خزانه عامره خرج شده تا باتمام رسيده و اين مسجد مشتمل است بر دو دروازه كلان بر فراز كوه طرف جنوب واقع است در غايت ارتفاع و نهايت تكلف پيش طاق اين در دوازده ذرع عرض و شانزده ذرع طول و پنجاه و دو ذرع ارتفاع دارد و بسى و دو زينه بالا بايد رفت و در ديگر خرد تر ازين رو بمشرق واقع است طول مسجد از

مشرق بمغرب بنا عرض دیوارها دوصد و دوازده ذرعه است ازان جمله مقصوره بیست و پنج و نیم ذرعه پانزده ذرعه در پانزده ذرعه گنبد میانست و هفت ذرعه عرض و چهارده ذرعه طول و بیست و پنج ذرعه ارتفاع پیش طاق است و بر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است ده ذرعه در ده ذرعه تنه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بجنوب یکصد و هفتاد و دو ذرعه و بر اطراف بود ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهارم و نیم ذرعه و طول پنج ذرعه و ایوان بطول ده ذرعه و بعرض هفت و نیم ذرعه و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذرعه طول یکصد و چهل و سه ذرعه عرض است و بالای ایوانها دور و بالای مسجد گنبدهایی خرد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک شمع درمیان نهاده دور آنها بپارچه الوان میگیرند و از عالم فانوس میدناید و زیر صحن مسجد را برکه ساخته اند که در ایام برسات به آب مملو می سازند چون فتتحیور کم آب است اهل این سلسله و مجاوران و معتکفان این بقعه که پیوسته ملازم این مسجد اند تمام سال کفایت میکنند و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مائیل بمشرق روضه شیخ است قدس الله سره العزیز میان گنبد هفت ذرعه دور گنبد ایوان سنگ مرمر که پیش آنها نیز پنججره سنگ مرمر ساخته اند در غایت تکلف و مقابل این روضه بر سمت مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که اولاد و عشائر شهنش

در انجا آسوده اند از سوانح اقبال طراز فتح قلعه مورد و مهتری است و شکست سورجمل مقهور تفصیل این مجمل آنکه چون راجه بکرماجیت بآن حدود پیوست سورجمل برگشته روزگار خواست که روزی چند به تبتال و کریزت بسر آرد مشار الهیه که از حقیقت کار آگاهی داشته بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلالت پیش نهاد و آن مخدول العاقبت سر رشته تدبیر از دست داده بچنگ صف پای ادبار قائم داشته بلوازم قلعه داری همت گذاشت و باندک زد و خورد کس بسیار بکشتن داده راه آوارگی سپرد و قلعه مود و مهری که اعتضاد قوی آن برگشته بخت بود بی معتنت و تعب هر دو مفتوح گردید و ملکی که اباعن جد در تصرف داشت پی سپر عساکر اقبال شد و آن سرگشته بادیه غلالت و ادبار بتعال تباہ پناه بگریوهای دشوار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش بیخست و راجه بکرماجیت ملک او را پس پشت گذاشته بتعاقب او شتافت چون نوید این فتح بمسامع جلال رسید بتجدوی این خدمت شایسته نقاره براهه مرحمت شد و از غرایب آنکه سورجمل مقهور برادری داشت جکت سنگه نام چون حضرت شاهنشاهی او را بخطاب راجگی و مراتب امارت سر بلند ساخته ملک پدرش را با زر و سامان که ازو مانده بود بی سهم و شریک بمشار الهیه ارزانی داشتند و بجهت مراعات خاطر او جکت سنگه را که با برادر سر سازگاری نداشت بمصلب قلهلی مقرر نموده بصوبه بنگاله

گسیل فرمودند آن بیچاره دور از وطن در غربت روزگاری بخوار و دشمن گامی گذرانیده نظر بر لطیفه غیبی داشت قضارا بطالع او چلین منصوبه نشست و آن برگشته بخت تیشه بر پای دولت خود زد ناگزیر چکت سلک را بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشتند و بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته بیست هزار روپیه و خنجر مرصع و اسپ و نیل مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند \*

## آغاز سال چهاردهم از جلوس شاهنشاهی

روز مبارک شنبه چهارم شهر ربیع الآخر هزار و بیست و هشت هجری خورشید جهان افروز ببرز حمل در آمد و سال چهاردهم از جلوس همایون آغاز شد درین روز شاهزاده گیتی ستان شاهجهان که غره جبهه مرادات و فروغ چهره سعادات است جشن عالی ترتیب داده منتخب تحف روزگار از نفائس و نوادر هر دیار برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانهد از آنجمله یا قوتیست بیست و دو سرخ در رنگ و آب و اندام تمام عیار بیست و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر لعلی است قطبی قیمت آن چهل هزار روپیه دیگرشش دانگ مروارید غلطان که یکی از آنها یک تانگ و هشت سرخ وزن دارد و کلاهی ایشان به بیست و پنج هزار روپیه در احمد آباد اجتماع نموده اند و پنج دانگ دیگر بسی و سه هزار روپیه و یکقطعه الماس

که هزده هزار روپیه بها دارد و همچنین پردله مرصع  
 باقیضه شمشیر که در زرگو خانه ایشان با تمام رسید اکثر  
 جواهر آن را تراشیده بکار برده اند و به پنجاه هزار روپیه  
 برآمده و از تصرفات آن برگزیده دین و دولت که تا حال  
 در عهد سلطنت هیچ یکی از بادشاهان نشده نقار خانه  
 ایست از طلا و نقره نقاره مرسل نواز را از طلا ساخته و تخته  
 گورکه و نقاره و کرنا و سرنا وغیره آنچه لازمه نقار خانه  
 بادشاهان نبی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده  
 در ساعت مسعود بنوازش در آوردند مجموعه به شصت  
 و پنج هزار روپیه برآمده دیگر تخت سوار فیل که باصطلاح  
 اهل هند هوده گویند از طلا ساخته به سی هزار روپیه  
 مرتب گشته دیگر دو زنجیر فیل با پنج زنجیر ماده که  
 قطب الملک برسم پیشکش به شاهزده نامدار فرستاده بود  
 فیل اول با اسم داد الهی با ساز طلا و دوم با ساز نقره و از  
 پارچه های نفوس گجرات که کر کراقان سرکار شاهی مرحمت  
 فرمودند و پنجاه هزار روپیه برسم مسامدت عنایت شد  
 درینولا شاهزده سلطان پرویز از ائه باس آمده بسجود سده  
 خلافت جدیدین اخلاص نورانی ساخت راجه کلیان زمیندار  
 رتن پور در خدمت شاهزاده دولت بار یافت هشتاد زنجیر  
 فیل و یک لک روپیه نقد پیشکش معروضداشت در خلال  
 ایستصال شاه بیهکخان که بخطاب خاندورانی ممتاز بود  
 بنابر کبرسن و ضعف از سپاهگی استعفا جست و حضرت  
 شاهنشاهی آن دیرین خدمت را کامیاب خواہش ساخته

بزرگنۀ خوش آب را که از جاگیرهای قدیم او بود و هفتاد و پنج هزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هر یک منصب و جاگیر مرحمت شد درین تاریخ خیر فوت راجه سورج سنگه نیبیره راومالدیو رسید که در دکن باجل طبعی رخت هستی بریست کجسنگه پسر او را بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار خطاب راجکی داده فرق عزت بر افراختند دریتولا حکم شد که از آگره تا لاهور بر هر کروه مهلی سازند که علامت کروه باشد و در مهل سوم چاه آبی که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محبت و صعوبت نکشند طیار سازند و مانند خیابان دورسته درخت نشانند \*

### توجه آیات بصوب جنات نظیر کشمیر

روز مبارک شبیه بیست و چهارم مهر ماه در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب تلجیم بود بعزم سیر کشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد لشکرخان را بتراست دار الخلافه آگره تربیت فرموده بودند اگر تفصیل مرقوم کردن بطول میکشد القصد قیمت مجموع پیشکش قریب پنج لک روپیه شد درین تاریخ خیر فوت شاهنواز خان خلف سپه سالار خاننخانان رسید جوان و جیه رسید عالی فطرت بود در علقوان جوانی و دولت شیفته شراب گشت و از آفت مصاحبان خانه برانداز میگردانی بافراط کشید همش بلند پرواز و نگاهش دوز سهر و



شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط و انتظام سپاه و رزم آرایی و سرداری عدیل و نظیر خود نداشت و با اینهمه خوبیها کم کرم و بدلباس بود دور از درگاه بخود کامی روزگار بسر برده نقد حیات در باخت حقیقت آنکه چون خاننشان به برهانپور پیوست گرمی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته بمدار او و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتوانی افتاد هرچند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان حسرت و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی بلز هتکده جاودانی کشید و این واقعه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران گذشت دارابنخان را بمنصب یلجهزاری ذات و سوار سرفرازی بخشیده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل مرحمت نموده بجای برادرش بسرداری صوبه بزار و احمدنکر رخصت فرمودند \* ( مقربنخان را با عدم استعداد و استحقاق سرداری و صاحب صوبگی بهار و پتله سر افزاری بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع گذاشتند خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره باو مرحمت شد) روز مبارک شنبه هشتم ماه مذکور برگشته متعرا مورد اردوی گهپان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتماشاهی بلدرا این و بتخانهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عرش آشهانی امرای راجهپوت بتخانهای

عالی بطرز خود ساخته اند از بیرون بتکلف افزوده لیکن در درون چندان شبیهره و فرستک خانه کرده که از تعفن آنها سر بدرون آن نمی توان در آورد \* بیعت \*

از برون چون گور کافر پر خلل \* وز درون قهر خدا عز و جل ازین منزل شاهزاده پرویز بصوب اله باس و محال جاگیر خویش دستوری یافته عنان معاونت معطوف داشتند در اوراق سابق از کیفیت حال گسائین اچهدروپ که در اوجین گوشه انزوا اختیار کرده بود مرقوم گشته درینولا باز از اوجین بمتهره که از اعظم معابد هندو است نقل مکان نموده بر کنار دریای جمنا بآنمین دین خویش یزدان پرستی می نمود حضرت شاهنشاهی ظلمتکده او را بطور قدم سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمان مستند در خلوت صحبت مستوفی داشتند چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و خان اعظم از جانب او بسیمار نگرانی خاطر داشت بتفرس دریافت که سخن اچهدروپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد باوجود تعصب دیدداری که سرشت او بدان مجبول بود بی اختیار تنها از خویش و بهگانه نژد او رفته در باب خلاصی خسرو بخصوع و زاری التماس نمود بار دیگر که حضرت شاهنشاهی بملاقات او شتافتند بجهت خلاصی خسرو حرفهای متحققانه معروضداشت و دل آنحضرت را بروجهی برو مهربان ساخت که مجددا نقوش جرائم آن بیدانش کوتاه اندیش بزالل عفو شست و شو یافت و به آبهای رحمت غبار خجالت و زلات از ناصیه احوال او زدوده

از قیام بر آوردند و حکم شد که بکورش می آمده باشد روز مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دارالخلافه دهلې بورود موکب اقبال آراستگی پذیرفت بیست و یکم آذر ماه پرگنه کرانه که وطن مقربخان است معسکر دولت گردید بی اغراق جائی است خوش آب و هوای زمیانش بغایت قابل مقربخان باغ عالی ساخته انبه که درباغ او میشود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد از دکن و گجرات و ملکهای دور دست هر جا که تعریف انبه شنیده تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنچه دیوار پخته بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگمه زمین است خیابانها را فرش بسته و درمیان باغ حوضی ساخته طول دویست و بیست ذرعه و عرض دویست ذرعه درمیان حوض صفه ماهتابی بیست و دو ذرعه مربع ساخته و از درختهای گرم سیری و سرد سوری اکثر درین باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قد باندام دارد روز مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون درمشکوی اقبال شاهزاده گیتی ستان شاهجهان گرامی نرزدی قدم بعرضه وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده بالتماس بضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات پرداختند و حضرت شاهنشاهی بمنزل ایشان تشریف بردند و شاهجهان سعادت پذیر گشته پیش کش عالی کشیدند از اقسام نفایس و نوادر آنچه پسند افتاد یک لک و سی هزار روپیه قیمت شد و چهل

هزار روپيه بوالده های خود گذرانیدند \* (و. بر لب آب بيهه جشن وزن بادشاهزاده بلند اقبال آراستگی یافت) و راجه بکرماجیت که قلعه کانگره را محاصره داشت بجهت مرض بعضی مقاصد بدرگاه آمد دولت زمین بوس دریافتت فرق عزت بر افراخت و چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست میرفت حضرت جهانبانی گیتی ستانی را بدیدن عمارت لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب خاصه سرافرازی یافته بمحاصره قلعه کانگره عنان مراجعت معطوف داشت دویم بهمن ماه باغ کلانور بورود موکب مسعود آراستگی یافت درین گل زمین حضرت آشیانی انارالله برهانه بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه سوم ماه مذکور خانعالم که نزد شاه عباس بایلچی گری رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت و معروفداشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از التفاتی که شاه بخانعالم داشت اگر بشرح و بسط رقمزده کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان صفحه هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود و همواره در معاووات خان جهان خطاب میفرمودند و زمانی از خدمت خود جدا نمیداشتند و بحسب اتفاق اگر روزی

یا شبی بضرورت در کلبه خویش خواستی بسر برد بی تکلفانه بمنزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایه برتر می نهادند و نفس الامر آنکه خان عالم اینخدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزیده شاه خود بمشایعت آمده عذرها خواستند از نفایس و نوادر که خانعالم آورده و بهترین تحفه های او توان گفت مجلس تصویر جنگ صاحب قران گیتی ستانست با تقمش خان شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که دران جنگ بسعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده در زیر هر صورت نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور نام خود را خلیل میرزا شاه رخی نوشته کارش بغایت پخته و عالیست بقلم استاد بهزان مناسبت و مشابهت تام دارد اگر نام مصور نوشته نبودی گمان میشد که کار بهزاد باشد و چون بتعسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او مشق کرده - و درین تاریخ طالبای آملی بخطاب ملک الشعرائی خلعت امتیاز پوشید این چند بیت ازو است \* بیت \*

زغارت چمننت بر بهار منتهاست  
که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

\* فرد \*

لب از گفتن چنان بستم که گوئی  
دهان بر چهره زخمی بود به شد

\* فرد \*

دو لب دارم یکی در می پرستی \* دیگر در عذر خواهیهای مستی  
مقارن ایلتعال حسینی پسر سلطان قوام رباعی گذرانید

\* رباعی \*

گردی که ترا ز طرف دامن ریزد \* آب از رخ سرمه سلیمان ریزد  
گر خاک درت بامتجان بفشارند \* از وی عرق جبین شاهان ریزد  
در یلوقت راقم اقبال نامه رباعی بابا طالب اصفهانی را که  
از آن جنس سخن بود معروضداشت بغایت خوش آمد و  
آن حضرت بخط خاص در بیاض خود ثبت فرمودند \* رباعی \*

زهرم بفراق خود چشانی که چه شد

خونریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل از آنکه تیغ هجر تو چه کرد

خاکم به فشار تابدانی که چه شد

بابا طالب در علفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از  
اصفهان بر آمده بسیر و سیاحی گذرش بکشمیر افتاد و از  
نفاس جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آن ملک شده  
توطن و تاهل اختیار نمود بعد از فتح کشمیر بخدمت  
حضرت عرش آشفانی انار الله برهانه پهوسته در سلک  
بلدهای درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت شاهنشاهی  
که سنین مرش از صد در گذشته بود در گذشت - از غرایب  
آنکه در پرگله دولت آباد دختر باغبانی بنظر در آمد باریش  
و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریش از یک + قبضه

( آن ) وجب

بیشتر و در میان سیئه هم موی انبوه اما پستان ندارد و  
 بچلندی از عورات اشارت شد که در گوشه برده کیشف ستر او  
 نموده حقیقت را معروضدارند مبادا خلثی باشد ظاهر شد  
 که از دیگر عورات یک سرمو تفاوت ندارد و غره اسفندار مذ  
 ماه در پرگنه کرب بلشاط شکار قدرغه توجه فرمودند هفتاد  
 و یک قوج کوهی و سی چکاره شکار شد چون مهابتخان  
 مدتها از دولت حضور محرومی داشت فرمان شده بود که  
 اگر از نسق آن کوهستان خاطر پرداخته باشد جریده آمده  
 ملازمت نماید درین تاریخ باستلام عتبه خلافت فرق عزت  
 بر فراخت خانعالم بمنصب پنجزاری و سه هزار سوار  
 سرفراز شد چهارم اسفندار مذ ماه ظاهر قلعه رهناس مخموم  
 اردوی گبهان پوی گشت عرضداشت دلاور خان حاکم کشمیر  
 نوید بخش فتح کشتوار آمد فرمان مرحمت علوان با  
 خلعت و خنجر مرصع فرستاده محصول یک ساله ولایت  
 مفتوحه بانعام آن پسندیده خدمت عنایت فرمودند  
 چهاردهم ماه مذکور مقام بابا حسن ابدال محل نزول  
 رایات جلال گشت روز مبارک شنبه شانزدهم جشن وزن  
 قدری ترتیب یافت و سال پنججاه و سوم از عمر همایون  
 حضرت شاهنشاهی بمبارکی آغاز شد چون درین راه کوه و  
 کتل و نشیب و فراز بسیار بود بیک دفعه عبور لشکر  
 ملصور متعذر نمود مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر  
 حضرات عالیهات روزی چند توقف فرموده بآسودگی قطع  
 مسافت نمایند و اعتماد الدوله الخاقانی و صادق خان

بخشی و ارادتخان مهر سامان با صدها بهوتات و کارخانجات  
 بهرور عبور نمایند و مهرزا، دستم و خان اعظم و  
 جمعی از بلدها برای پونج دستوری یافتند و موکب اقبال  
 جریده با چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمودند  
 درین تاریخ خبر فوت رانا امر سلگه رسید حکم شد که  
 راجه کشلداس فرمان مرحمت عنوان با خطاب رانائی و  
 خلعت و اسپ و فیل بجهت کنور کرن برده مراسم تعزیت  
 بتقدیم رساند بیست و یکم ماه مذکور در موضع پکلی  
 (مالکلی) نزول موکب اقبال اتفاق افتاد و مهابتخان را  
 بعدایت خلعت و پوستین و اسپ و فیل سرفراز ساخته  
 بخدمت بنگش رخصت فرمودند درین منزل گلی بنظر  
 در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین  
 برنگ گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو بلکه ازان سهر  
 تر گویا چندین گل خطمی را تلگ بیکدیگر دسته بسته اند  
 درختش از درخت زرد آلو کلان تر میشود و گلپایش  
 سراپای درخت را فرو میگیرد برگ گلش اندکی ترشی  
 دارد درین دامن کوه بلفش خودرو بسهار است در غایت  
 خوشبوئی و رنگش از بلفش باغی که ترست شب بیست و  
 دوم باران شد و هلكام سحر برف بارید چون اکثر راه اجنه  
 بود و از باران لغزیدگی بهم رسانید چارواهای لاغر هرچا که  
 افتاد بر نخاست بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار  
 بادشاهی تصدق شد از امرای بضبط درنیامد بجهت باران و  
 سرما دو روز مقام فرمودند در بیست و سوم سلطان حسین



زمیندار پکلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل  
 درخت شفتالو و زرد آلو صحرا صحرا شکوفه کرده سرایا  
 در گرفته بود درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره  
 می ساخت ولایت پکلی سی و پنج کروه در طول و بهست  
 و پنج کروه در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر و  
 بر سمت مغرب آتک بنارس در جانب شمال کوه کلور و  
 بطرف جنوب کوه پونچ و مضافات کشمیر ست در زمانی  
 که صاحب قران گیتی ستان فتح هندوستان نموده  
 بدارالملک توران عدنان اقبال معطوف داشته اند این طایفه  
 را که ملازم رگاب نصرت قباب بودند درینصددود بیورت  
 مرحمت نموده گذاشته اند میگوید که ذات ما قارلغ است  
 اما مشخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر ایلیها که بوده  
 و چه نام داشته الحال خود لاهوری مشخص (مخص) اند  
 و بزبان چنان متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین  
 تمهاس باید کرد در زمان حضرت عرش آشیانی شاهرخ نامی  
 زمیندار دهمتور بود درین تاریخ بهادر نام پسر اوست  
 اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند دارند لیکن نزاعی که  
 لارمه زمینداری است پهوسته بر سرحد حدود می دارند و  
 ایلیها پیوسته دولتخواه آمده اند چون بعرض رسید که  
 چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و قلعه که باردوی ظفر  
 قرین کفایت کند سامان نمیشود حکم شد که پیشخانگه  
 مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراهِ گرفته  
 فغان را تخفیف دهند و سه چهار روزه آزوقه برگیرند

خواجه ابوالحسن مهر بخشی با سائر مردم چند منزل  
 عقب می آمده باشد بهست و یکم از پل رود خانه  
 نهن سکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه و ازوه که  
 مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است بر آمده درین  
 منزل دو شاخ شده مهروود متصدیان پیشخانه عالی بهجت  
 عبور لشکر منصور دو پل مرتب ساخته بودند یکی در طول  
 هجده ذرع و دوم چهارده ذرع و در عرض هر کدام پنج  
 ذرع و طریقی ساختن پل آنکه درختهای کلان از تاز بر روی  
 آب می اندازند و هر دو سر آنرا بستگ بست استحکام  
 میدهند و تخته چوبهای سطح بر روی آن انداخته بمیخ و  
 طنابهای قوی مضبوط میسازند و باندک مرمتی سالها  
 برجاست فهلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل  
 عبور نمودند روز مبارک شبیه بهست و سوم (نهم) بر کنار  
 رود خانه کشن گلگا منزل شد دو روز قبل ازین حکم شده  
 بود که راقم اقبالنامه بیشتر شتافته سر زمینی که ارتفاع  
 و امتیازی داشته باشد بجهت جشن نوروز اختیار نماید  
 اتفاقا در انطرف رود خانه مذکور یشته واقع بود مشرف  
 بر آب سبز و خرم و بر فراز آن سطحی پنجده ذرع در پنجده  
 ذرع که گوئی کار فرمایان قضا و قدر بجهت چنین روزی  
 مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز بر فراز آن  
 آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی بمبارکی و  
 فرخی تشریف ارزانی فرمودند مورد تحسین و آفرین  
 گشت \*

## آغاز سال پانزدهم از جلوس اقدس

روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الاخر سنه هزار و بیست و نه هجری تحویل نهر اعظم بشف خانۀ حمل اتفاق افتاد و بر لب رود خانۀ کشن گلکا جشن جهان افروز آراستگی یافت و سال پانزدهم از جلوس حضرت شامشاهی بمبارکی و فرخی آغاز شد ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار دریای بهت است و دو جانب کوه بلند دارد و از میان دره آب در غایت تلدی پر جوش و خروش میگردد هر چند قهیل کلان باشد نمیتواند پای خود را قائم ساخت چون این کوتلها را بغایت تنگ و تدد و دشوار نشان میدادند و از هجوم مردم عبور بصعوبت و زحمت میسر میشد باکمترین بلدها حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از آصفخان و چلندی از خدمتگاران ضروری هیچ متلفسی را نگذارد که در رکاب سعادت کوچ کند حتی خسرو و خانجهان و خانعالم و دیگر بلدها و اردو را یکمنزل در قفای ما می آورده باشد قضا را خیمه و بلگه این فقیر را پیش از حکم روانۀ منزل ساخته بودند در ساعت مردم خود نوشتم که در باب من چنین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمائید مردم فقیر این خبر را دریای کوتل بهلیاس شلمیده همانجا پیشخانه را استاده ساختند از تاییدات طالع این نیازمند آنکه چون موکب اقبال قریب منزل حقیر رسید برف و باران و رعد

و صاعقه شد و حضرت شاهنشاهی با اهل حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم و سائر بیگمان و خواصان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای چند دیگری در آن نزدیکی بار نداشت از شدت برف و باران و صدای رعد مزاج اقدس منغص و مشوش گردید هنوز یک مهدهان طی نشده بود که دایره فقیر نمایان گشت ظهور این موهبت را از اتفاقات غیبی شمرده با حضرات عالیجات در منزل این فدوی فرود آمده از آشوب برف و باد محفوظ گشتند از وفور مرحمت و ذره پروری حکم طلب کهترین شد و از استماع این نوید جان بخش سر از پا نشاخته در عرض دو ساعت خود را باستلام عتبه خلافت سر بلند ساخت و بزبان حال این بهت می خواند \* بهت \*

آمد خیالت نیم شب جان دادم و گشتم خجبل  
خجبلت بود درویش را مهمان چوبیگه در رسد

آنچه در بساط بود از نقد و جلدس و صامت و ناطق بتفصیل برسم پیشکش و پا انداز معروضداشت همه را باین فلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم همت ما چه نماید جواهر اخلاص را به بهای گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تاییدات طالع اوست که مثل من بادشاهی با اهل حرم خود یکشنبه روز در خانه او براحت و آسودگی بسر برد و او را در امثال و اقربان بلکه اهل جهان چنین سرفرازی روزی شود و نیز از تاییدات غیبی آنکه خیمهای متعدد و فروش و جامه خواب و مسالح باورچیخانه

و اسباب و آلات ضروری آنچه سرکار اهل دولت را در خورد باشد تمام رسیده بود حاجت بعاریت طلبی نشد و چندان شهان کشیده که بخادمان حرم سرای عزت و بندهایی که در رگاب دولت سعادت پذیر بودند کفایت کرد روز سه شنبه پنجم ماه در موضع کهنائی نزول موکب منصور اتفاق افتاد و سر و پای که پوشیده بودند بکمترین بندها مرحمت فرمودند و ملبس این فدوی از اصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار حکم شد درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم خان میرزا در آب بهت قریق بحر فنا گشته و تفصیل این اجمال آنکه او یک منزل عقب می آمد در مستی جوانی و نشئه شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غسل کلد با آنکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بعدی سرد بود که پای در آوردن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردمش مانع می آیند و می گویند که درین قسم هوای سرد بی ضرور در چنین دریای زخار خونخوار که فیل مست را می غلطاند در آمدن از آنین حرم و احتیاط بسیار دور است بحرف آنها مقید نمی شود و از آشوب مستی و فرور جوانی با اعتماد شناوری خود با یک نفر خدمتیه و یک کشتی گهر که آنها نیز در فن آب بازی بی نظیر بودند بر فراز سنگی که بر لب آب بود بر آمده خود را بدیان دریا می اندازد و بجزره افتادن از تلاطم امواج نمیتواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداختن همان بود رفتن همان سهراب خان

با خدمتیه رخت حیات بسیل فنا در داد کشتی گهر  
 بهزار جان کندن کشتی وجود خود را بساحل سلامت رسانید  
 مهرزا دستم را غریب تعلقی و عجیب محبتی باین پسر بود  
 و در راه یونج از استماع این خبر جانکاه دل خراش جامه  
 شکیبائی چاک زده بی تابي و اضطراب بسیار ظاهر میسازد  
 و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا برهنه  
 متوجه ملازمت میگردد \* (و از سوز و گداز مادرش چه نویسد)  
 اگرچه مهرزا دیگر فرزندان هم دارد لیکن پیوند دل باین  
 فرزند داشت سلس بیست و پنج بود در بندوق اندازی  
 شاگرد رشید پدرش بود سواری فیل را خوب میدانست  
 یورش گجرات اکثر اوقات حکم میشد که در پیش فیل  
 خاصه بادشاهی سوار شد و در سپاهگری بغایت چسپان  
 بود چون از کوتلها گذشته در موضع نیسار † (بلتار) منزل  
 شد صحرا صحرا و چمن چمن شکوفه و انواع ریاحین از  
 نرگس و بلنفسه و ارغوان زرد و گلهای غریب که مخصوص  
 این ملک است بلنظر در آمد درین منزلها آبشاری بر سر راه  
 واقع است بغایت عالی از جای بلند میریزد و نمود خوشی  
 دارد درین راه اگرچه آبشار بسیار بلنظر در آمد لیکن این  
 آبشاری ممتاز و مستثنی است روز دیگر بهاره موله منزل  
 شد باره موله از قصبهای مقرر کتمیر است برب آب بهت  
 واقع شده جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده

مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته آسوده و مرفه‌الحوال  
روزگار بسر می‌برند پیش از ورود موکب مسعود بجهت  
سواری اکثری از بلدها کشتیها آراسته درین مقام مهیا داشته  
بودند چون ساعت در آمدن شهر بغایت نزدیک بود  
فی‌الغور در خدمت آنحضرت بر کشتیها نشسته متوجه شهر  
شدند درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده  
باستلام متبیه خلافت سعادت اندوخت و بعواطف روز افزون  
شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص  
یانت‌الحق این خدمت را پسندیده بتمقدیم رسانید از شهر  
کشمیر تا معدوره کشتوار شصت کروه مسافت پیسوده اند  
تفصیل فتح کشتوار آنکه دهم شهر یور ماه الهی سنه  
چهارده جلوس دلاور خان با ده هزار نفر سوار و پیاده جنگی  
عزیمت دتم کشتوار پیش نهاد همت ساخت و حسن نام  
پسر خود را هبا کرد علی میر بصر بمحافظت شهر و حراست  
سرحدها مقرر داشت و چون لوهر چک و آبیجه چک بدموی  
وراثت کشمیر در کشتوار و آن نواحی سرگذشته بادیه  
ضلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خود را  
با چبعی در مقام دیسو که متصل بکوتل پنجال (پهر  
پنجال) واقع است بجهت احتیاط گذاشت و از منزل  
مذکور تقسیم افواج نموده خود با فوجی برای سنگی یور  
شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و

علی ملک کشمیری و جمعی از بلدهای جهانگیری برآه آهن تعین فرموده جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب به دروازی فوج خود مقرر کرد و همچنین دو فوجی دیگر بر دست راست و چپ خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسپ نبود چلد اسپ بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل باز گردانیده بکشمیر فرستاد و جوانان کار طلب که خدمت بهمان جان بسته پیاده بر فراز کوه بر آمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران بد سر انجام منزل بمنزل جنگ کلان تا نکوت که یکی از متحکهای غنیم بود شتافتند و در آنجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف تعین شده بودند باهم پیوستند مخالفان برگشته روزگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان نثار راه کوه و کوتل دشوار و نشیب و فراز بسیار بجای مردی و همت پیموده تا دریای مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ایبه چک برگشته بخت با بسهاری از اهل ایدار بقتل رسیده و از کشته شدن ایبه چک راجه بیدست و بعدل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندر کوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از بهادران نیز جلو خواستند که از پل بگذرند بر سر پل جنگ عظیم واقع شد و چندی از جوانان بشهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبانروزی بلدهای درگاه سعی در گذشتن آب داشتند و



کافران تهره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقاتله تقصیر نمی‌کردند تا آنکه دلاور خان از استحکام تهنجیات و سرانجام آرزو که خاطر جمع نموده بلشکر فهروزی اثر پیوست راجه از حمله سازی و روپاه بازی و کلاهی خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش لائق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون گردد و بجم و هراس از خاطر من زائل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه رفته آستان بوس میلنایم دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش نکرده نقد فرصت از دست نداد و فرستاده‌های راجه را بی نیل مقصود رخصت فرموده در گذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان ببحر شجاعت و جلالت بالای آب رفته بشنا ازان دریایی زخار خونخوار عبور نمود و بامخالفان بجنگ سخت در پیوست و بندهای جان نثار از اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون آنها تاب مقاومت در خود نیافتند تخت یل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بندهای نصرت ترین باز یل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانهدند دلاورخان در بهندر کوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریایی چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است در تهر انداز مسافت بوده باشد و درکنار آب چناب کوههوست رفیع و عبور ازان آب بدشواری میسر میشود بجهت آمد و رفت پیادها طنابهای سطیر تعبیه نموده درمیان دو طناب چوبهایی

مقدار یک بدست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر  
طناب را بر قلعه کوه و سر دیگر را بر آنطرف آب مضبوط  
میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر تعبیه  
مینمایند که پیادهای پای خود را بران چوبها نهاده بهر دو  
دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب مهرفته باشند  
تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم په  
گویند و هرچا مطنه بستن زم په داشتند به بلندتچی و  
تیر انداز و مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند  
دلاور خان جالها ساخته شمی هشتاد نفر از جوانان دلیر  
کار طلب بر جالها نشانده میخواست است که از آب بگذرانند  
چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله بسیل  
فتا رفت شصت و هشت نفر ازان جوانان غریقی بصر عدم  
شده آبروی شهادت یافتند و ده نفر ازان جوانان بدستگیری  
شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دوکس بران  
طرف آب افتاده در چنگ ارباب ضلالت اسیر گشتند القصة  
دلاورخان تا چهار ماه و ده روز در بهندر کوت پای هست  
افشوده سعی در گذشتن آب داشت و تیر تدبیر بر هدف  
مراد نمیرسید تا آنکه زمهنداری رهبری نموده از جانی که  
مخالفان را گمان گذشتن نبود زم په بسته و در دل شب  
جلال پسر دلاور خان با چندی از بلدهای درگاه و جمعی از  
افغانان قریب بدویست نفر ازان راه سلامت گذشته هنگام  
سحر بیخبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه  
ساختند چندی که برگرد و بعض راجه بودند درمیان

خواب و بیداری سراسیمه بر آمده اکثری علف تیغ خون  
 آشام گشتند و بقیه سیف جان بتمگ پا ازان ورطه بلا  
 بر آوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست  
 که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد بر آورده که  
 من راجه ام مرا زنده نزد دلاور خان بفرید مردم بر سر او  
 هجوم آورده دستگیر ساختند و بعد از گرفتار شدن راجه  
 از مدسوبان او هرکس هر جا که بود خود را بگوشه کشید  
 دلاور خان از شنیدن این مژده فتح و فیروزی سجدهات شکر  
 آلهی بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب گذشته بمعدل  
 که حاکم نشین آن ملک است در آمد از کنار آب تا آنجا  
 سه کروه مسافت بوده باشد \* (دختر سلگرام راجه جهو و  
 دختر سورجمل پسر راجه باسو درخانه او بود از دختر  
 سلگرام فرزندان دارد) پیش از آنکه فتح شود راجه عیال  
 خود را از روی احتیاط به پناه راجه جسوال و دیگر زمینداران  
 فرستاده بود چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان  
 حسب الحکم راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس  
 گشت و نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بخواست  
 آنملک گذاشت-مجمعی از خصوصیات کشتوار آنکه در  
 کشتوار (گندم و جو و عدس و ماش اوزان و فراوان  
 می شود بخلاف کشمیر شالی کمتر دارد) و زعفرانش از  
 زعفران کشمیر بهتر است و قریب بصد دست از باز و چره

گرفته میشود نارنج و ترنج و هندوانه فرد اعلا بهم می‌رسد خربزه اش از عالم خربزه کشمیر است و دیگر میوه‌ها از انگور و شفتالو و زردآلو و امرود ترش و زبون می باشد اگر تربیت کنند ممکن که خوب شود \* ( ستمسی نام زریست مسکوک که از حکام کشمیر مانده و یک نهم آنرا بیک روپیه میگیرند در سودا و معامله پانزده ستمسی را که ده روپیه باشد مهر پادشاهی حساب میکنند دو سهر هندوستان را یکمن اعتبار کرده اند و رسم نیست که راجه از محصول زراعت خراجی بگیرد بر سر خانه در سالی شش ستمسی که چهار روپیه باشد میگیرد و زعفران را در کل بعلوفه راجپوتان و هفتصد نفر توپچی که از قدیم نوکر اند تلخواه نموده و غایه در وقت زعفران از خریدار بر سر منی که عبارت از دو سهر باشد چهار روپیه میگیرد کلمه حاصل راجه جزیه است که باندک تقصیری مبلغ کلی ستاند ) بیه جهت یک لک روپیه تخمیناً حاصل خاصه او باشد در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود اسپ در میان آنها کم است قریب پنجاه اسپ از راجه و عده‌های او بوده باشد محصول یکساله که در وجه انعام دلاور خان مرحمت شد از روی تخمین جاگیر هزاره ذات و هزار سوار ضابطه جهانگیری بوده باشد † ( چون دیوانیان عظام نسق بسته بجایگردد تلخواه نمایند

( \* ن ) بیه نسخه ( † ن ) بیه نسخه

حقیقت قرار واقع ظاهر خواهد شد که چه مقدار جا است) روز دوشنبه یازدهم بعد از دوپهر و چهار گهزی روز بمبارکی و فرخی در عمارتی که مجدداً برکنار تالذل احداث یافته ورود موکب مسعود اتفاق افتاد بتکم حضرت عرش آشیانی از سلگ و آهک قلعه در نهایت استحکام اساس یافته غایه هلوز نا تمام است یک ضلع آن مانده امید که بعد ازین باندک مدت بانجام رسد-روز سه شنبه دوازدهم دلاورخان حسبالحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوس نمود خالی از وجاهت نیست لباسش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندی هر دو میداند بخلاف دیگر زمینداران اینتهدود فی الجمله شهری ظاهر شد حکم فرمودند که باوجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از قید حبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین آسوده و فارغ پال روزگار بسر خواهد برد و الا در یکی از قلاع هندوستان بتحبس مغلذ گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عمال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مرحمت آنحضرتم بهره چه حکم شود - اکنون مجملی از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر مرقوم میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه از قدیم این ملک در تصرف راجها بوده و مدت حکومت آنها چهار هزار سال است و کیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ راجه ترنگ که بتکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندیو بفارسی

ترجمه شده است بتفصیل مرقوم است و در تاریخ سنه هفتصد و دوازده هجری بلور اسلام رونق و بها پذیرفته و سی و دو نفر از اهل اسلام مدت دو بیست و هشتاد و دو سال حکومت آنملک داشته اند تا آنکه بتاریخ نهصد و نود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح فرمودند از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت ابد ترین است ملک کشمیر در طول از کتل پهلویاس تا قلبر دیر پلجاء و شش کروة جهانگیری است و در عرض از بیست و هفت کروة زیاده نیست و از ده کم نی شهبخ ابوالفضل در اکبر نامه بتضمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا قلبر دیر یکصد و بیست کروة است و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده نی حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کار دان مقرر فرمودند که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود و چون قرار داد است که حد هر ملکی تا جائی ست که مردم بوزبان آنملک متکلم باشند بنا بر آن از پهلویاس که یازده کروة آنطرف کشن گنگ است سرحد کشمیر مقرر شد و باین حساب پلجاء و شش کروة بر آمد و دو عرض دو کروة بیش تفاوت ظاهر نگشت و گروهی که درین دولت معمول است موافق بضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر گروهی پلجهاز ذرع است و یک ذرع حال دو ذرع شرعی میشود هر جا کروة یا گز مذکور میگردد مراد از آن کروة و گز

معمول حال است نام شهر سری نگر است و دریای بهت  
از میان معموره میگذرد و سر چشمه آنرا ویرناک نامند از  
شهر چهار ده کروه بر سمت جنوب واقع است و بتکم حضرت  
شاهنشاهی بر سر آن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و  
در میان شهر چهار پل از سنگ و چوب در نهایت استحکام  
بسته شده که مردم از روی آن تردد میکنند و پل را  
باصطلاح آنملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت  
علی از آثار سلطان سکندر و در هفت صد و نود و پنج  
اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین  
تعمیر نموده و هنوز باتمام نرسیده بود که قصر حیات  
او از پا افتاده و در نهد و نه ابراهیم ماکری وزیر  
سلطان حسین حسن انجام و آراستگی بخشوده و ازان  
تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجاست  
از محراب تا دیوار شرقی یکصد و چهل و پنج ذرعه و  
عرض یکصد و چهل و چهار ذرعه است مشتمل بر چهار طاق  
و بر اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نقاری کرده  
الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی  
هندانی روزی چند درین شهر بوده اند خانقاهی از ایشان  
یادگار است و متصل شهر دو کول بزرگ است که همه سال  
پر آب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت  
مردم و نقل و تحویل غله و هیمة برکشتی است در شهر و  
پرگنات پنج هزار و هفت صد کشتی و هفت هزار و چهار  
صد ملاح بشمار آمده ولایت کشمیر مشتمل بر سی و هشت

پرگله است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را  
 مزاج گویند و پایان آب را کمزاج نامند ضبط زمین و داد  
 و ستد زر و سخم درین ملک رسم نیست مگر جزوی از سایر  
 جهات و نقد و جنس را بخروار شالی حساب کنند هر  
 خرواری سه من و هشت آثار بوزن حال است کشمیریان  
 دو سیر را یکمن اعتبار کرده اند و چهار من را که هشت  
 آثار باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سی لک و شصت  
 و سه هزار و پنجصد خروار و یازده ترک است که بحساب  
 نقدی هفت کرور و چهل و شش لک و هفتاد هزار و چهار  
 صد دام می شود و بضابطه حال جای هشت هزار پانصد سوار  
 است راه آمد و رفت کشمیر متعدد است و بهترین راهها  
 بهلیبر و پکلی و دمتوز است اگرچه راه بهلیبر نزدیک تر  
 است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد  
 ملخص در راه پکلی است و دیگر راهها دران موسم از برف  
 مالا مال می باشد اگر بتعریف و توصیف کشمیر پردازد  
 دفترها باید نوشت ناگزیر بر سهیل ایجاز و اختصار از  
 اوضاع و اطوار و خصوصیات آن رقمزده کلک بیان میگرد  
 کشمیر باغیست همیشه بهار و قلعه ایست آهلین حصار  
 پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان را خلوتکده  
 ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح  
 و بیان افزون آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب  
 و شمار بیرون چند آنکه نظر کار کند سیوه است و آب روان  
 و گل سرخ و بلغشه و نرگس خودرو صحرا صحرا و انواع



گلها و اقسام ریاحین ازان بیشتر که بشمار در آید در بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شکوفه مالا مال در و دیوار و صحن و بام خانها از مشعل لاله بزم افروز چلکها مسطح و سه برکهای مروح را چه گوید \* مثلوی \*

شده جلوه گر نازنیدان باغ \* رخ افروخته هر یکی چون چراغ شده مشکبو غلچه در زیر پوست

چوتعویند مشکین بیازوی دوست

غزل خوانی بلبل صبح خیز \* تمنای می خوارگان کرده تیز بهر چشمه منقار بط آبگیر \* چو مقرض ز زمین بقطع حریر بساط از گل و سبزه گلشن شده \* چراغ گل از باد روشن شده بشفشه سر زلف را خم زده \* گره در دل غلچه محکم زده بهترین اقسام شکوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای شکوفه در غره اسفندار مذ ماه مهشود و در ملک کشمیر اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم شهر مذکور و انجام شکوفه تا آغاز یاسمن کیود پیوسته است عمارات کشمیر همه از چوب است دو آشیانه سه آشیانه و چهار آشیانه می سازند بامش خاکپوش کرده پیماز لاله چوغاشی می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شکفتد و بغایت خوشنما است و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است امسال در باغچه دولتخانه و بام و مسجد جامع لاله بغایت خوب شکفته بود یاسمن کیود در باغات فراوانست و یاسمن سفید که اهل هند چندبلی گویند بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صدلی رنگست آن نیز در نهایت خوشبوئی

و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چلد قسم بنظر در آمد غایه یکی بسیار خوشبو است دیگر گلی است صندلی رنگ و بویش در غایت نژاکت و لطافت از عالم گل سرخ و بته اش نیز بگل سرخ مشابه و گل سوسن دو قسم میشود آنچه در باغات است بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرائی اگرچه کم رنگ تر است غایه خوشبو است گل جعفری کلان و خوب میشود تنه اش از قامت آدمی میگذرد لیکن در بعضی سال وقتی که بکمال رسید و گل کون گرمی پیدا میشود و برگش پرده از عالم عکبوت می تند و ضائع میشود و تنه اش را خشک میکند و امسال چنین شد و گلهائی که در ایلاقات کشمیر بنظر در آمده از حساب و شمار بیرونست آنچه نادرالعصری استاد ملصور نقاش شبیه کشیده از یکصد گل متجاوز است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی شاه آلو مطلقا نبوده محمد قلی افشار از کابل آورده پیوند کرد تا حال دوازده درخت بهار آمده زرد آلودی پیونددی نیز درخت چلد معدود بود مشار الیه پیوند را درینملک شائع ساخت و الحال فراوانست و \* (الحق زرد آلودی کشمیر خوب میشود در باغ شهر آرای کابل درختی بود میزازئی نام که بهتر ازان در کابل خورده نشده بود و در کشمیر چلد درخت مثل آن در باغهای بادشاهی هست) ناشیاتی فرد اعلا میشود از کابل و بدخشان

بهتر نزدیک بناشپاتی سرقلند است سیمب کشمیر بتخوبی مشهور است و امروز وسطی میشود و انگورش فراوانست و اکثر ترش و زبون میشود انارش آنقدرها نیست تربز فرد اعلا بهم رسد و خربزه بغایت نازک و شیرین و شکننده میشود لیکن اکثر آنست که چون بسفنجگی رسید گرمی درمیانش بهم میرسد و ضائع میسازد و اگر اجهانا از آسبب گرم محفوظ ماند بغایت لطیف میشود و شاه توت نمی شود و توت سائر صحرا صحراست و از پای هر درخت توت تاک انگوری بالا رفته فایه توتش قابل خوردن نیست مگر درخت چلد که در باغها پیوند کرده باشند برگ توت بجهت گرم پخته بکار میروند و تخم پخته از گلگت و تیت می آورند شراب و سرکه فراوان میشود اما شرابش اکثر ترش و زبون و بزبان کشمیر مس گویند بعد از آنکه کاسها ازان در کشتد بقدر سرگرمی بهم رسد و از سرکه اقسام آچار میسازند و چون سیر در کشمیر خوب میشود بهترین آچارش آچار سیر است و انواع حبوبات دارد بغیر از نخود اگر نخود بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال سوم بمشگک مشتبه میگردد و برنج از همه بیشتر لیکن که سه حصه برنج و یک حصه سائر حبوبات باشد مدار خورش اهل کشمیر بر برنج است و بغایت زبون میشود خشکه نرم می پزند و می گذارند که سرد شود بعد ازان میخورند و انرا بهتره میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه مردم کم بضاعت حصه ازان بهتره شب

نگاهدارند روز دیگر میخورند نمک از هندوستان می آرند و در بهتکه نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب میجووشانند و اندک نمکی بجهت تغیر ذایقه دران می اندازند و جمعی که خواهند تلعم کنند دران سبزی اندک روغن چار مغز می اندازند و روغن چار مغز زود تلخ و بد طعم میشود بلکه روغن گاو نیز مگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در طعام اندازند و آنرا سدا پاک نامند بزبان کشیری و چون هوا سرد و نملک است بمنجرد آنکه سه چهار روز بماند متغیر میگردد و گاو میش نمیشد و گاو نیز زبون و خرد میشود گندمش ریژه و کم مغزست نان خوردن رسم نیست و گوسفدن بی دنیه می باشد از عالم کدی هندوستان آنرا هلدو میگویند گوشتش خالی از نژاکت و راست مزگی نیست مرغ و قاز و مرغابی سونه و غیره فراوان میباشد ماهی همه قسم پولک دار و بی پولک می شود اما بغایت زبون و بی مزه مایوسات از یشمینه متعارفست مرد و زن کوزه یشمین می پوشتند و آنرا پتو میگویند فرضاً اگر کوزه پتو نباشد اعتقاد شان آنکه البته هوا تصرف میکند بلکه هضم طعام بی این ممکن نیست شال کشیری را که حضرت مرش آشیانی پرم نرم نام فرموده اند از فرط اشتها حاجت بتعریف نیست قسم دیگر تهرمه است از شال جسیم تر و موچدار و ملایم میباشد و دیگر درمه است از عالم خرسک بر روی فرش می افکنند غیر شال دیگر اقسام یشمینه در تبت بهتر میشود با آنکه یشم شال را از تبت می آرند

در آنجا بعمل نمیتوانند آورد پشم شال از بزی بهم میسرند که مخصوص در تبت و خراسان است و در کشمیر از پشم شال پتو هم می بافند و دو شال را باهم رفو کرده از عالم سقرلات می مالند بجهت لباس بارانی بد نیست مردم کشمیر سر میتراشند و دستار گرد می بندند و عورت عوام را لباس پاکوزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرته پتو سه سال چهار سال بکار میروند و ناشسته از خانه بافنده آورده کرته می دوزند و تا یاره شدن بآب نمیرسد ازار پوشیدن عیب است کرته دراز و فراخ تا سر و پا افتاده می پوشند و کمر می بندند با آنکه اکثری خانه بر لب آب دارند یکقطره آب بطن آنها نمیرسد مجمله ظاهر و باطن اهل کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چرکین و بی صفا است ارباب صنایع در زمان مهرزا حیدر بسهار پیش آمدند موسیقی را رونق افزود کمانچه و قیچر و قانون و چنگ و دف و نی شائع شد در زمان سابق سازی از عالم کمانچه می داشتند و نقشها بزبان کشمیری در مقامات هندی میخواندند و آن هم مختصر در دو سه مقامی بود بلکه اکثر بیگ آهنگ می سرائیدند الحق مهرزا حیدر را در رونق افزائی کشمیر حقوق بسهار است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سوادری مردم آنجا برکوفت بوده اسپ کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراقی و ترکی برسم هدیه و تحفه بجهت حکام آوردندی و کوفت عبارت از یابوئیست چار شانه بزمین نزدیک در سائر

کوهستانات هند نیز فراوان می باشد آنچه در طرف بتگاله  
 میشود انرا تانگهن میگویند اکثر چنکره و شیخ جلو بشود  
 بعد ازان که این گلشن خدا آفرین بتایید دولت و یمن  
 تربیت خانان سکندر آذین رونق جاوید یافت و بسهاری  
 از ایماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده گلهای اسپ  
 عراقی و ترکی حواله نموده که کره بگیرند و سپاهیان از خود  
 نیز بلخها سامان نمودند و در اندک فرصت اسپان نیک  
 بهم رسید چنانچه اسپ کشمیر تا دو بیست و سیصد روپیه بسیار  
 خرید و فروخت شد و احیاناً بهزار روپیه هم رسید مردم  
 اینملک بی خیر آنچه سوداگر و اهل حرفه اند اکثر سخی  
 و سنی اند و سپاهیان شیعه امامی اند و گروهی نوربخشی  
 و طائفه از فقرا می باشد که آنها را ریشی گویند اگرچه  
 علمی و معرفتی ندارند لیکن بی ساختگی و ظاهر آرائی  
 میزیند و هیچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش و پای  
 طلب کوتاه دارند و گوشت نمیخوردند و زن نمیکنند و  
 پیوسته درخت میوه دار در صحرا می نشانند باین جهت  
 که مردم ازان بهره ور شوند و خود ازان تمتع بر نمیگیرند و  
 تربیه ده هزار کس ازین گروه بوده باشد و جمعی از برهمنان  
 اند که از قدیم درین ملک مانده اند و بزبان سایر  
 کشمیریان متکلم ظاهر شان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد  
 لیکن کتابها بزبان سنسکرت دارند و میتوانند آنچه  
 شرایط بت پرستی است بفعل می آرند و سنسکرت  
 زبان نیست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کنند و

بغایت معتبر دارند آثار بتخانهای عالی که پیش از ظهور  
 اسلام اساس یافته بر جاست و عمارتش همه از سنگ و از  
 بنیاد تا سقف سنگهای کلان سی منی و چهل منی تراشیده  
 بر روی یکدیگر نهاده و متصل شهر کوهچقچق ایست که آنرا  
 کوه ماران گویند و هری یریت نیز نامند و بر سمت شرقی  
 آن کول دل واقع است و مسافت دورش شش و نیم کزوه  
 و کسری پیوده شد حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه  
 حکم فرموده بودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک  
 در غایت استحکام اساس نهند و در عهد دولت جهانگیری  
 قریب الاختتام شده چنانچه کوهچقچق مذکور در میان حصار  
 واقع است و دیوار قلعه بر دور آن چسبان گشته و کول  
 مذکور بحصار پیوسته و عمارت دولتخانه مشرف بر آب  
 است و در دولتخانه باقچقچق واقع است با مختصر عمارتی  
 که حضرت عرش آشیانی اکثر در آنجا نشسته اند و چون  
 درین مرتبه سخت بی طراوت و افسرده بلظر اشرف در آمد  
 بر اقم اقبالنامه حکم شد که در ترتیب این عمارت و باقچقچق  
 و تعمیر منازل آن غایت جد و جهد بتقدیم رساند در  
 اندک فرصت بحسن اهتمام این فدوی رونق تازه یافت  
 و در میان باقچقچق صفت عالی سی و دو ذرع مربع مشتمل بر  
 سه طبقه آراسته شد و عمارت را از سر نو تعمیر فرموده  
 بتصویر استادان نادره کار رشک نگار خانه چین ساخت و  
 این باقچقچق را نور افزا نام فرمودند-روز جمعه پانزدهم  
 فروردین ماه دو گاو قطاس از پیشکشهای زمیندار ثبت

بنظر اشرف گذشت و در صورت و ترکیب یگاو میش بیشتر شباهت و مناسبت دارد اعضایش پر پشم است و این لازمه حیوانات سرد سیر است چنانچه بز رمک که از ولایت بکر و کوهستان گرم سیر می آورند بغایت خوش صورت و کم پشم میباشد و آنچه درین کوهستان بهم می رسد بجهت شدت سرما و برف پر موی و بد هیئت است و کشمیریان رنگ را کیل میگویند و هم دریلولا آهویی مشکین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعمها ازان بختند سخت بی مزه و بد طعم ظاهر شد از حیوانات صحرائی گوشت هیچ یک بزبونی و بد طعمی این نیست نافع در تازگی بوئی ندارد بعد از آنکه روزی چند ماند و خشک شد خوشبویی میشود و ماده نافع ندارد و مخصوص نر است دزین دو سه روز اکثر اوقات بر کشتی نشسته از سیر و تماشای شکوفه بهاک و \* (شالامال محظوظ بودند بهاک نام پرگله ایست که بران طرف کول دل واقع است همچنین شالامال نیز متصل آن و جوئی آب خوشی دارد که از کوه آمده بکول دل میریزد بحکم شاهزاده عالم و عالیان شاهجهان اطراف جوی را بسنگ و آهک بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ توان شد و این مقام از سیر گاههایی مقرر کشمیر است-روز یکشنبه هفدهم فریب واقعه روی نمود شاه شجاع



در عمارات دولتیخانه بازی میکرد اتفاقاً در پیچۀ بود بجانب دریا پرده پر روی آن افکنده دروازه را نه بسته بودند شاهزاده بازی کتان بجانب دریچه میروند که تماشا کند بمنجور رسیدن سرنگون بزیب می افتد قضا را پلاسی نه کرده در پائین دیوارها نهاده بود و فراشی متصل آن نشسته سر شاهزاده به پلاس میبرد و پاها بر پشت و دوش فراش خورده بر زمین می افتد با آنکه ارتفاعش هفت ذرعه است چون حمایت ایزد سیمکانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطهٔ حیات میشود عیاذبالله اگر چنین نبودى کار بدشوارى کشیدی در آن وقت رای مان سردار پیادهای خدمتیه در پای جهر و که ایستاده بود فی الفور دویده آن قره‌العینون خلافت را برمی دارد و در آغوش گرفته متوجه بالا میشود در آن حالت همین قدر می پرسند که مرا کجا می بری او عرض میکند بملازمت حضرت دیگر ضعف بر ایشان مستولی میشود و از حرف زدن می مانند درینوقت آنحضرت باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحش سراسیمه از جا جسته بیرون شتافتند و آن نور حدقهٔ خلافت را در آغوش شفقت گرفته زمان مستند متحو این موهبت مجددهٔ الهی بوده سجدهات شکر بتقدیم رسانیدند و گروهها گروه از فقرا و ارباب استحقاق که در شهر و نواحی توطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل بر گرفتند و در واقع طفل چهار ساله از جائی که ده گز شرعی ارتفاع داشته باشد سرنگون بزیب افتد و اصلاً غبار

آسمینی بر اعضایش نه نشینند چای حضرتست - و از غریب آنکه چهار ماه پیش ازین واقعه جوتکرای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طائفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از زایچه طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این سه چهار ماه بر ایشان گرانست و یمن که از جای مرتفعی بزیر افتند و غیر آسویی بردامن حیات شان نه نشایند و چون مکرر احکام او بصحت پیوسته همراه این توهم بیرامون خاطر اشرف میگشت و درین راههای خطرناک و کریوهای دشوار گذار یک چشم زدن ازان نو نهال چمن اقبال غافل نبوده حواس ظاهری و باطنی را وقف محافظت و متعاریت ایشان داشتند تا بکشور نزول اقبال اتفاق افتاد چون این سانحه ناگزیر بوده انکها و دایه‌های ایشان در چنین وقتی غافل شدند و لاله‌الحمده که بخیر گذشت چون از دلاور خان کاکر خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاره ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفرازی یافت و بسران او را نیز بمنصب مناسب امتیاز بخشیدند - روز چهار شنبه بقصد شکار کبک بموضع هچادوره که وطن خودر ملک است سواری شد الحق سر زمین خوش و سیرگه دلکش است آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد و در سر راه درختی است هل تهل نام که چون یکی از شاخهای آنرا گرفته بچینانند

تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است اتفاقاً در دیبه مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم نوع درخت است نه مخصوص یک درخت و در موضع داول پور از شهر دو و نیم کروه بر سمت هندوستان درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاد کس در آن میان راست استاند جانوران پرنده که در کشمیر نیست بدین تفصیل است کلک سارس طاووس چرز لک تفداغ کروانک زرد پلک نقره یا قرم پی بوزه کلک حواصل مکه بغله تاز کویل دراج شاک نوک سرخ سرکه موسیچه هریل دهنگ شکرخواره مهوره مهرلات دهلیس کلچری تهری چون اسامی بعضی ازیلها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمی باشد بهلدوی نوشته شد- و اسامی بهانم که در کشمیر نمیباشد از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیرزرد یوز گرگ گاو میش صحرائی آهوئی سینه چهاره کونه پاچه نیله گاو گورخر خرگوش سیاه گوش گربه صحرائی موشک کربلائی سوسمار خارپشت دزیلولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکرة بصاحب صوبگی تته و به منصب دو هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار سر بلندی یافت و علم نیز ضمیمه سائر مراجع گشت - درین تاریخ از عرائض سپه سالار خانخانان و منتهیان صوبه دکن بمسامع اقبال رسید که علیر سیاه بخت باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت

زشت آن بد اختراست بنیاد کرده و ازینکه موکب منصور  
 بولایت دور دست نهضت فرموده فرصت را مقتدم شمرده  
 عهد و پیمانی که با بندهای درگاه بسته بود شکسته دست  
 تصرف بحدود متعلقه بادشاهی دراز ساخته است ( امید  
 که درین زودی بشامت اعمال ناپسندیده خویش گرفتار  
 آید ) و چون سپه سالار التماس خزانہ نموده بود حکم شد  
 که متصدیان دارالخلافه آگره مبلغ بیست لک روپیه  
 بالشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن اینحال خبر رسید  
 که امرا تہانجات را گذاشته نزد دار ب خان فراہم آمده اند  
 و برگیان بر دور لشکر فوج فوج و جوق جوق در سہر و دور  
 اند و قزاقی می نمایند و خدیج خان در احمد نگر متحصن  
 شده تا حال دو سہ دفعہ بندهای درگاه را با مقہوران سپاہ  
 بخت مبارزت اتفاق افتاد و ہر مرتبہ مخالفان شکست  
 خورده جمعاً را بکشتن دادند در مرتبہ آخر داراب خان  
 جوانان خوش اسبہ ہمراہ گرفته بر بلگاہ مقہوران تاخت و  
 جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده روی  
 بوادی فرار نهادند و بلگاہ آنها بتما راج رفت و لشکر منصور  
 سالما و غانما بار دوم مراجعت نمود لیکن قلیم مداخل  
 رسد غلہ را مسدود دارد و از نا رسیدن غلہ بلشکر ظفر قرین  
 عسرت و گرانی عظیم بہم رسیده و کار بصعوبت کشیده و  
 چاروا زبون شده دولتخواہان کنگاش دران دیدند کہ از

گریوه روهنگره فرود آمده در پایان گهات توقف باید نمود تا بتجاره و رسد غله بسهولت می رسیده باشد و سپاه محنت و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معینا مقهوران شوخی و شلائیمی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرسنگ دیو باعتضاد اقبال بیژوال بمدافعه غلیم همت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده بدست افتاد هرچند خواستند که بر فیمل اندازند پای جهالت افشوده راضی نشد راجه نرسنگ دیو اشارت کرد که سرش را از تن جدا سازند \* (آمد که فلک کینه گذار سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار سائر تبه کاران برگشته بخت نهد - از غرائب وقائع که دریتولا بظهور آمد دعوی عبدالوهاب پسر حکیم علیست جمعی از سادات متوطن لاهور و مستحجوب شدن او از خجالت کذب و تفصیل این مجمل آنکه قاضی و میر عدل بعرض رسانید که حکیم عبدالوهاب جمعی از سادات هشتاد هزار روپیه دعوی میدنماید خطی بمهر قاضی نورالله ظاهر ساخته که پدر من بطریق امانت بسهد ولی پدر اینها سپرده و سادات یکی از آنها را خرچ نمودند او گواه ثالث آورده دعوی خود را به ثبوت شرعی رسانیده باوجود این سادات مذکورند اگر حکم شود حکیم زاده سوگند مصحف خورده حق خود را از ایشان بگیرد

حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شرعی ست بعمل آورند سادات شب بمنزل کمترین آمده اضطراب و بی تابی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهره نداشتند و بر ما ستم میشود و معامله کلبی است ممکن نیست که از عهده وصول آن توانیم بر آمد و بغیر از اینکه کشته شویم نتیجه بران مرتب نخواهد شد این خیر خواه خلق الله روز دیگر بعرض اقدس رسانید که سادات شب بکلیه این فدوی آمده خضوع و خشوع بسیار ظاهر ساختند چون معامله کلبیست هر چند در تحقیق آن بیشتر تامل و تفحص بکار رود و بندهای حقیقت شناس غور فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که مؤتمن الدولة العلیه آصفخان در تحقیق این قضیه نهایت دقت و دور اندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلاً مظنه شک و شبه نماند بمجرد شنیدن اینحرف حکیم زاده را دل از دست افتاد و هر چند آصفخان بطلب او مردم گماشت از آنجا که خائن خائف می باشد خود را ظاهر نساخت و چندی از آشنایان را شفیع انگیزخته حرف آشتی بمیان آورد غرض آنکه اگر سادات باز پرس این قضیه را باصفخان نیندازند خط آنرا می سپارم که بعد ازین مرا حقی و دعوی نباشد تا آنکه خط آنرا بیکی از دوستان خود سپرد و این حرف باصفخان رسید او جبراً او را حاضر ساخته در مقام پرسش در آمد ناگزیر اعتراف نمود که این خط را یکی از غلامان ساخته و مرا از راه برده خجالت زده جاوید گردانید و بهمین مضمون نوشته بخط

خود سپرد و چون آصفخان حقیقت را بعرض همایون رسانید منصب و جاگیر عبدالوهاب را تغییر فرموده از پایه اعتبار انداختند و سادات را بعزت و آبرو خلعت داده رخصت لاهور فرمودند) درینولا سریر آرای سراق عفت بادشاه بانو حجله نشین ملک بقا گشت و الم ایلتواقعه دلخراش بر خاطر حق شناس کران گذشت - و از غرایب آنکه جوتکرای ملجم دو ماه پیش ازین بر اقم حروف از ظهور این سانحه خبر داده بود ( درین تاریخ شیخ احمد سرهلدی را که از خود آرائی و بعصرفه گوئی روزی چند محبوس زندان مکافات بود بحضور طلبداشته حکم اطلاق فرمودند و خلعت و هزار روپیه خرجی لطف نموده بر رفتن و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف معروضداشت که این تلبیه و تادیب در حقیقت هدایتی و نکایتی بود نفس مزا اختیار من آنست که روزی چند در خدمت بسر برده تدارک تقصیرات گذشته نمایم ) روزی در مجلس بهشت آئین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مذکور می شد سلسله سخن بفتح قلعه احمد نگر و سوانح ایام محاصره آن کشید خانجهان غریب نقلی معروض داشت و پیش ازین هم استماع افتاده بود بنا بر غرایب مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره توپ ملک میدان را که از غایت اشتهاار محتاج بتصریف و توصیف نیست بجانب اردوی شاهزاده مجرا گرفته آتش دادند غلوله قریب بدولتخانه ایشان

رسید از آنجا باز کلبه شده پهلوی خانه قاضی  
بایزید که از مصاحبان شاهزاده دانیال بود افتاد اتفاقاً  
اسپ قاضی سه چهار گز دور تر از آنجا بسته بود بمجرد  
رسیدن غلوله بر زمین از صلابت صدای آن زبان اسپ قاضی  
از بیخ کنده شده بیرون افتاد غلوله اش از سلگ بود بوزن  
ده من متعارف حال که هشتاد من بوزن خراسان باشد و  
توپ مذکور بمثابة کلانست که شخصی مستوی الخلق  
در میان آن درست میتواند نشست درین تاریخ خاطر  
اشرف بسیر و تماشای دیر ناک که سر چشمه دریای بهت  
است و از شهر تا آنجا همه راه سیرگاه و چشمهای جانفزا  
در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرموده و  
کشتیها را آراسته بسمت «بالا آب شتافتند روز سوم مقام  
† بیج برآه بلزول موکب جهان افروز آراستگی یافت این  
موضع از سیر گاههای مقرر است و چلکه واقع شده  
در غایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالی در وسط  
چلکه و جوی آبی بر دور آن گشته و این دیه بجایگزیر شاهزاده  
پرویز تلخوآه است و کلای ایشان عمارتی بموقع ساخته اند  
مشرف بر دریا بغایت دلنشین و از بیج برآه بموضع  
‡ اینج تشریف فرمودند در دامن کوه چشمه ساریست  
جاری و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقریله یکدیگر  
ترتیب یافته بی تکلف سیر گاهی است عالی چون بجایگزیر

( \* ن ) تالاب ( آن ) بلج برآه ( آن ) اینج



خانجهان بود مشار الیه بلوازم ضیانت پرداخته پیشکش کشید قلبلی بجهت خاطر او پذیرفتند و ازین چشمه نیم کروه پیشتر چشمه منجهبی بهون است آب این چشمه ازان بهیستر است و درختهای کلان کهن سال از چنار و سفیدار و سیاه بود بر دور آن رشته درین چشمها آنقدر ماهی درهم میجویند که چشم خیره میشود و صفای آب بمثابة که اگر نخودی در آب افتد محسوس میگردد \* بیعت \*

درته آبش ز صفاریگ خرد \* کور تواند بدل شب شمرد از منجهی بهون به اجهول منزل شد آب این چشمه ازان افزون تراست آبشاری عالی دارد و درختهای چنار و سفیدار وغیره سر بهم آورده نشیمنهای دلکش بموقع ترتیب یافته و در مد نظر باغچه بصفا و گلهای جعفری چمن چمن شگفته گوئی قطعه ایست از بهشت علیر سرشت روز دیگر از اجهول بسر چشمه دیر ناک بزم نشاط ترتیب یافت این چشمه منبع دریای بهت است در دامن کوه واقع شده که از تراکم اشجار و انبوهی سبزه و ریاحین بومش محسوس نمی شود در زمان شاهزادگی حکم شده بود که بر فراز این چشمه عمارت مناسب مقام اساس نهاد درینتولا بانجام رسیده حوض مثنی چهل و دو ذرعه در چهل و دو ذرعه و عمقش چهارده ذرعه و آبش از عکس سبزه و ریاحین که بر \* کوه رسته زنگاری رنگ مینماید و ماهی بسیار شناور و

بر دور حوض ایوانها طاق زده و باغی در پیش این عمارت ترتیب یافته و از لب حوض تا انتهای باغ جوی چهار گز در عرض یکصد و هشتاد و شش گز در طول و دو گز در عمق و بر دو طرف آن خیابان سنگ بست از صفائی جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب رسته چه نویسد بعضی سبزه تلخ و برخی فستقی و سیبگی و اقسام سبزه سهر و نهم سهر در هم نمودار از جمله بته بنظر در آمد بعینه مانند دم طاؤس منقش و از موج آب متحرک و گلها جا بجا شگفته نفس الامر آنکه در تمام کشمیر باین خوبی و دلفریبی سیر گاهی نیست چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر ارتفاع یافت و سر چشمه لوگا بهون متصل نزول بارگاه اقبال گشت این سر چشمه نهز سهرگاه خوش است اگر مناسب مقام عمارتی اساس یابد جای خوبی خواهد شد در اثنای راه بر چشمه اندوهناک عبور افتاده وجه تسمیه اندوهناک اینست که ماهی این چشمه اکثری نابینا می باشد زمانی توقف فرموده دام انداختند دوازده ماهی گرفتار شد سه ماهی نابینا بود و نه ماهی چشم داشت ظاهر آب این چشمه را تائیری است که ماهی را کور میسازد بتایر غرابت ثبت شد و بشرحی که رقمزده کلك بهان گشته منزل بمنزل مراجعت فرمودند ارادتخان خانسامان بصاحب صوبگی کشمیر سرقراری یافت و مهر جمله از تغیر او بتقدمت مذکور سعادت اندوخت و راقم حروف از تغیر مهر جمله بتقدمت عرض مکرر مقرر گشت

درین راه غیر مکرر شکار ماهی مشاهده افتاد در جائی که آب تا سه‌میل آدمی باشد دو کشتی محاذی یک دیگر می‌برند بدستوری که یکسر باهم پیوسته و سر دیگر از هم دور بفاصله چهارده یانزده ذرع و دو ملاح بر کنار طرف بیرون کشتیها چوب دراز بدست گرفته می‌ایستند تا فاصله زیاده و کم نشود و برابر می‌رفته باشند و ده دوازده ملاح بزیر آب در آمده سرهای کشتیها را که باهم پیوسته است بدست گرفته پاها را بر زمین کوفته می‌بروند و ماهی که در میان هر دو کشتی در آمده خواهد که از تنگی بگذرد بهای ملاحان می‌رسد و ملاح فی‌الغور غوطه خورده خود را بقعر آب می‌رساند و ملاح دیگر بر پشت او حمل انداخته بدو دست زور میکند تا آب او را ببالا نیارد و او ماهی را گرفته بر می‌آرد و بعضی که درین فن مهارت تمام دارند دو ماهی بدو دست گرفته می‌آرند از جمله پهر ملاحی بود که در هر غوطه زدن دو ماهی بر می‌آورد و این شکار مخصوص دریای بهت است و جای دیگر دیده و شنیده نشده و منحصر در موسم بهار است که آب سرد و گزنده نباشد \* (در شهر جشن دسهره ترتیب یافت اسپان و فیلان را آراسته بنظر همایون در آوردند) درینولا مزاج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر کوتاهی دم و تنگی نفس در خود احساس نموده حقیقت را به اطبائی که

در رکاب اقبال بسعادت حضور اختصاص داشتند بهمان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت ازین تاریخ است در خلال ایلتحال بقصد سهر خزان بجانب صفاپور و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است متوجه گردیدند در صفاپور کول آب خوشی است و بر سمت شمالی آن کوهی است پر درخت با آنکه هنوز آغاز موسم خزان بود غریب نمودی داشت عکس اشجار الوان از چنار و زرد آلو و غیر آن درمیان آب بغایت خوش مینمود و بی اغراق خوبیهایی خزان از خوبیهایی بهار هیچ کمی ندارد (۱) \* بیت \*

ذوق فنا نهافته ورنه در نظر

رنگین تر از بهار بود جلوۀ خزان

چون ساعت کوچ نزدیک رسیده بود سهر اجمالی فرموده رایت مراجعت بر افراختند و بلابر آنکه زعفران گل کرده بود از سواد شهر بموضع بانپور شتافتند در تمام ملک کشمیر زعفران بغیر ازین موضع جای دیگر نمیشود چمن چمن صحرا صحرا چند آنکه نظر کار میکرد شگفته بود بته اش بزمین پیوسته میباشد گلش چهار برگ میدارد بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ زعفران رسته و در سال کامل چهار صد من بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار و دو صد من بوزن خراسان باشد نصف حصه خالصه و نصف حصه رعایا معمول است و سیرری بده رویه

خرید و فروخت میشود و رسم مقرری است که گل زعفران را وزن کرده باهل حرفه میدهد و آنها بخانه خود برده زعفران از میان گل چیده بر می آرند و موافق ریعی که از قدیم بسته اند بمتصدیان این شغل میرسانند و هم وزن آن نمک در وجه اجوره میگیرند نمک در کشمیر نمیباشد بتدیکه در حسن او هم نمک نیست نمک از هندوستان می برند دیگر از تحفههایی کشمیر پر کلکی است و جانور شکاری و در سالی تا دو هزار و هفتصد بر بهم می رسد و از باز و جره تا دویست دست بدام می افتد آشیان باشد هم دارد و باشد آشیانی خوب میشود درین دولت اید قرین کار خانه قالی بهم رسید و از پشم شال کشمیر بغایت عالی شد و قماش قالی کرمان در برابر آن پلاسی بهی نیست و در طراحی و رنگ آمیزی صفحه ایست از کار بهزاد لطافت شال کشمیر از آن فزون تر است که محتاج بشرح و بیان باشد \*

## معاودت موکب منصور بصوب لاهور

بعد از فراغ سیر زعفران زار شب دوشنبه بیست و هفتم مهر ماه الهی از راه کوتل پر یلچال نهضت رایات اقبال بصوب لاهور اتفاق افتاد بتکم اشرف در هر منزل عمارتی اساس یافته که هنگام برف و باران و شدت سرما در خیمه نباید گذرانید چون بعرض رسید که زنجیل بیگ ایلچی شاه عباس بتحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد

میر جمال‌الدین حسین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند و مقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلیف نماید میر نیز موازی قیمت آن با پنج هزار روپیه دیگر از خود برسم ضمانت ارسال دارد درین چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و در میان جاده یخ بسته چنانچه سم اسب گزائی نداشت و سوار بدشواری طی مسافت میل نمود درین راه از سختی سرما شیخ ابن یامین مسافر راه عدم شد از خدمتگاران معتمد و بلدهای قدیم بود افیون خاصه را او نگاه می داشت و آبدار خانه نیز بعده او بود خدمت افیون بتخواص خان تفویض یافت و آبدار خانه بموسوی خان مقرر شد چون موضع تنع معسکر اقبال گشت ازین منزل در هوا و زبان و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم ایلجا بزبان هندوی و کشمیری هردو متکلم اند لیکن زبان اصل اینها هندویست و زبان کشمیر را بجهت قرب جواری یاد گرفته اند مجله ازیلجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بیتی میکنند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید مردم ایلجا در زمان قدیم هندو بوده اند و زمیندان این سر زمین را راجه میگفتند سلطان فیروز مسلمان کرده

معینا اورا راجه میگویند و بدعتیهای ایام جهالت در میان آنها نیز مستمر است چنانچه زنان هندو با شوهر خود زنده بآتش در می آید آنها نیز زنده بگور می در آید بعرض رسید که درین چند روز دختر ده دوازده ساله با شوهر زنده بگور در آمده و بعضی از مردم بی بضاعت را که دختر بوجود آید فی الفور خفه کرده میکشند و با هلو خویشتی و پیوند میکنند هم دختر میدهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن نعوذبالله فرمان شد که بعد ازین پهرامون این امور نگردند و هرکس که مرتکب این بدعتها شود اورا سیاست کنند در منزل بهیبر شکار قمرقه ترتیب یافته یکروز مقام فرموده بدشاط شکار پرداختند و در مقام کهرجاک و مکھیال نیز شکار قمرقه کردند و از انجا بده منزل شکار گاه جهانگیرآباد منضم بارگاه جاه و جلال شد این سرزمین در زمان شاهزادگی شکار گاه بلندگان حضرت بود و بنام مبارک خویشت دیهی آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده بسکندر مئی که از قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بودند بعد از جلوس اشرف پیرگله ساخته و بجهانگیرآباد موسوم فرموده بجایگزیر موسمی الهیه مقرر داشتند و حکم شد که عمارتی بجهت دولتخانه و تالابی و مناری اساس نهادند و بعد از فوت سکندر مئی بجایگزیر اردادتخان عنایت نمودند و سربراهی عمارت بمشارالیه

( \* ) پتھر - بهیبر ( آن ) کهرجال و مکھیال

باز گشت بهمه جهت یک لک و پنجاه هزار روپيه  
 صرف عمارات ايلجا شده باشد بی تکلف بادشاهانه شکار  
 گاهی است - روز دوشنبه نهم آذر ماه مطابق پنجم شهر  
 محرم سال هزار و سی هجری در ساعت مسعود و زمان  
 مستحود بدولتخانه دارالسلطنت لاهور که مجدداً باهتمام  
 معبور خان مهر عمارات حسن انجام پذیرفته بمبارکی و  
 خرمی نزول اقبال ارزانی فرمودند بی اغراق منازل دلکشا  
 و نشیمنهای روح افزا در غایت نزهت و لطافت همه مصور  
 و منقش بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته و باغهای  
 سبز خرم به انواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته \*

\* فرد \*

ز یای تابسرش هر کجا که می نگری

کرشمه دامن دل مویکشد که جا اینجاست

از متصدیان سرکار استماع افتاد که مبلغ هفت لک روپيه  
 که بیست و سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف این  
 عمارت گشت درین روز بهجت افروز نوید فتح قلعه کانگره  
 مسرت بعضی خاطر اولهای دولت گشت و حضرت  
 شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمی که از عنایات مجدده  
 و اهب العطايا بود سر نیاز بدرگاه کریم کار ساز فرود آورده  
 کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند کانگره قلعه  
 ایست قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع  
 شده باستحکام و دشوار کشائی و متانت و محکمی معروف  
 و مشهور است از تاریخ اساس این قلعه جز خدای چنان آفرین



آگاه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی بقوم دیگر انتقال نموده و بیگانه برو تسلط نیافته و العلم عند الله بالجمله ازان هنگام که صیحت اسلام و آوازه دین متین متحدی به هندوستان رسیده هیچ یکی از سلاطین والا شکوه را فتح آن میسر نشده است سلطان فیروز شاه باین همه شوکت و استعداد خود بتسخیر این قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست که استحکام و متانت قلعه بحدیست که تا سامان قلعه داری و آزوقه باستحصان قلعه بوده باشد افتتاح آن بکلید تدبیر از محالاتست کام نا کام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورسندی نموده دست ازان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان را بالتماس در اندرون قلعه برد سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه بر راجه گفت مثل من بادشاهی را بدرون قلعه در آوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه را بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی از دلاوران مسلح و مکمل از نهانخانه بر آمده سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دور بینی را پاس میدارد که همه وقت یکسان نیست سلطان آفرین

کرد و راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت و بعد ازان هرکه بر تخت دهلی نشست لشکری بتسخیر قلعه کانگوه فرستاد کاری از پیش نرفت بالجمله حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه یکمرتبه لشکر عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از تقدیم خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعیین فرمود در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین مهرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گرفته بصوب پنجاب علم فتنه و فساد بر افراخت و خانجهان ناگزیر از گرد قلعه بر خاسته متوجه اطفای نائره شورش و آشوب او شد و تسخیر قلعه در عقده تعویق افتاد و پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بود و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون تخت دولت بجلوس جهانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو تعهد خدمت مذکور نمود او را بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند و آن بد سرشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان ورزید و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد و بسی برنیامد که آن حق ناشناس بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در

جای خود گذارش یافته و بالجمله درینولا شاهزادهٔ بلند  
اقبال گیتی ستان شاهجهان عزیزت تسخیر قلعهٔ مذکور  
بر ذمت همت خویش لازم شمرده راجه بکرمماجیت را که  
از عده‌های دولت ایشان بوده باستعداد تمام تعیین فرمودند  
و بسیاری از امرای پادشاهی و بلدهای شاهی بکومک  
مشار الیه دستوری یافتند-بتاریخ شانزدهم شوال هزار و  
بویست و نه هجری بدور قلعه پهبسته مورچلها قسمت  
نمودند و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه  
کرده راه آمد و شد آزرده را مسدود ساختند و رفته رفته  
کار بدشواری کشید و بعد از آنکه از قسم غله و آنچه از  
غذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه دیگر علفهای خشک  
را بلمک جوشانیده خوردند چون کار بهلاکت رسید و از  
هیچ مبر راه نجات نماند ناگزیر امان خواسته قلعه را  
سپردند-روز مبارک شنبه غرهٔ شهر محترم سال هزار و سی  
و یک هجری فتحتی که هیچ یک از سلاطین و الا شکوه را  
میسر نشده بود و در نظر کوه اندیشان ظاهر بین دور  
می نمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت فرمود  
جمعی از بلدها که درین خدمت تروادات پستدیده نموده  
بودند در خور استعداد و شایستگی خویش باضافهٔ مناصب  
و مراتب سرفرازی یافتند-روز مبارک شنبه دوازدهم  
بدولتخانهٔ شاهزادهٔ بلند اقبال تشریف ارزانی فرمودند  
پیشکش بسیار از نفایس و نوادر هر دیار بنظر  
اشرف در آوردند آنچه پسند افتاد بر گزیده تخته را

بایشان بخشیدند از جمله سه زنجیر فیل کلان گران بها با رخوت طلا داخل حلقه خاصه شد درینولا زنجیر بویگ ایلچی بدولت آستان بوس فرق عزت بر افراخته رقمه کریمه شاه والا قدر مشتمل بر اظهار مراتب یکجهتی بنظر اقدس در آورده چهارده داس اسپ بایراق و سه دست باز توپغون و پنج سر استر و یک قطار شعر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض داشت خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت فرمودند بعد از چند روز سوغات فرمان روای ایران که مصحوب زنجیر بویگ ارسال داشته بود بنظر اشرف در آمد سه لک روپیه قیمت شد درین تاریخ صبیح نورهان بیکم را که از علی قلی خان ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهر یار خواستگاری فرموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و پنجاه هزار روپیه بانعام زنجیر بویگ ایلچی عنایت کردند \*

دستور دی یافتن شاهزاده گیتی ستان شاهجهان

به تنبیه حکام دکن نوبت دوم و نهضت

حضور شاهنشاهی بدارالخلافة آگره

درین ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر و شکار گلزار همیشه بهار کشمیر خوش وقت بود از مراض متصدیان ممالک جنوبی که بتواتر رسیده بوضوح پیوست

که چون رایات جهان کشا از مرکز خلافت دور تر شتافته  
 دنیاداران دکن از کوه اندیشی و کم عقلی نقض عهد نموده  
 سر بقتله و فساد بر داشته اند و پا از اندازه خویش برترم  
 نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برار را متصرف گشته  
 اند و مدار شغل آن شور بختان بر تاخت و تاراج و آتش  
 دادن و ضائع ساختن کشتهها و علف زارهاست لاجرم مقرر  
 شده بود که شاهزاده گیتی ستان شاهجهان توجه بانظام  
 آنصوب میدول فرمایند و چون بلدهای شاهی بمحاصره  
 قلعه کانگوه اشتعال داشتند نهضت موکب منصور روزی چند  
 در عقده توقف افتاده بود درینولا که قلعه کانگوه بکلیه همت  
 شاهزاده بلند اقبال مفتوح گردید خاطر اشرف ازان نگرانی  
 و اپرداخت مجددا آنعزیمت تصمیم یافت لاجرم بتاریخ  
 روز جمعه چهارم دی ماه الهی شاهزاده عالی مقدار بحکم  
 پدر بزرگوار باستیصال ارباب زوال رایات نصرت و اقبال  
 بر افراشتند خلعت با خنجر و شمشیر مرصع و اسپ و فیل  
 خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از تسخیر دکن  
 ده کرور دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش متصرف  
 گردند ششصد و پلجگاه منصب دار و یکهزار احدی و هزار  
 سوار برقلداز رومی و پلجهاز توپچی پهاده سوای سی و  
 یکهزار سوار که پیش ازین در آن صوبه متعین بودند با  
 توپخانه عظیم و فیلان کوه شکوه در خدمت شاهزاده بلند  
 اقبال دستوری یافتند و یک کرور روپیه خزانه لطف  
 فرمودند و بلدهائی که بخدمت مذکور متعین شدند هر

کدام در خور پایتخت خویش باضافهٔ منصب و انعام اسپ و  
 فیل سرفرازی پذیرفتند و خسرو را که در زندان مکافات  
 متحبوس بود و بلدهای شاهی متحافظت و محارست او  
 میدهند و حکم شد که همراه خود برده بضابطهٔ که خاطر آن  
 فرزند مطمئن باشد مقید دارد و در همین سماعت رایات  
 عزیمت بصوب دارالخلافهٔ اکبرآباد ارتفاع یافت راقم  
 اقبال نامه را بوالا منصب بخششی گری سر بلندی بخشیده  
 و علم مرحمت نموده در خدمت شاهزادهٔ اقلیم کشا شرف  
 رخصت ارزانی داشتند خانجهان را بصاحب صوبگی  
 ملتان سرفراز ساخته بدان صوب رخصت فرمودند خلعت  
 با خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت شد چون بهادر خان  
 حاکم قندهار مکرر ظاهر ساخته و بهانهٔ درد چشم و ضعف  
 باصره را وسهلهٔ آمدن خود بدرگاه نموده بود معلوم شد که  
 به بودن آنجا راضی نیست لهذا حکومت و حراست  
 قندهار بعبدالعزیز خان مفوض داشته او را بدرگاه طلب  
 فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن او بقندهار بهادر  
 خان قلعه را حوالهٔ او نموده متوجه درگاه معلی گردد  
 چون برگشته کرانه که وطن قدیم الخدمت مقربن است  
 از راه راست بر جانب دست چپ واقع بود حسب التماس  
 آن دیرینه خدمت برگشته مذکور مورد اردوی گهپان پوی  
 گردید و او سر مفاخرت بر اوج عزت رسانیده یک قطعه  
 یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و هزار ذرع  
 مختل بصیغهٔ پا انداز و صد نفر شتر بطریق تصدق معروض

داشت حکم شد که شتران را بارباب استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ سهر باغ کرانه بشکار گاه پالم تشریف برده روزی چند بانشاط شکار خوشوقت شدند آنگاه مزم معمورهٔ دهلی فرموده بر فراز حوض شمسی بارگاه اقبال بر افراشتند و بیست و دو زنجیر فیل پیشکش اله یار خان ولد افتخار خان بلظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبهٔ بنگاله نوزده زنجیر فیل با چهل و دو نفر خواجه سرا و دیگر نمایان که دران ملک بهم می رسید برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینولا آقا بیگ و محب علی بیگ فرستادهای فرمان روائی ایران سعادت زمین بوس دریافته مکتوب محبت طراز شاه والا قدر باکلکی پر ابلق بلظر اشرف در آوردند لعلی بوزن دوازده مثقال از خزانهٔ میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاه رخ که بمرو روزگار و گردش ادوار بسلسلهٔ صفویه منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کده شده الغ بیگ بن میرزا شاه رخ بهادر بن امیر تیمور گورگان در گوشهٔ دیگر فرموده شاه والا شکوه بخط نستعلیق نقش کده بنده شاه ولایت عباس و این لعل را در پر خانهٔ جیغه نشانیده بجهت مناسبتها ارسال داشته بود چون نام اجداد حضرت شاهنشاهی دران لعل ثبت شده تیمنا و تبرکا برخود مبارک گرفته بسعد الله داروغهٔ زر گر خانه حکم فرمودند که در گوشهٔ دیگر جهان گهر شاه بن اکبر شاه و تاریخ حال رقم نمایند- چهاردهم اسفندار مذ ماه ساعت مسعود و

( ۱۹۳ )

زمان محمود دولتخانه آگره بورود موکب کیهان شکوه متعود  
بلاد روی زمین شد لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم  
قلعه اسیر و برهانپور و دیگر بلدهای عمده بسعدت استقبال  
شمتافته دولت آستان بوس دریافتند \*

## آغاز سال شانزدهم از جلوس اشرف

روز شنبه بیستم و هفتم ربیع الآخر هزار و سی هجری  
اورنگ نشین چار بالهش افلاک بشرف خانة حمل ورود  
سعادت ارزانی فرمود و سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز  
شد درین نوروز شاهزاده شهریار بمنصب هشت هزاری ذات  
و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت و صوبه بهار از  
تغیر مقر بنخان به تیمول شاهزاده پرویز مقرر گشت و  
راجه سارنگدیو از درگاه بسزاولی تعیین شد که ایشان را  
از اله †باس به پتله راهی سازد و مکرم خان حاکم اوقیسه  
سی و دو زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود پایه  
قبول یافت دریلولا گورخری از راه دریا آورده بودند  
بغایت عجیب و غریب †(بعینه مانند شیر لیکن خطوط  
شیر سیاه و زرد است و ازین سیاه و سفید) و از سر بیدی  
تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر سم خطهای سیاه و  
سفید مناسب جا و مقام کلان و خرد بقرینه افتاده و  
بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده و از بسکه

(†) آباده - (‡) بیک نسخه



معجیب بود بعضی را گمان می‌شد که شاید رنگ کرده باشند  
 بعد از تحقیق و تفحص به یقین پیوست که خدا آفرین  
 است- شب جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده  
 شهریار ملعقد گشت دریلولا غریب سانحه اتفاق افتاد  
 در یکی از مواضع پرگله جلدهر هنگام صبح از جانب  
 مشرق غوغائی عظیم مهیب بر خاست چنانچه از هول آن  
 صدای وحشت افزا نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم  
 قالب از جان تهی کنند در اثنای این شور و شغب روشنی  
 برق آسا روی بانحطاط نهاده بر زمین افتاده نا پدید گشت  
 بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لختی تسکین یافت  
 و دل‌های مشوش از سراسیمه سرب و آشفتگی بخود آمد  
 قاصد تیزنگ نژد محمد سعید عامل پرگله مذکور فرستاده  
 ازین سانحه آگاه ساختند او در لحظه سوار شده و برسر آن  
 قطعه زمین رفته بلظر در آورده موازی ده دوازده ذرع در  
 طول و عرض نوعی سوخته بود که نشانی از سبزه و رستلی  
 نمانده و هنوز حرارت و تفسیدی داشت محمد سعید  
 فرمود که آنقدر چارای بکنند هرچند بیشتر کندیدند اثر  
 حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجائی رسید که  
 پارچه آهنی تفته نمودار شد و بتدی گرم بود که گویا  
 همین دم از کوره آتش بر آورده اند و چون هوا رسید سرد  
 گشت آنرا بر گرفته بمنزل خود آورد و در خریطه کرده و  
 مهر برو نهاده روانه درگاه ساخت حضرت شاهنشاهی استاد  
 داؤد را که در فن شمیر گری ید طولی دارد بحضور طلبیده

فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجر و کاردی مرتب سازد عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه بآهن دیگر که پاک بیبجرم باشد ضم ساخته بعمل آورد حکم شد که چلین کلد سه حصه آهن برق و یکحصه آهن دیگر باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کمیها اثر در آورد از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورده بود بدستور شمشیر یمانی و جنوبی خم می شد و اثر خم نمی ماند و در بدش با شمشیرهای اصیل اول اول برابر آمد- و چون والدۀ امام قلیخان والی توران مکتوبی مشتملبر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بطور جهان بیگم فرستاده و از تحفهای آن دیار برسوم سوغات ارسال داشته بود بنابراین از جانب بیگم مکتوبی در جواب مراسله ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را که از قدیمان این درگاه بود باقسام نفایس بطریق یاد بود فرستاده شد - چهاردهم خوردان ماه افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان عرض داشتی مشتملبر نوید فتح و فیروزی و شرح دیگر مطالب آورده باستلام عتبه خلافت جبین افروخت و تفصیل این مجمل آنکه چون مرکب منصور بتحوالی اوجین بیبوست عرض داشت جمعی از بلدها که در قلعه ماندو بودند رسید باین مضمون که فوجی از مقهوران قدم جرأت و بیبیاکی پیش نهاده از آب نریده گذشته دیهی چلد که در زیر قلعه واقع است سوخته بتاخت و تازاج مشغول اند لاجرم مدارالمهامی خواجه

ابوالحسن با پنج هزار سوار بوسه ملقا تعیین شد که گرم و چسپان شتافته سزای آن گروه باطل ستیز بدهد خواجه شبها شب رانده هنگام طلوع صبح بر لب آب رسید و مخدولان آگاهی یافته لحظه بیشتر به آب در زده خود را بساحل سلامت رسانیده بودند بهادران نیز جلو بتعاقب شتافته قریب چهارده گروه دیگر آنها را رانده بسیاری را بشمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند و مقهوران روزگار یرگشته تا برهانپور عدان مسارعت باز کشیدند و بخواجه ابوالحسن فرمان شد که تا رسیدن موکب منصور در آن طرف آب توقف نماید و متعاقب خود نیز با عساکر اقبال بفوج ملقا پیوسته کوچ بکوچ تا برهانپور تشریف فرمودند هنوز آن مخدولان بی عاقبت در سواد شهر پای ادبار برقرار داشتند چون مدت دو سال بددهای درگاه با گروه باطل ستیز در زد و خورد بودند انواع و اقسام رنج از بی جاگیری و عسرت غله کشیده بودند و از سواری دایمی اسپان زبون شده بلباب آن مدت نه روز بسر انجام لشکر توقف اتفاق افتاد درین نه روز سی لک روپیه نقد و اسب و جیره بسیار بسپاه منصور قسمت نموده و سزاولان گماشته مردم را از شهر بر آوردند و پیش از آنکه مبارزان رزم دوست تیغ کین بخون عدو رنگین سازند سیه بختان تاب مقاومت نیاوردند مانند بدات الغرض از هم پاشیدند و جوانان نیز جلو از عقب در آمده بسیاری را به تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بهمین دستور فرصت نداده زده و کشته تا

کهزکی که جایی اقامت نظام الملک و علیر مقهور بود رانده  
 بردند یک روز پیشتر آن بد اختر از رسیدن افواج قاهره  
 آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و انتقال  
 بر آورده بقلعه دولت آباد داشت و خود پشت بر قلعه داده  
 نشست و پیشتری از مردم را بر اطراف ملک پراکنده ساخته  
 و سران لشکر ظفر اثر با سپاه کهنه خواه سه روز در بلده  
 کهزکی توقف نموده شهری را که در مدت بیست سال  
 تعمیر یافته بود بنوعی خراب ساختند که در بیست سال  
 دیگر معلوم نیست که برونق اصلی باز آید مجملأ بعد از  
 انهدام آن بناها رایها برین قرار گرفت که چون هنوز فوجی  
 از مقهوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یکمرتبه اینجا  
 رفته ارباب فساد را تنبیه بر اصل نموده از سر نو سامان  
 آزوقه کرده و کومک گذاشته عنان معاودت معطوف باید  
 داشت و باین عزیمت صائب تا قصبه پتمن شتافتند و علیر  
 مقهور مزور حبیل ساز و کلا نزد امرا فرستاده شروع در عجز  
 و زاری نمود که بعد ازین سر رشته بندگی و دولتخواهی  
 از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نهم و آنچه  
 فرمان شود از جریمه و پیشکش منت داشته بسرکار  
 میروسانم اتفاقاً دران چند روز عسرت تمام از گرانی غله در اردو  
 راه یافته بود و نیز خبر رسید که جمعی از مقهوران که  
 قلعه احمد نگر را محاصره داشتند از طغله نهضت لشکر  
 ظفر اثر ترک محاصره نموده از دور قلعه بر خاستند  
 بنابراین فوجی بکومک خلیجدر خان فرستاده میبانی برسم

مده خرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت پرداخته  
 مظفر و منصور مراجعت نمودند و بعد از عجز و زاری  
 بسیار مقرر گشت که سواي ملكي كه از قدیم در تصرف  
 بندهای درگاه بود موازي چهارده كرور دام ديگر از محال  
 كه متصل بسر حدهای بادشاهی است واگذارند و پنجاهلك  
 روپيه برسوم پيشکش بخرزانة عامرة رسانند بالجمله حضرت  
 شاهنشاهی افضلخان را رخصت انعطاف ارزانی داشته  
 چيغة لعلی كه شاه عباس فرستاده بود و تعريف آن درجای  
 خود نگاشته كلك سوانح نگار گشته مصحوب مشار اليه  
 بجهت شاهزاده ارسال داشتند و قلمدان مرصع بافضلخان  
 عنایت شد آقا بيگ و محب علی بيگ و غيره فرستادهای  
 داراي ايران بانعام سی هزار روپيه نقد سرفراز گردیدند و  
 همچنين ديگران نيز در خور شايستگی انعامها فرمودند  
 و ياد بودی بجهت شاه مصحوب نام بردها ارسال داشتند  
 و مقارن اينحال قاسم بيگ فرستاده دارای ايران دولت  
 زمين بوس دریافت و مكتوب مشتمل بر مراتب محبت و  
 يکجهتی با سوغاتی كه فرستاده بودند بنظر در آورد نظر  
 بيگ آخته بيگي شاهزاده بلند اقبال شاهجهان عرض  
 داشت ايشانرا آورده گذرانيد التماس اسپان بخششی  
 نموده بودند براجة كشداس مشرف اصطبل حكم شد كه  
 هزار راس اسپ از طويله سركار در عرض پانزده روز سامان  
 نموده روانه سازد و اسپ روم رتن نام كه شاه والا جاه روم  
 از غنائم فتح روم فرستاده بودند بشاهزاده عنایت نموده

مصحوب او ارسال داشتند درین وقت يعرض رسيد که کلیمان نام آهنگری بزني هم از صلف خود عاشق زار است و پيموسته سر در پی او دارد و اظهار گرفتاری و آشفتگی مینماید و آن ضعیفه باوجودی که بیوه است اصلا به آشنائی او تن در نمیدهد و محبت آن دلدادۀ در باطنش اثر نمیکند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند هرچند آن عورت را به پیموند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بی تابانه گفت که اگر یقین دامن که او را بمن عنایت نمی فرمایند خود را از فراز شاه برج قلعه بزیر می اندازم آن حضرت از روی مطایبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام این خانه بزیر اندازی من او را حکمی بتم عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمهایش بیرون افتاد و جان داد و بلائی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید \*

### شرح بیماری حضرت شاهنشاهی و امتداد آن

در سوانح گذشته ایمانی بران رفته بود که حضرت شاهنشاهی روز جشن دسپره در کشمیر اثر گرفتگی و گرانی نفس و کوتاهی دم در خود احساس نمودند مجملا از کثرت بارندگی و رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر میشود رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید و از اطبای که در ملازمت حاضر

بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج گشت و یکچندی دواهایی گرم ملایم تدبیرات بکار برد بظاهر اندکی تخفیف شد چون از کوه بر آمدند باز شدت ظاهر ساخت درین مرتبه روزی چند بشیر بز و باز بشهر شتر پرداخت و از هیچ کدام فایده معتد به حاصل نشد مقارن این حال حکیم رگنا بخدمت پهلوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب علاج گردید و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد و از تدبیرات او نیز فائده مترتب نشد بلکه سبب افزونی حرارت و خشکی مزاج و دماغ گشت و ضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت چون در نشاء پیاله بلقد خفتی موشد احوال روزانه هم بخلاف معتاد ارتکاب آن می نمودند رفته رفته بافراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا ضرر آن محسوس گشت بنا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای ناموافق احتراز کردند (امید که حکیم علی الاطلاق صحت عاجل و شفای کامل روزی کناد درینولا شاهزاده سلطان پرویز خیر بیماری آنحضرت را شنیده از جاگیر خود بدرگاه آمده سعادت زمین بوس دریافت مسرت بخش خاطر پدر فرشته سیر گردید) در بیست و پنجم شهر شوال هزار و سی هجری جشن وزن شمسی بمبارکی و فرخی آراستگی یافت چون در سر آغاز

این سال مسعود اثر صحت و بهبود بر وجنات احوال پدید بود نور محل التماس نمود که وکلای او متصدی سامان این جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمعی از بلدهای پسندیده خدمت و خواصان مزاج دان که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد آنحضرت مهکشتند بنوازشات خلعت و کمر و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فہل و خوانہای زر سر افزائی یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانہای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و جوتک رای منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود بمهر و روپیہ وزن فرمودند و مبلغ پانصد مهر و هفت ہزار روپیہ باین صیغہ انعام شد و در آخر مجلس پیشکشہائی کہ بجهت حضرت ترتیب داده بود بلظر اشرف در آورد از جواهر و مرصع آلات و اقمشہ و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد بر گزیدند بالجملہ موازی دو لک روپیہ صرف این جشن عالی و انعاماتی کہ بیگم کردہ بقلم آمد سوای آنچه برسم پیشکش گذرانیدند درینولا بیست لک روپیہ خزانه مصحوب آله داد خان بجهت ضروریات لشکر دکن نژد شازادہ گیتی ستان شاجہان فرستادند چون بعرض اشرف رسید کہ عبداللہ خان بی رخصت شازادہ از صوبہ دکن بمحال جاگیر خود شتافتہ بدیوانیان عظام حکم شد کہ جاگیر اورا تغیر نمایند و اعتماد رای بسزاولی مقرر گشت کہ باز اورا بخدمت شازادہ رساند



درینولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت  
خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج  
منایت فرمودند \*

### ارتفاع رایات جهانکشا بصوب کشمیر بار دوم

چون هوای آگره از سرد شدت حرارت و افراط گرما بمزاج  
صحت امتزاج سازگار نبود روز دوشنبه دوازدهم آبان ماه الهی  
سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نهضت موکب گیهان  
شکوه بعزم سحر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر افتاد مظفر  
خان بخششی ب حفظ و حراست دارالخلافه آگره مقرر گشت  
شاهزاده پیروز را که خیر ضعف مزاج آن حضرت شنیده  
از قبول خود آمده بود در حوالی متهوره رخصت انعطاف  
ارزانی فرمودند - درینولا بعرض همایون رسید که جادو رای  
کایتیه که هراول لشکر دکن بود از متهوران وخیم العاقبت  
جدائی گزیده بیدرتت توفیق سعادت زمین یوس شاهزاده  
گیتی ستان شاهجهان دریافت درین تاریخ معروض گردید  
که راجه بهاو سنگه کچهپوا هه در صوبه دکن مسافر ملک  
عدم گشت با آنکه جگت سنگه برادر کلان او و مها سنگه  
برادر زاده او هر دو بافراط شراب نقد حیات در باختند  
عبودت ازان بر نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت جوان  
وجیه و سلجیده و نیک ذات بود خواجه ابوالحسن از دکن  
آمده باستلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخت و راقم  
اقبالنامه بمنصب دو هزاری ذات و ششصد سوار سرافرازی

یافت چهاردهم بهمن ماه آلهی موضع \* بهلوان از مضافات  
 آسیتا محل ورود اردوی گههان پوی گردید چون هوای سیر  
 و تماشای کوهستان کانگوه همواره مرکوز خاطر قدسی مظاهر  
 بود اردوی کلان را درینمقام گذاشته با جمعی از بندهای  
 مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند  
 و چون اعتمادالدوله بیماری صعب داشت در اردو گذاشته  
 صادقخان میر بخشی را بجهت محافظت احوال مشارالیه  
 و معارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خیر رسید که  
 وقت اعتمادالدوله تلگ شده و علامت یاس از چهره  
 احوالش ظاهر است بنا بر اضطراب نور جهان بیگم و  
 گرانی خاطر او حضرت شاهنشاهی عطف عنان فرموده  
 آخرهائی روز دیدن او تشریف بردند وقت سكرات بود گاه  
 از هوش میرفت و گاه بهوش می آمد نور جهان بیگم  
 بجانب حضرت شاهنشاهی اشارت نمود که میشناسید در  
 چنان وقتی این بیت انوری برزبان آورد \* بیت \*

آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود  
 در چنین عالم آرایش به بیگم مهتری

بعد از دو سه ساعت برحمت جاوید پیوست خاقان حق  
 شناس آموزش آن کهن خدمت را از درگاه آلهی مسألت  
 نموده بچهل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت  
 مرحمت فرمودند روز دیگر بهمان عزیزت متوجه تماشای

قلعه کانگره شدند و بچهار منزل ساحل دریای عمان کنگره  
مورد اردوی معلی گشت درین منزل پیشکش راجه پنجینیا  
بظفر اقدس در آمد ملک او بیست و پنج کروه از کانگره  
دور تر است و درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست  
عقبهائی و دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده  
برادرش که پیشکش او را آورده بود بتوازشات شاهانه  
سر افزائی یافت بیست چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه  
بر آمده حکم فرمودند که قاضی و میر عدل و دیگر علمائی  
اسلام در رکاب بوده آنچه شعار اسلام و شرائط دین متین  
محمدیست علیه الصلوة والسلام در قلعه مذکور بعمل آورند  
بتوفیق ایزد چل شانه بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن  
گاو وغیره که از ابتدای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود  
همه در حضور اشرف بظهور آمد و سجدهات شکر این موهبت  
عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته  
بود بتقدیم رسید و حکم شد که مسجدی عالی درون قلعه  
اساس نهند قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع واقع است  
استحکام و متانتش بحدیست که تا آزوقه و سایر مصالح  
قلعه داری برجه باشد دست استیلا بدامن املیتش نمیرسد  
و کمند تدبیر از تسخیر آن کوتاه است اگرچه بعضی جا سر  
کوبها دارد که توپ و تفنگ توان رسانید لیکن حصاریان  
را زیان ندارد و میتوانند که بجائے دیگر نقل مکان نموده از

آسیب آن محفوظ ماند و قلعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن یک گروه و پانزده طلب است طول پاد گروه و دو طلب و عرض از بیست و دو طلب زیاده و از پانزده کم نیست و ارتفاع یکصد و چهارده ذره و دو حوض کلان در درون قلعه واقع است بعد از فراغ از سیر قلعه بتمشای بتخانه درگا که به بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آزار که بت پرستی آئین آنها ست گروه گروه از عوام اهل اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات می برند و پسرستش این سنگ سیاه که سیاه تر از دل آنها ست تبرک می جویند نزدیک به بتخانه مذکور در دامن کوه ظاهرا کن گوگرد است و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکشد و از باب ضلالت آنرا جوالامکی نام نهاده یکی از خوارق بت قرار داده اند و عوام الناس را بدان فریفته دارند و هلود میگویند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد مهادیو از غایت دل بستگی و تعلق که باو داشت لاش او را بردوش گرفته سر در جهان نهاد و مدتها با خود میگردد انید چون یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شده از یکدیگر فرو ریخت و هر عضوی در جانی افتاده در خور کرامت و شرافت هر عضو آن موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که بنسبت اعضای دیگر شریفتر است درین مقام افتاد اینجا را بنسبت جاهلی دیگر گرامی تر

داشتند\* (و بعضی بر آنند که این سنگ که الحال معبود کفار شقاوت آثار است آن سنگ نیست که در قدیم بوده بلکه سنگی که قدیم بود لشکری که از اهل اسلام آمده از یلیجا برداشته در قعر دریا انداختند بدستوری که هیچکس پی بدان نیارست برد و مدتها این فوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه برهمنی مزور بجهت دکان آرای خویش سنگی را در چائی نهان ساخته نزد راجه وقت آمده گفت که من درگا را بختواب دیدم بمن گفت که در فلان مقام انداخته اند اکنون وقت ظهور من آمده مرا از اینجا گرفته در موضعی که مناسب حال من است نگاه دار راجه هم از سالوسی و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهد آمد سخن برهن را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که آن سنگ یافته بعزت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باینطریق از نو دکان ضلالت و گمراهی فروچینند و العلم عند الله - درین تاریخ جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و امارت اعتمادالدوله را بنور جهان بیگم ارزانی داشتند و خواجه ابوالحسن بعالی منصب دیوانی کل سر بلندی یافت - در خلال اینتصال از عرایض ملتجهان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه بعارضه درد قولنج ودیعت حیات سپرد پیش ازین قراولان تعیین شده بودند

که در مقام کرجهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته بنشاط شکار پرداخته یکصد و بیست و یکراس از قچکار کوهی و تکه مار خور و چهکاره شکار فرمودند \*

### آغاز سال هفدهم از جلوس محلی

شب دوشنبه هشتم شهر جمادی الاول هزارسی و یک هجری اخورشید جهان افروز به بیعت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و سال هفدهم از جلوس بادشاهی آغاز شد † (درین روز آصفخان بمنصب شهی هزاری ذات و سوار سر افراز گردید) و چهل هزار روپیه بزنویل بیگ ایلیچی عنایت شد در خلال اینحال استماع افتاده که دارایی ایران بعزم تسخیر قلدهار رایت عزیمت بر افراشته هر چند این حرف نظر بر نسبتهای سابق و لاحق بغایت مستبعد مینموند لیکن از آنجا که حرم و احتیاط از شرایط اساس جهانداری و لوازم پاس سلطنت است زمین العابدین بخشی احدیان بافرمان مرحمت عنوان نژد شاهزاده گیتی ستان شاهجهان دستوری یافت که با عساکو فوری مآثر و فیلان کوه شکوه و توپخانه عظیم برجناح استعجال متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مهابتخان از کابل آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت بر افروخت حکیم مومنا

بوسیلهٔ مهابتخان دولت ملازمت در یافته از روی قدرت و دلیری متصدی علاج ضعف آنحضرت گشت و در همان چند روز که آثار صحت بر ناصیهٔ جلال پیدا شد مهابتخان را رخصت صوبهٔ کابل فرمودند \* اعتبار خان خواجه سرا بمصلوب پنج هزاری ذات و چهار هزار سوار سرافرازی یافت و چون پیر و ملتحلی شده و از صغرسن بسعدت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه و خزائن بعهدهٔ آن دیرینه خدمت مقرر گشت † (نوزدهم فروردی ظاهر یکمیلی مورد بارگاه اقبال شد و جشن شرف در آنجا آراستگی پذیرفت و دوم اردی بهشت در خطهٔ دلپذیر کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد) مقارن اینکال عرضه داشت خانجهان از ملتان رسید شاه عباس با عساکر عراق و خراسان و آلات و ادوات قلعه گیزی آمده بمحاصرهٔ قلعهٔ قلدهار پرداخت و خواجه عبدالعزیز نقشبندی با سی صد جوان در قلعه متحصن گشت تا بعد ازین چه رو دهد زمین العابدین که بطلب شاهزادهٔ جوان بخت شتافته بود درین تاریخ آمده ملازمت نمود و معروض داشت که موکب اقبال شاهزادهٔ والا شکوه از برهانپور بقلعه ماندو در پیوسته چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود ایام بارندگی را در قلعه ماندو گذرانیده متوجه درگاه خواهند شد میرزا رستم صغوی را حکم شد که

پیشتر بلاهور شتافته استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاونت معطوف داشته «معتمد خان بخششی بر جناح استعجال روانه درگاه والا کرده درین تاریخ آمده باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید - از غرایب آنکه در حرم سرای دولت دانه مرواریدی که چهارده پانزده هزار روپیه قیمت داشت کم شد چوتک رای منجم معروضداشت که درین دو سه روز پیدا میشود و صادق رمال عرض کرد که در همین دو روز از جائی بهم میرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص بنماز و تسبیح باشد و عورت رمالی بعرض رسانیده که درین دو سه روز بهم میرسد و زن سفید پوستی از روی شگفتگی و انبساط بدست مبارک خواهد داد قضا را روز سوم یکی از کلیزان ترک در عبادت خانه یافته بخوشحالی تمام تبسم کلان آورده بدست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست دریتولا شاهزاده بلند اقبال پرگنه دهول پور را بجاکگیر خود التماس نموده دریا افغان را بحکومت و حراست آنجا تعیین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بالتماس نور متعل بجاکگیر شهر یار تلخواه

---

( \* ن ) مولف اقبال نامه که بخششی آن لشکر بود روانه دکن ظفر انتساب کرده ( \* ن ) دهلیپور



شده بود و شریف‌الملک ملازم شهریار قلعهٔ دهول پور را در تصرف داشت مقارن اینحال دریا رسید و خواست که قلعه را متصرف کرده از طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیزی بر حدقهٔ چشم شریف‌الملک رسید و او را کور ساخت و ظهور این سانحه سبب شورش و آشوب خاطر بیگم گشت و زمانه را خمیر مایهٔ فتنه بدست افتاد \*

## نهضت رایات عالیات بصوب

### دارالسلطنت لاهور

در بهست و پنجم مرداد ماه آلهی نهضت اعلام نصرت فرجام بصوب لاهور اتفاق افتاده بفتنه پردازي نور محل و شورش طلبی او خدمت قلدهار بشهر یار فرموده بمنصب دوازده هزاری ذات و هشت هزار سوار سرافرازی بخشیدند و مقرر گشت که میرزا رستم اتالیقی شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد و پوشتر به لاهور شتافته بفرام آوردن سپاه همت مصروف دارد در مقام هیمره پور اعتقاد خان بصاحب صوبگی کشمیر سرافراز گشت و کنور سنگه راجهٔ کشتوار را از حبس بر آورده بمعنایت ملک کشتوار کامیاب مراد گردانیدند و قرار یافت که زعفران و جانور شکاری بخالصهٔ شریفه ضبط شود و چون از آب چناب عبور موکب منصور دست داد میرزا رستم از لاهور آمده باستلام معتبهٔ خلافت چوین سعادت نورانی ساخت درین تاریخ افضلخان دیوان

شاهزاده گیتی ستان شاهجهان عرضه داشت ایشانرا آورده ملازمت نمود همگی همت آن خلف دودمان خلافت مصروف برآنکه غبار شورشی که مرتفع گشته بآبشاری مدارا و ملایمت فرو نشیند و پرده آزر و ادب از میان برداشته نشود و اراده فاسد بد اندیشان واقعه طلب آنکه از جانبین اسباب شورش و فساد سر انجام یابد و دستگاهی بجهت تربیت و پیش آوردن شهر یار ترتیب دهند و چون آصفخان را بجانب داری شاهجهان متهم داشتند و خاطر بیگم را از حيله پردازی بحرفهای لغو و مقدمات دور از کار منحرف ساخته بودند هرگاه ازین عالم سخفی مذکور موشد آصفخان سکوت را حصار عزت خود دانسته زبان را بگویائی آشنا نمی ساخت و ارباب فساد میدان را خالی یافته در آتشی افروزی سعی داشتند و چون خود مرد این کار نبودند بیگم را برین آوردند که مهابت خانرا که از قدیم با آصفخان خصومت دارد و با شاهزاده بی اخلاص است از کابل باید طلبید تا متصدی انتظام اسباب قتل و آشوب گردد و از فرایب آنکه هر چند فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب او صادر میگشت نظر برنسیبتهای سابق ظهور این سانحه را بوجوه معقول دلنشین خود نمی توانست ساخت و جرأت بر آمدن نمی نمود و بخدمت مهد علیا عرضه داشت میکرد که تا آصفخان در درگاه باشد آمدن من متصور نیست اگر در واقع برهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم ساخته اند آصفخان را بصوبه بنگاله باید فرستاد و معتد خان را که

خلیفه بیعت شاهجهانست سیاست باید فرمود تا من  
 جرأت بر آمدن نموده متصدی این شغل خطیر کردم  
 امان الله خان پسر مهابتخان بمنصب سه هزاری ذات و  
 یکهزار و هفتصد سوار سرافرازی یافت و فرمان شد که او را  
 بوکالت خویش در کابل گذاشته چریده متوجه درگاه گردد  
 دریلوقت که ورود موکب منصور بدارالسلطنت لاهور اتفاق  
 افتاد عبدالله خان از محال جاگیر خود آمده باستلام عتیقه  
 اقبال جبین افروز گشت به متصدیان دیوان اعلی حکم  
 شد که محال متعلقه شاهجهان را که در سرکار حصار  
 و میان دو آب وغیره واقع است بجاگیر شهر یار تلخواه  
 نمایند و ایشان عوض جاگیر آن محال از صوبه دکن  
 و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضلخان  
 هر چند در اصلاح این فساد سعی نموده نتیجه بران  
 مترتب نگشت و بیگم راه سخن نداده او را بی نیل  
 مقصود رخصت معاودت فرموده بشاهزاده بلند اقبال فرمان  
 صادر شد که صوبه دکن و گجرات و مالوه بآن فرزند ملایمت  
 شده ازین محال هر جا که خواهند محل اقامت قرار داده  
 بضبط آنحدود پردازند و جمعی از بلدها را که بجهت  
 یورش قلدهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه والا  
 نمایند اگرچه این احکام را بتحضرت شاهنشاهی منسوب  
 میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده همه ساخته  
 و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی آنکه اگر شاهجهان بتغییر  
 جاگیر و جدا ساختن مردم تن در داده این تحکم و تعدی

را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان  
 راه خواهد یافت و اگر مزاج و هاج آن فرازنده تخت و تاج  
 بشورش در آمده با قبله حقیقی و خداوند مجازی طریق  
 گستاخی و سوء ادب پیش گیرد ناگزیر بر حضرت شاهنشاهی  
 لازم و متعنت خواهد شد که بدین جانب نهضت فرماید  
 \* ( تا روز فتنه پرداز چه نیرنگها کند و چه نقشها بر روی  
 کار آرد ) درین ایام خانجهان بموجب فرمان از ملتان  
 رسیده بسعدت زمین بوس فرق عزت بر افتراخت هزار مهر  
 و هزار روپیه بصیغه نذر و هجده اسپ عراقی برسم پیشکش  
 معروض داشت حیدر بیگ و ولی بیگ فرستادهای شاه  
 عباس بسعدت آستان بوس سر افراز گشته مراسم معیت  
 طراز بلظر اقدس در آوردند و همدان زودی خلعت و خرجی  
 داده رخصت انعطاف ارزانی داشتند خانجهان را که بجهت  
 بعضی مصلحتها طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و  
 خنجر مرصع عنایت نموده بطریق ملقه تعیین فرمودند و  
 حکم شد که تا رسیدن شهر یار در ملتان توقف گزیده  
 منتظر فرمان باشد و آصفخان را بدارالخلافت آگره  
 فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه که از آغاز سلطنت  
 عرش آشیانی انارالله برهانه تا حال فراهم آمده بدرگاه  
 آرد و ازین فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود  
 چنانچه مهابتخان التماس نموده بود و پیش ازین در جای

خود اشارتی بدان رفته و شریف و کهل شاهزاده پرویز دستوری یافت که بسرومت هرچه تمامتر شتافته ایشان را با لشکر صوبه بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص قلمی نموده تاکید بسهار در آمدن مرقوم فرمودند درین ایام که مزاج صحت امتزاج قدری از مرکز اعتدال انحراف داشت و آمدن شاه بتمسخر قلدهار موجب توحش و توزع خاطر قدسی مظاهر بود پیوسته حرفهای نا ملایم از طرف شاهجهان شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این سانحه بر آنحضرت سخت گران بود لاجرم موسویخان را که از بلدهای مزاج فهم و سخن شناس بود نزد آن کوکب مراد فرستاده نصایح هوش افزا بتمتیر او حواله فرمودند حکم شد که بر ارادهای باطنی و مقاصد نهانی وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا هرچه مقتضای وقت باشد بعمل آید درین تاریخ مهابتخان از کابل رسیده بسعدت زمین بوس سرافرازی یافت در خلوت بعرض اشرف رسانید که تا معتمد خان درمیان کار است برهم زدن هنگامه شاهجهان از محالات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند بیپایه خدمتی روانه کابل سازند تا من او را آورده راه عدم گردانم مقارن اینحال عرضه داشت اعتبار خان از آگره رسید که شاه جهان با لشکر بسهار از ماند و متوجه اینصوب شد تا پیشی نهاد خاطر چه باشد بنا برین رای صواب نما چنین اقتضا فرمود که در لباس سیر و اشکار تا کنار آب سلطانیپور نهضت اتفاق افتد بعد

ازان هرچه از پرده غیب چهره کشا گردد در خور آن  
بعمل آید ه

## ورود موکب هدایون بصوب دارالخلافت آگره

باین مزیمت هفدهم بهمن ماه راییت اقبال بصوب  
دارالخلافت آگره ارتفاع یافت در خلال اینحال عرضه  
داشت اعتبار خان و دیگر بندها پیوسته از دارالخلافت  
آگره رسید که چون موکب منصور شاهزده گیتی ستان  
شاهجهان بر جناح استعجال متوجه این حدود است و  
خانخانان و دارابنخان پسر او را با دیگر امرا که از تعینات  
صوبه دکن بودند همراه آورده ازین جهت آوردن خزانه و روانه  
ساختن آصفخان صلاح دولت ندانسته بنابر احتیاط  
باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم و بر طبق این عرضه  
داشت آصفخان نیز رسید و آمدن شاهجهان بتحقق و  
تیقن پیوست لاجرم نهضت موکب اقبال بصوب دارالخلافت  
آگره از اعظم مصالح دولت دانسته از آب سلطانیپور عبور  
فرمودند بالجمله از فتنه سازی نورجهان بیگم کار باینصدد  
رسید و بشامت نسبت شهر یار جهانی بشورش گرائید و  
فرزندی را که دستورالعمل اخلاص و رضاچوئی بود بزور و  
عنف بر سر ستمیز و لجاج آوردند و چندین بادشاهی را که  
درکبرسن باکمال ضعف و بیماری درهوی که بمزاج اشرف  
نهایت ناسازگاری و تناقض داشت بچنگ فرزند ترفیب

و تصریح نمودند قافل ازان که بهر جانب که چشم زخم  
رسد زبان زدگی این دولت ست و بجز ندامت نتیجت  
بر آن معرتب نخواهد شد بندهائی را که سالها تربیت فرموده  
بوالا پایه امارت رسانیده اند و امروز بایستی که در موکب  
شاهزاده والا قدر برسر قندهار که ناموس سلطنت است  
گویی مسارعت از یکدیگر بربایند در جنگ خانگی ضایع  
ساختند درینوقت چندی از ارباب فساد که محرک سلسله  
مناذ بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و  
خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان مهر توزک بخدمت  
شاهزاده ابواب مراسلات مفتوح دارند چون وقت مقتضی  
مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس فرمودند و بنابر  
مداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت برپی اخلاصی  
او سوگند خورد و نورالدین قلی نیز بر طبق آن گواهی  
دروغ داد همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا  
خیانت کرده مقدمه چلد که بوی خون ازان ها آید  
معروضداشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم  
بقتل این هر دو بهیچاره شد و مهابت خان که در هلاک  
این تهمت زدهای مظلوم بود بی تامل و توقف به تیغ  
بهدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان  
جان در آمد و از کشتن جان برد مقارن اینحال عرضه  
داشت اعتبار خان از دارالخلافه رسیده که شاهجهان با  
عساکر بهکراں بلوچی اکبرآباد آمده در فتحپور توقف  
گزیدند و موسویخان در فتحپور دولت ملازمت در یافته

تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبدالعزیز برفاقت مشار الیه متوجه درگاه گشته مطلب ایشانرا بعرض همایون رساند چون افضلخان در درگاه کاری نساخت و هرچند باصلاح این فساد کوشش نموده نتیجتاً بر آن مترتب نگشت ناگزیر مایوس باز گشت و بیگم منازعت و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر شاهجهان را بمکابره و ستیزه تغییر داده بشهریار تلخوایه فرمود و چون حرفهائی ناملائم و مقدمات زشت از بی التفاتی حضرت شاهنشاهی و بد اندیشی بیگم بشاه جوان بختم رسود و متیقن گشت که هر چند مدارا و بردباری بکار رود حامل بر عجز و زبونی کرده بتعدی و تحکم خواهند افزود و جمعی که بامهدواریها فراهم آمده اند آیت یاس از صفحۀ احوال خوانده راه بهوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چندین نقی بست که پیش از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن عساکر از اطراف و اقطار مسالک بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت بمحتمل که این حجاب از مهان بر گرفته آید ر کار بجائی نرسد که طرفین را ندامت حاصل شود بالجمله در کنار آب لودیانه موسویخان با قاضی عبدالعزیز رسود و از بسکه مزاج اشرف بتحریریک و فساد نورمحتل بشورش و آشوب گرائیده بود قاضی را راه سخن نداده حوالۀ مهابتمنخان فرمودند که مقید دارد و چون موکب اقبال از سرهند پیشتر شتافت امرا و سایر بلدها از محال جاگیر



خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند از جمله راجه نرسنگدیو بوندیکه فوج آراسته مرض داد و آصفخان در کرنال بتخدمت پهبوست و نوازشخان بسر سعیدخان از گجرات آمده باستلام عقبه خلافت ناصیه افروز گردید و تارسیدن بدارالملک دهلی جمعیت نیک در ظلال رایت جلال فراهم آمد سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه کشنداس در دهلی بسعادت زمین بوس فرق عزت بر افراختند باترخان از صوبه اوده آمده فوج آراسته بنظر در آورد و راجه گردهر پسر رای سمن در باری استسعاد ملازمت دریافت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابتخان مفوض بود و سرداری فوج هراول بعبدالله خان مقرر داشته حکم فرمودند که یک گروه پیشتر از اردو فرود می آمده باشند و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد \*

## آغاز سال هژدهم از جلوس اقدس

شب چهار شنبه بیستم جمادی الاول سنه هزار و سی و دو هجری نیر فروغ بخش بییت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال هژدهم از جلوس بمبارکی آغاز شد راجه جی سلگه نبیره راجه مانسلگه از وطن خود آمده باستلام سده سنه ناصیه سعادت افروخت دریلوقت خبر رسید که

شاهزادهٔ والا شکوه از سعادت جویی و حق شناسی نتوانستند بخود قرار داد که با این لشکر و جمعیت بتقابل شتابند میباد کار بجائی رسد که تدارک یذیر نباشد ناگزیر از راه راست عنان تافتند با خانخانان و بسیاری از بلدها بپرگنهٔ کوتله که از راه متعارف بیست کروه بجانب دست چپ بود شتافتند و چون عبدالله خان قرار داده بود که هرگاه افواج باهم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را بخدمت میهرسانم راجه بکرماجیهت و دارابنخان پسر خانخانان و بسیاری از بلدها را در برابر لشکر منصور گذاشتند و مطمح نظر دوربین آنکه اگر بتحصیریک بهیمک فوجی بمبارزت و مقابله نامزد فرمایند نام بردها روی آنها را توانند نگاه داشت تا گرد و غبار این فساد که روزگار ناهنجار از فتنه کاری بر انگیزخته بآبیاری مدارا فرو نشیند و وضعها به آئین پسندیده قرار گیرد و بهیمک بتحصیریک مهابت خان آصفخان و عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و فدائی خان و نوازشخان و فیره را با موازی بیست و پنج هزار سوار موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیهت و دارابنخان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند عبدالله خان که در انتهاز فرصت بود قابو یافته جلو ریز بلشکر شاهزاده یعوسف درین هرج و مرج زبردست خان و شیر حمله و شیر پنج پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و آنورالزمان پسر اسد خان

معموری از فوج عبدالله خان جان نثار شدند راجه بکرماجیت که از اراده عبدالله خان آگاهی داشت نزد دارابخان شتافت که نوید آمدن او رساند قضارا دریلوقت تیر تفنگ از شست غیب به مقتل راجه بکرماجیت رسید از افتادن او سر رشته افواج از انتظام افتاد با آنکه مثل عبدالله خان سرداری فوج هراول را ویران ساخته بخدمت شاهزاده شتافته بود دارابخان و دیگر سرداران لشکر نیارستند پای همت بر جا داشت از آن طرف آمدن عبدالله خان افواج را از نسق انداخت و دریلجانب بکشته شدن راجه بکرماجیت دست و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هریک بجای و مقام خود رفته قرار گرفتند بالجمله موکب منصور حضرت شاهنشاهی از حوالی اکیراباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود شاهجهان بجانب ماند و رایت دولت بر افراشتند و در کنار کول فتحپور اعتبار خان خواجه سرا باستلام عتیبه سلطنت جبین سعادت نورانی ساخت چون در متحارست قلعه آگره شرایط احتیاط و لوازم بلدگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب مراد گردیده منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار عنایت نموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دهم اردی بهشت ماه حوالی یوگنده هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز بتواحي اردوی گهپان یوی رسیده بود حکم شد که

امرای عظام با استقبال شتابند یازدهم ماه مذکور بعد از گذشتن نیم روز در ساعتی که مختار انجم شناسان رصد بلد بود بسعدت زمین بوس جبین اخلص نورانی ساخت و بشوق و شغف تمام در آغوش عاطف گرفته نوازش و مهربانی بیش از پیش ظاهر ساختند صادقخان بخشی بحکومت و حراست صوبه پنجاب سر افزای یافت در خلال ایصال بمسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ که در سرکار پتن گجرات جاگهر داشت برادران خورد او شبی بمختبر بر سر او ریخته بقتل رسانیدند و مقارن ایصال برادرانش چنانچه بایست مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و زشت خوئی او بمرتبه بود که کشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بعدولتان نسبت برادر کلان که بمنزل پدر است چذین بیبیاکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدانچه سزاوار باشد بعمل آید.

## رخصت شاهزاده پرویز باعساکر منصور بطرف ماندو

چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاه جهان از راه کهتانی چاندا عبور فرموده بماندو شتافت بتاریخ بیست و پنج اردی بهشت شاهزاده پرویز را باعساکر گهپان شکوه که درظل رایت جهانکشا فراهم آمده بودند

بتعاقب ایشان رخصت فرمودند عنان اختیار شاهزاده کامگار و مدار انتظام عساکر اقبال بصوابدید مهابت خان جواله شد \* اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین تفصیل است \* خان عالم و راجه نرسنگدیو بوندیله و راجه کجسنگه کچپهواهه و سر بلند رای و لشکر خان و منصور خان و راجه جی سنگه و سورج سنگه و فاضل خان و رشید خان و راجه گردهر و خواجه میر عزیزالله و اسد خان و سید هزبر خان و اکرام خان و فخرهم موازی چهل هزار سوار موجود و توپخانه عالی با بیست لک روپیه خزانه همراة دادند و فاضلخان بتخدمت بخشگیری و واقعه نویسی لشکر مقرر گشت غرة خورداد شاهزاده داور بخش پسر سلطان خسرو را بصاحب صوبگی ملک گجرات سرافراز ساخته منصب هشت هزاری ذات و سه هزار و دو لک روپیه نقد مدد خرج عنایت نمودند خان اعظم را بمنصب اتالیقی اختصاص بخشیده یک لک روپیه بصیفته مساعدت مرحمت فرمودند و آصفخان بصاحب صوبگی ولایت بلنگاله و اودیسسه دستوری یافت سی ام خورداد سنه هژده جلوس مطابق نوزدهم شهر رجب هزار و سی و دو هجری ورود موکب مسعود بدار البرکت اجمیر اتفاق افتاد در خلال اینحال از آگره خبر رسید که مریم الزمانی بتخلوت سرای جاودانی انتقال فرمودند حق تعالی غریق بحر رحمت خویش گرداناد چگت سنگه پسر رانا کرن از وطن خود آمده دولت زمین بوس دریافت

ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بلکاله سی و چهار زنجهر فیل  
برسم پیشکش ارسالداشته بود بنظر همایون در آمد  
درینوقت عرضه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر  
جنگی که میان عبدالله خان و صفی خان پسر امانت خان  
و دیگر بندها شده بمسامع جلال رسید و شرح این داستان  
برسم اجمال آنکه ولایت گجرات به تیول شاهجهان مقرر  
بود و راجه بکرماجیت بصاحب صوبگی آنملک اختصاص  
داشت در هنگامی که موکب گیهان شکوه از ماندو نهضت  
فرموده راجه بکرماجیت حسبالتکم کلهرداس نام برادر  
خود را در احمدآباد گذاشته خود بخدمت آمده در حوالی  
دهلی جان نثار گشت چنانچه درجای خود گذارش یافته  
و چون آنحضرت عنان معاونت معطوف داشته متوجه ماندو  
شدند گجرات را به تیول عبدالله خان لطف نموده کلهرداس  
را با صفی دیوان آنصوبه و خزانة و تخت مرصع که پنج  
لک روپیه صرف آن شده و یردلک شمشیر که بدو لک روپیه  
بر آمده و اینها را بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب  
داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبدالله خان وفادار  
نام خواجه سراپی خود را بحکومت آنملک فرستاد و او با  
معدودی بی سر و پا باحمدآباد در آمده متصرف گشت و  
صفی دولتخواهی درگاه را بخاطر خود مصمم ساخته در  
نگهداشتن سپاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و  
روزی چلد بیشتر از کلهر داس از شهر بر آمده در کنار تال  
کاکریه منزل گزید و ازانجا بمحمودآباد شتافت و بظاهر

چنان می نمود که بخدمت شاه جهان میروم و در باطن  
 با ناهر خان و سهد دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر  
 بندها که در محال جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات  
 ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت  
 نشست صالح فوجدار سرکار تبلاد از فتحوای کار دریافت که  
 صفی را اندیشه کار دیگر پیش نهاد خاطر است بلکه  
 کلهر داس هم ایلمعلی را تفرس نموده بود لیکن چون  
 صفی جمعیت نیک فراهم آورده شرایط حزم و احتیاط  
 مرعی و مسلوک میداشت نتوانستند با او دست زد و  
 صالح که سپاهی کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک  
 مدارا و متابا نموده دست یغما بخزانة شاهی دراز سازد  
 دور بیدلی بکار برده با خزانة بیشتر شتافت و قریب  
 ده لک روپیه در خدمت شاه والا قدر رسانید و کلهر داس  
 نیز پردلة مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما نضت  
 مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه  
 را خالی یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده  
 قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند  
 گرم و گهرا شتافته هلاکام طلوع نیر اعظم از دروازه که بسمت  
 راه آنهاست بشهر در آیند و خود بابو خان افغان از پرگنه  
 کریخ یلغار کرده وقت سحر بسواد شهر رسیده در باغ شعبان  
 لحظه توقف نموده تا روز روشن خوب شود و دوست و دشمن  
 تمیز توان کرد بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه  
 شهر را کشاده یافت انتظار رفقا نکشیده از دروازه سارنگپور

بمقتضای احمدآباد در آمد مقارن این حال ناهر خان نیز  
 رسیده از دروازه اندرون شهر داخل شد خواجه سرای  
 عبدالله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته  
 بود سراسیمه بخانه حیدر نبیره میان وجیه‌الدین پناه برد  
 و نام بردها باستحکام برج و باره پرداخته جمعی را بر سر خانه  
 محمد تقی دیوان و حسن بیگ بخشی فرستاده آنها را  
 بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده نمود که خواجه  
 سرای عبدالله خان در خانه من است فی‌الغور او را هم  
 دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضیعت نسق شهر مطمئن  
 ساخته بدلا سالی لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداختند  
 و از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعوفه مردم قدیم و  
 جدید قسمت نمودند حتی نخست مرصع که مثل آن  
 صورت نه بلذذ درهم شکسته طلا را بعوفه نوکران جدید  
 تقسیم نموده جواهر را خود متصرف گشت و در اندک  
 فرصت جمعیت نیک فراهم آمده چون این خبر بماندو  
 رسید عبدالله خان از خدمت شاه والا قدر رخصت گرفته  
 بکومک و مدد التفات نفرموده با چارصد پانصد سوار بر جناح  
 استعجال شتافت و در عرض بیست روز از ماندو به بروده  
 پیوست صفی و ناهر خان از شهر بر آمده در کنار تال  
 کاکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان از کثرت غنیمت  
 موقوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک برسد  
 بعد از چند روز کوچ کرده بمقصودآباد لشکر آراست و مردم  
 شهر از کنار تال کاکریه برخاسته در ظاهر موضع



به تیره نژادیک بمزار قطب عالم فرود آمدند عبدالله خان از محمود آباد بموضع اُبارتچه آمد صفی و ناهر خان در ديه بالود منزل کردند و بين الفریقین سه گروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصه کار زار شدند قضا را جائی که عبدالله خان معسکر آراسته بود زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنابراین سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت نخست ناهر خان را که هراول لشکر پادشاهی بود با همت خان که از پیش قدامان فوج عبدالله خان بود مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قضا تنگی بر مقتل او رسید و راه عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبدالله خان بود از آواز بان و تنگ رو گردان شده بکوچه تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت بسیاری را پامال راه عدم ساخت و بعد از زد و خورد بسیار از نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرد بپروگنه بروده شتافت و از آنجا به بهروج رفت و سه روز در بهروج گذرانیده روز چهارم به بند سورت رفت و دو ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاهجهان رسانید چون اینتخب بر عرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی را که چلین خدمتی بتقدیم رسانیده بود از مذنب

---

( ۲۲۶ ) - بیوه ( ۲۲۶ ) ناریچه  
 ( ۲۲۶ ) چلین روز بخواب ندیده بود

هفت صدی و سیصد سوار بمنصب سه هزاری و دو هزار و خطاب سیفخانی و علم و نقاره فرق عزت بر آسمان سوندند و ناهر خان بمنصب سه هزاری و دو هزار و یانصد سوار عز امتیاز یافت سیحان الله کجا صفی و کجا عبدالله خان \* ع \*

این از فلک است و از حسن نیست

اکنون منجمی از ماجرای موکب گیهان شکوه شاهجهان و لشکری که در خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعیین شده بود نکاشته کلک وقایع نگار میگردد چون عساکر نصرت قرین در موکب اقبال سعادت بود شاهزاده از کریوه چاندا عبور نموده بولایت مالوه در آمد شاهجهان باجمعی که در موکب اقبال سعادت پذیر بودند از قلعه ماندو فرود آمده پیش از خود رستم خان را با جمعی بتقابل فرستادند بهاؤالدین برق انداز که در سلک بدهای شاه والا شکوه انتظام داشت و از مخصوصان رستم خان بود از مهابتخان قولی گرفته در کمین فرصت نشست و وقتی که لشکرها در برابر هم صف کشیدند آن بد سرشت بارگی فتنه بر انگیخته خود را به لشکر بادشاهی رسانید و رستم خان که از داه کمترک بود شاه عالی قدر او را از منصب سه بیستی بوالا پایه پنجهزاری و خطاب رستمخانی ترقی فرموده صاحب صوبه گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد برو داشتند درینوقت که او را سردار لشکر قرار داده بتقابل شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند حقوق تربیت و نوازش

را به بقوق مبدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق  
 روزگار خود ریخته گزینخته نزد مهابتخان رفت و از رفتن  
 او تمام فوج برهم خورد و سر رشته انتظام از هم گسیخت  
 و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بیوفائی سپرده  
 قرار بر فرار دادند و چون حقیقت این بی حقیقتان سهام  
 درون بعرض رسید جمعی را که مانده بودند نزد خود  
 طلبیده از آب نریده عبور فرمودند و کشتی هارا باآنطرف  
 کشیده بهمیم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشته  
 خود با خاننخانان بصوب قلعه اسیر و برهانپور شتافتند  
 دریلولا محمد تقی بخشی نوشته خاننخانان را که نهانی  
 نزد مهابتخان فرستاده بود بخدمت شاهزاده و الا قدر آورد  
 در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود \* بیعت \*

صد کس بلظر نگاه میدارندم \* ورنه بهریدمی ز بی آرا می  
 و لهذا او را با دارابخان پسرش از خانه طلب نموده نوشته  
 را در خلوت بوی نمودند جوابی که مسموع افتد سامان  
 نیارست کرد بغیر از آنکه سر خجالت و ندامت در پیش  
 افکند چاره ندید بنابراین او را با فرزندان متصل بدولتخانه  
 نظر بند نگاهداشتند و آنچه خود فال زده بود که صد کس  
 بلظر نگاه میدارندم پیش آمد بالجمله چون موکب گویان  
 شکوه به پای قلعه اسیر پیوست میر حسام الدین پسر میر  
 جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آن  
 حضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شتافته سه روز توقف  
 فرمودند و حراست قلعه بگوپالداس راجپوت که سپاهی

گردان بود تفویض یافت و سامان آزوقه و سایر مصالح قلعه داری بر وجه دلخواه فرموده بسیاری از پرستاران حرم سرای اقبال با اسباب زیادتی که همراه گردانیدن تعذر داشت در آنجا گذشته متوجه برهانپور شدند مقارن اینحال عبداللہ خان گجرات آمده بخدمت پیوست و شاهزاده پرویز مہابتخان بکنار آب نریده رسیدہ هرچند سعی در گذشتن نمودند چون بپرم بیگ کشتیها را بآنطرف برده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داده بود میسر نشد از آنجا کہ مہابتخان در گریزت و بازندگی و راه مدبری شیطان را منصوبها آموختی نہانی نوشتہا نزد خانخانان فرستاده آن کہن سال فرتوت دنیا دوست را شیطان صفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد و خانخانان بخدمت آنحضرت معرفت داشت کہ چون روزگار بنا سازگاری پرداختہ اگر روزی چند بنا کامی در ساختہ طرح صلح بمیان اندازند ہر آیتہ سبب امنیعت عالم و رفاهیت بندہای خدا خواهد بود شاہجہان کہ ہوارہ بہ اطفای نائزہ فتنہ ہمت مصروف می داشتند ترتیب ایلتقدمہ را قوز عظیم دانستہ خانخانان را بخلوت سرای دولت برده نخست بسوگند مصحف خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نہادہ بغلاظ و شداد سوگند خورد کہ هرگز از آنحضرت روی اخلاص برنتابد و در آنچه خیریت طرفین باشد سعی نماید و بعد از اطمینان قلب خانخانان را رخصت فرمودہ دارابنخان را یا فرزندان او در خدمت خود نگاہداشتند

و قرار یافت که مشارالیه درینطرف آب توقف گزیده  
 بمراستات ترتیب مقدمات صلح نماید و چون خبر صلح و  
 رخصت خانخانان به بلدهای شاهی رسیده رسوخ عزیمت  
 بقصان پذیرفت و احتیاطی که در استحکام گذرها میکردند  
 بمصرفت اصلی نماند تا آنکه شبی در گران خواب غفلت  
 جمعی از جوانان کار طلب با رگی همت به آب در زده مردانه  
 عبور نمودند و دران دل شب از هول این شورش و آشوب  
 ارکان همت بسیاری تزلزل پذیرفت و بهرم بیگ نتوانست  
 بمدافعه و مقابله آن پرداخت و تا بر خود می چلیبید کس  
 بسهار از آب گذشت درینوقت نوشتهایی شاهزاده پرویز و  
 مهابتخان بخانخانان رسیده و آن حق ناشناس طومار  
 حقیقت و وفا را به آب عصیان شسته سوگند مصحف را  
 مانند شربت فرو خورده از خدا و روز جزا نیندیشیده پرده  
 آزدن از پیش رو برگرفته راه ادبار سپرده به مهابتخان  
 بیوست و بهرم بیگ خجالت زده و سر افکنده خود را  
 بخدمت شاه عالمقدر رسانید و چون حقیقت بی حقیقتی  
 خانخانان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب  
 نبرده و آمدن بهرم بیگ به مسامع علیه شاه جوان بخت  
 رسید توقف در بهرانپور صلاح دولت ندانسته با وجود  
 شدت باران و طغیان آب از دریای تپتی عبور فرمودند و  
 درین هرچ و مرج اکثری از بلدهای شاهی راه بیوفائی  
 سپرده مردود دین و دنیا و مطعون ازل و ابد شدند و  
 شاهزاده پرویز بهرانپور رسیده منزلی چند از پی شتافت

و چون موکب اقبال شاه والا شکوه از راه ولایت قطب الملک بصوبه اودایسه و بتکاله نهضت فرموده شاهزاده مذکور عطف علان نموده در برهانپور توقف گزیدند \*

## متوجه شدن آیات عالینات بصوب بهشت نظیر کشمیر

چون خاطر قدسی مظاهر از مهم فرزند اقبالند فراغ گونه یافت و گرمای هندوستان بمزاج وهاج سازگار نبود دوم آذرماه سنه هزار سی و دو آیات عزیمت بسیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر مرتفع ساختند آصفخان را که بصاحب صوبگی بتکاله تعیین فرموده بودند چون نورجهان بیگم از جدائی برادر نگرانی خاطر داشت حکم شد که علان معاودت معطوف دارد و جگت سنگه پسر رانا کرن بوطن خویش رخصت یافت در خلال اینتحال عبدالله پسر حکیم نورالدین طهرانی را در حضور سیاست فرمودند و تفصیل این اجمال آنکه چون دارای ایران پدرش را بکمان زر و بسیم در شکنجه تعذیب کشید مشارالیه از ایران گریخته بصد فلاکت و پریشانی خود را بههندوستان انداخت و بوسیله اعتماد الدوله در مسلک بندهای درگاه منتظم گردید و از مساعدت طالع در اندک مدت بادشاه شناس گشته داخل خدمتکاران نزدیک شد و منصب پانصدی و جاگیر معذور یافت لیکن از آنجا که حوصله اش تنگ بوده با

طالع نیک در ستمیژه افتاده کفران نعمت و ناسپاسی پیش نهاد خود ساخت و پیوسته زبان را بشکوه خدا و خداوند آزوده میداشت درینولا مکرر بعرض رسید که هرچند عنایت و رعایت درحق او بیشتر میشود آن حق ناشناس در شکایت و آزردهگی میفزاید و مع ذلک نظر بمرحمتهای که در حق او بظهور می آمد آنحضرت قبول نمیفرمودند تا آنکه از مردم بیغرض که در محافل و مجالس حرفهای بی ادبانه ازو شنیده پوشیده بودند بمسامع جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز پرس فرمودند جواب معقول سامان نهارست کرد حکم بسپاست او شد ع ه

زبان سرخ سر سبز میدهد یرباد

درینولا صادقخان بضبط کوهستان شمالی به پنجاب دستوری یافت و سهد بهوه بخاری بتکومت و حراست دهلی فرق عزت بر افراخت علی محمد پسر علی رای حاکم تبت برهلمونی پدر بدرگاه والا آمده سعادت جاوید اندوخت پنجم ماه اسفندار مذ باغ سرهند بتزول موکب منصور طراوت و نصارت پذیرفت و در کنار دریای بهاه صادقخان باکومکیان خود از انتظام و استحکام کوهستان شمالی خاطر خود پرداخته سعادت آستان بوس دریافت و چکت سنگه را که روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد مشتعل ساخته بود بتزود مراجع بیکران مستمال نموده همراه آورد باستشفاع نور جهان بیگم رقم عفو بر جرائد جرائم او کشیده آمد درینولا از عرایض متصدیان و متهمان صوبه دکن بعرض

همایون رسید که شاهزاده شاهجهان از سرحد قطب‌الملک گذشته بجانب اوقیسه و بلکاله شتافتند و درین یورش بسیاری از بلدها و تربیت کردهای ایشان خاک ادبار بر فرق روزگار خود پهنخته هنگام فرصت راه بیوفائی سپردند از آنجمله روزی در وقت کوچ میوزا متصد پسر افضلخان دیوان ایشان با والده و عهال خود قرار بر فرار داده جدائی گزید در خلال اینحال افضلخان در بیجاپور بود چون این خیر بشاه والا قدر رسید سید جعفر و خان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویشی بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند که تا ممکن و مقدور باشد بدلاسا و مواسا او را زنده بیاورند و اگر میسر نشود سر او را بیاورند نام بردها بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده در اثنای راه بوی رسیدند او ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل کسپل کرد و خود با معدودی پای همت و جمعیت افشوده بکمان داری ایستاده ظاهرا جوی آبی و چهل درمیان بود سید جعفر نزدیک آمده خواست که بسطن سرائی و چرب زبانی او را فریب دهد هر چند بترتیب مقدمات بیوم وامهد سخن پردازی نمود که شاید بخدمت تواند آورد درو اثر نکرد جوابش به تهرجان ستان حواله داشت بغایت جنگ مردانه کرده خان قلی اوزبک را با چندی دیگر مسافر راه عدم گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته خود بزخمهایی کاری جان نثار شد لیکن تارمقی داشت بسیاری را بی رمق ساخت و



بعد از کشته شدن او سر او را بریده بردند و مورد آفرین گردید القصه موکب اقبال شاهی از راه بندر منچهدلی بتن بصوب اودیسسه شتافت و قطب‌الملک بمتصدیان محال متعلقه و مختارسان سرحد خویش نوشتها فرستاد که غله نروشان و زمهداران را مقرر دارند که غله و سایر حبوبات و ضروریات را بارذوی گیهان پوی میرسانیده باشند و پیشکش از نقد و جنس و میوه و حبوبات و غیره مترادف میفرستاده باشند و خدمت آن حضرت را سرمایۀ سعادت خویش مهدانست \*

## آغاز سال نوزدهم از جلوس مینهنت مانوس حضرت ارفع

روز چهار شنبه بیست و نهم جمادی‌الاول سنه هزار و سی و سه هجری بعد از گذشتن یک پهر و دو گه‌ری نیز اعظم به بهت الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی فرمود و سال نوزدهم جهانگیری آغاز شد چون خیر نهفت موکب شاهی بصوب اودیسسه و بنگاله متحقق گشت بشاهزاده پرویز و مهابت خان فرمان شد که خاطر از انتظام و استحکام صوبۀ دکن را پرداخته متوجه بصوبه اله باس و بهار شوند که اگر صاحب صوبۀ بنگاله پیش راه نتواند گرفت و مقاومت ندارد نمود آن فرزند با عساکر گیهان شکوه بتقابل شتابد و نیز بتایر حزم و احتیاط عمده سلطنت

خانجهان را بصوب دارالخلافه رخصت فرمودند که در آنصدد بوده گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت رود بر حکم فرمان کار بند کرده در هنگامی که قاضی عبدالعزیز از خدمت شاه والا جاه برسالت آمده بود بحکم اشرف مهابتخان او را در قید نگاه داشت و بعد از روزی چند کام نا کام ملازم خود ساخت و از برهانپور برسم وکالت نزد عادلخان فرستاد و دنیا داران دکن از صمیم القلب اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند علیر حبشی علی شهر نام معتمد خود را نیز مهابتخان روانه ساخت و از عالم نوکران عرضداشت نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر کرد و قرار داد که در دیول گانو آمده مهابتخان را به بهند و پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه منتظم گرداند و نوشته قاضی عبدالعزیز رسید که عادلخان نطاق خدمت و دولتخواهی برمهان چنان بسته مقرر ساخته که ملا محمد لاهوری را که وکیل مطلق العنان و نفس ناطقه اوست و در معاودات و مراسلات او را ملا بابا میگویند و میفرستند با پنجهاز سوار بفرستند که پیوسته در خدمت بسر برد و متعاقب او را رسیده دانند چون مکرر فرامین بتاکود صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه اوست عنان معاودت معطوف داشته بصوب بلگاله شتابد باوجود ایام برسات و شدت باران ولای و گل ولایت مالوه از برهانپور کوچ فرمودند و مهابتخان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تا رسیدن ملا مهبود

\* لاری در شهر توقف نمود و لشکر خان و † جادو دای و † اودارام و دیگر بلدها را مقرر داشت که بیلا گهات رفته در ظفرنگر معسکر سازند و چانسپار خان را بدستور سابق رخصت سرکار بیر فرمود و اسد خان معموری را † † بایلچپور باز داشت ملوچهر پسر شاهلواز خان را بجالناپور تعیین نموده و † † رضوی خان را به تهانیسر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید و همچنین هرجائی را بیکی از بلدهای گردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر را و پرداخت دریلوا عرضداشت ابراهیم خان فتح جنگ از بلکاله رسید نوشته بود که موکب شاهزاده بلند اقبال داخل اوقیسه کردید - اکنون مجملی از احوال ابراهیم خان و صوبه بلکاله رقمزده کلک وقایع نگار میگردد اول آنکه احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان که صاحب صوبه اوقیسه بود بر سر زمیندار † † گردهر رفته بود از سلوح این حادثه فریب که بی سابقه آگاهی اتفاق افتاد متردد و متعجیز گشت ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پیوپیلی که حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را همراه گرفته بمقام کتک که از پیوپیلی دوازده کروه بجانب بلکاله است شتافت و چون استعداد مقاومت در خود نمی یافت در کتک نیز نتوانست پای همت افشرد ازانجا به بردوان نزد

---

( \* ) لاهوری ( † ) جادون ( † ) اودارامی ( \* ) بایلچپور  
 ( † ) رضوان خان ( † ) کروهه

صالح برادر زادهٔ جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهر ساخت و صالح استبعاد نموده تصدیق رسیدن رایات منصوره نمی نمود در یلوقت نوشتهٔ عبدالله خان بجهت استمالت صالح رسید و او باین وعده همداستان نشده حصار بردوان را استحکام داده در صلاح و صواب دید بر روی خویش بست و ابراهیم خان از شنیدن این خبر صاعقه اثر حیرت زدهٔ کار خود گشت و با آنکه اکثری از کومکیان او در سرحد مکه و دیگر تهبانجات متفرق بودند در اکبرنگر پای همت افشوده با استحکام حصار و فراهم آوردن سپاه و دلاسی لشکر و حشم و ترتیب اسباب رزم و بیگار پرداخت در یلوقت نشان عالیشان شاهی باو رسید مضمون آنکه بدسب تقدیر ربانی و سر نوشت آسمانی آنچه لایق بهال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم با عالم ظهور جلوه گر شد و از گردش روزگار و دور لیل و نهار ورود بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک چولانگاه بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سر زمین در پیش پا افتاد سرسری نمیتوان گذشت و گذاشت و اگر او ارادهٔ رفتن داشته باشد دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته می فرمایم که بفراغ خاطر روانهٔ درگاه شود و اگر توقف را صلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال تعیش کند ابراهیم خان معروضداشت که تا بلدگان حضرت این ملک را به پیر

غلام خود سپرده اند سر من است و این ملک تا جان دارم  
 میکوشم و خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار  
 مجهول الکمیت چه مانده بجز این آرزویی و ارمانی در  
 دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم و در راه وفا  
 جان نثار شده بسعادت شهادت حیات جاوید یابم القمصه  
 چون موکب گیهان نشان شاه گیتی ستان ببردوان نزول  
 اقبال ارزانی فرمود صالح کوته اندیش حصار را استحکام  
 داده پای ضلالت و جهالت افشرد عبدالله خان فرصت  
 نداده محاصره را برو تنگ ساخت و چون کار بدشواری  
 کشید و از هیچ جانب امید کومک و راه نجات ندید  
 ناگزیر از قلعه برآمده عبدالله خان را دید و خان نصرت  
 ترین او را فوطه بر گردن افکنده بنظر عالی در آورد چون  
 این خرسنگ از سر راه برداشته آمد رایت اقبال بسست  
 اکبر نگر ارتقاع یافت ابراهیم خان نخست خواست که  
 قلعه اکبر نگر را استحکام داده بشرایط تحصن و لوازم قلعه  
 داری پردازد چون حصار اکبر نگر کلان بود و آنقدر جمعیت  
 با خود نداشت که از همه جانب چنانچه باید مصافقت  
 تواند نمود در مقبره پسرش که حصار مختصر و مستحکم  
 داشت تحصن جست در خلال اینحال جمعی از بلدها که  
 در تپانجات متعین بودند خود را باو رسانیدند و بلدهای  
 شاهی بظاهر اکبر نگر آمده حصار مقبره را محاصره نمودند  
 و از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت دریلوقت  
 احمد بیگخان رسیده بدرون حصار در آمد و از آمدن او

دلها را نیروی دیگر پدید آمد چون اهل و عیال اکثری در آنطرف آب بود عبدالله خان و دریا خان افغان از آب گذشته بدان سمت معسکر آراسته ابراهیم خان از شلیدن این خبر وحشت اثر احمد بیگخان را همراه گرفته سراسیمه بدان سو شتافت و دیگر مردم را بحراست و حضانت قلعه باز داشت و کشتیهای جنگی را که باضطلاح هند نواره میگویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تا سر راه برآن فوج گرفته نگذارند که از آب عبور نمایند اتفاقاً پیش از رسیدن نواره دریا خان افغان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شلیدن این خبر احمد بیگخان را از آب گذرانیده بر سر دریا خان فرستاد چون مشار الیه بدریا رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او عطف عنان نموده به ابراهیم خان پیوست و از قلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان در ساعت کس بطلب جمعی از جوانان کار طلب که در چار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت کومک و مدد است گروهی از جوانان خوش اسب بر جناح استعجال خود را بابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاهی یافته چند گروه پس نشست و عبدالله خان فیروز جنگ چند گروه بالا تر شتافته برهنه مونی زمینداران از آب گذشته بدریا خان پیوست و باتفاق در زمینی که یکطرف بدریا متصل و جانب دیگر جنگل انبوه داشت پلای همت افشوده عرصه کارزار آراستند و ابراهیم خان

از آب عبور نموده متوجه عرصه نبرد گشت و خود با هزار سوار در غول ایستاد و نورالله نام سید زاده را که از مذهبداران تجویزی آنصوبه بود با هشتصد سوار هراول قرار داد و احمد بیگخان را با هفتصد سوار طرح ساخت و بعد از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست نورالله تاب مقاومت نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ باحمد بیگ خان رسید مومی الهه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده این حال تاب نیاورده جلو انداخت درین تاختن سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت و چون قلم تقدیر بامر دیگر رفته بود اکثری از رفقای او دست بکار نا برده راه گریز سپردند ابراهیم خان با معدودی پای غیرت و حمیت برجا داشت هرچند مردم جلو او را گرفته خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضی نشد گذت که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهتر ازین که سعادت شهادت روزی شود هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف هجوم آورده بزخمهای جانستان کارش تمام ساختند جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از شهادت ابراهیم خان وقوف یافته دل پای دادند درین هنگام نقیبی را که بندهای شامی بپای حصار رسانیده بودند آتش دادند جوانان کار طلب از اطراف دویده بدرون حصار در آمدند درین دویدن عابد خان دیوان و شریفا بخششی و دیگر بندهای روشناس به تیر و تفنگ جان نثار شدند و حصار مفتوح گردید از مردمی که در قلعه بودند بعضی سر و پا

برهنه خود را بدریا انداختند و گروهی که گرفتاری میال  
سلسله پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و چون فرزندان  
و اموال و اشیای ابراهیم خان در قهاکه بود موکب  
اقبال از راه دریا بدآنصوب نهضت فرمود احمد بیگمخان  
برادرزاده ابراهیم خان پیشتر از موکب منصور خود را  
بقهاکه رسانیده بود چاره بجز بلدگی و فرمان پذیری  
نیافت و بوسیله مقربان درگاه ملازمت نمود بحکم اشرف  
وکلای سرکار بمسقط اموال ابراهیم خان پرداختند قریب  
چهل لک روپیه نقد سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل  
و غیره بقید ضبط در آمد تا حال دارابخان را مقید داشتند  
درینوقت از قید بر آورده سوگند داده حکومت بنگاله  
باو تفویض فرمودند و زن او را بایک دختر و یک پسر و  
یک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند و راجه بهم پسر رانا  
راکه درین هرچ و مرج از خدمت ایشان جدائی اختیار  
نکرده بود با فوجی برسم منقلا پیشتر از خود بصوب پتله  
روانه گردانیدند و خود با عبدالله خان و دیگر بلدها از پی  
شتافتند و صوبه پتله در قبول شاهزاده پرویز مقرر بود و  
مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست آنملک  
مقرر داشته آله یار پسر افتخار خان و شیر خان افغان را  
بفوجداری گذاشته بودند برسیدن راجه بهم پای همت  
آنها از جای رفت و توفیق یاورى نکرد که حصار پتله را  
استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند از  
پتله بر آمده بجانب آله باس شتافتند و چنان ملکی را



رایگان از دست داده راه سلامت پیش گرفتند و راجه بهیم بی منازعت و مجادلت بشهر در آمده صوبه بهار را متصرف گردید و بعد از روزی چند موکب اقبال شاه گیتی ستان سایه سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افکند و جاگیر داران آنصوبه بخدمت شتافته ملازمت نمودند سید مبارک که حراست قلعه دھتاس بعهده او مقرر بود قلعه را سپرد و زمیندار اوچینه نیز سعادت زمین بوس دریافت و پیشتر از نهضت موکب اقبال عبدالله خانرا با فوجی بصوب آله باس و دریا خان افغان را با جمعی بسمت اوده تعیین فرمودند و پس از روزی چند بهیم بهگ را بتکومت و حراست صوبه بهار گذاشته خود نیز رایت اقبال بر افراشتند و پیشی از آنکه عبدالله خان از گذر جوسا عبور نماید جهانگیر قلیخان پسر اعظم خان مهرزا کوکه که بتکومت جونپور اختصاص داشت جای خود را گذاشته نزد مهرزا دستم بآله باس رفت و عبدالله خان گرم و گیرا آمده در قصبه جهونسی که بر آنطرف آب گلگ در تقابل آله باس واقع است معسکر آراست و موکب اقبال حضرت جهانبانی در جونپور نزول سعادت ارزانی فرمود و چون نوازه عالی از بنگاله همراه آورده بودند عبدالله خان بضرپ توپ و تفنگ از آب گذشته در معموره آله باس لشکر گاه ساخت- اکنون مجملی از سوانح دکن نکاشته کلک بیان میگردد سابقا یرلیغ قضا تبلیغ عز ایراد یافته که علیر حبشی علی شیر نام وکیل خود را نزد مهابتمخان فرستاده

نهایت عاجز و فروتنی ظاهر ساخت بامیود آنکه مدار مهمات  
 آنصوبه بعهده او مفوض باشد و چون میان او و عادلخان  
 ابواب مغایرت و مخالفت مفتوح گشته بود بامداد و  
 اعانت بندهای درگاه می خواست که آثار تسلط و ترفع  
 برو ظاهر سازد و همچنین عادلخان نیز بجهت دفع شر او  
 تلاش میکرد که مدار اختیار آنصوبه بقیض افتد او حواله  
 شود آخر افسون عادلخان کارگر تر افتاد و مهابتخان  
 جانب علیبر را از دست داده بکام روائی عادلخان پرداخت  
 و چون علیبر بر سر راه بود و ملا محمد و کبیل عادلخان از  
 جانب او نگرانی خاطر داشت مهابتخان فوجی از لشکر  
 منصور بیلا گهات تعیین فرمود که بدرقه شده ملا محمد را  
 به برهانپور رساند و علیبر از شنیدن این اخبار متردد و  
 متوهم گشته با نظام الملک از قصبه کهرکی بر آمده بقندهار  
 که سرحد ولایت گولکنده واقع است شتافت و فرزندان را  
 با احوال و ائصال بر فراز قلعه دولت آباد گذاشته کهرکی  
 را خالی ساخت و بظاهر چنان نمود که بسرحد قطب  
 الملک میروم که زر مقرری خود را ازو باز یافت نمایم  
 بالجمله چون ملا محمد لاری ببرهانپور پیوست مهابتخان  
 تا شاهپور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجویی ظاهر  
 ساخت و از انجا باتفاق او متوجه ملازمت شاهزاده پرویز  
 گردیدند و سر بلند رای را بحکومت و حراست شهر  
 برهانپور گذاشته جادو رای برادر او اودارام رای را بکومک  
 او مقرر داشت و پسر جادو رای و برادر اودا رام را بجهت

احتیاط همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوسته مقرر گشت که او با پنج هزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سر بلند رای تمشیت احکام و انتظام مهم نماید و امین الدین پسر او با پنج هزار سوار در خدمت شاهزاده شتابد و باین قرار داد مشارالیه را رخصت فرمود خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند و بمحمد امین داماد او نیز خلعت با خنجر و اسپ و فیل داده پنججاه هزار روپیه مدد خرج به پسر ملا محمد عنایت کرده همراه گرفتند و مهابتخان از جانب خود یکصد و ده سر اسپ و دو زنجیر فیل یکی زر و یکی ماده و شصت و هشت هزار روپیه نقد و یکصد و ده خوان اقمشه بملا محمد و پسر و داماد او تکلیف نمود-نوزدهم خور داد ماه خطه دلیذیر کشمیر پرورد موکب منصور آراستگی یافت اعتقاد خان از نمایس کشمیر که درینمدت ترتیب داده بود بر سیهل پیشکش معروضداشت چون بمسامع جلال رسید که بلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان اراده نموده که حوالی کابل و غزنون را بتنازد و خانه زاد خان پسر مهابتخان با امرای که بکومک او مقرر اند از شهر بر آمده بمدافعه و مقاتله او همت مصروف داشته بنابراین غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بدآک چوکی رخصت شد که از حقیقت کار و قوف یافته خیر مشخص بیارد درینولا آرام بانو بیگم هدیه آنحضرت و دیعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه باین صیبه خود عنایت بسپار

داشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود در رفت  
 فازی بهگ که بجهت خبر گیری شتافته بود درین تاریخ  
 بخدمت پیوسته معروضداشت که یلنگتوش بجهت ضبط  
 هزار جات که یورت آنها در حدود غزنین واقع است و از  
 قدیم بحاکم غزنین مالکذاری می نمودند قلعه در موضع  
 چتور از مضافات غزنین ساخته همشهر زاده خود را با فوجی  
 باز داشته بود سران الوس نزد خانه زاد خان آمده استغاثه  
 نمودند که ما از قدیم رعیت شمایم اگر شر او را از ما  
 کفایت کنهد بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا  
 ناگزیر بآنها ملتجی گشته خود را از آسهب ظلم و بیهوداد  
 اوزبکان محافظت نمائیم خانه زاد خان فوجی بکومک  
 هزارها فرستاد و اوزبکان بمدافعه و مقاتله پهن آمدند و در  
 اثنای دار و گهر خواهر زاده یلنگتوش یا جمعی از اوزبکان  
 بقتل رسید و سپاه منصور آن حصار را منهدم ساخته مظفر  
 و منصور عنان معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شلیدن  
 اینخبر خجالت زده کردار خویش گشته از نذر محمد خان  
 التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از  
 انفعال بر آرد در اثنای اینحال نذر محمد خان و اتالیق  
 و عده های او تجویز این جرأت و بهیباکی ننمودند و بعد از  
 مبالغه و اغراق بسپار رخصت گونه حاصل کرد و آن مفسد  
 قلعه پرداز اوزبک و المانجی و از هر دست مردم چلداکنه

توانست فراهم آورده روی ادبار بدین حدود نهاد و خانه زاد خان نیز امرای سرحد و مردمی را که در تهنیجات تعیین بودند جمع آورده بترتیب اسباب نبرد پرداخت و بندهای جانسپار و بهادران عرصه کارزار ( همه یکدل و یکرو بچنگ قرار داده بتعصب یکدیگر رزم طلب گردیدند بالجمله بهادران عرصه شهامت ) بموضع + سرک دره که در دو گروهی از غزنین واقع است معسکر آراستند از انجبا افواج بترتیب داده و جبهه پوشیده متوجه پیش گردیدند خانه زاد خان با جمعی از منصیداران و ملازمان پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان افغان و انهرای سنگدلین و سید حاجی و دیگر بهادران از پیش قدمان هراول قرار یافتند و همچنین فوج بر انعار و جرانغار و طرح و التمش بآبهن شایسته بترتیب داده بتایید ایزد جل سبحانه توسل جستند رزم طلب گشتند چون مذکور میشد که سپاه اوزبک در سه کرور غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان را بخاطر مهرسید که شاید روز دیگر تلاقی فریقین اتفاق افتد قضا را سه گروهی از موضع شیر گذشته قزولان اوزبک نمایان گردیدند و قزولان لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته آرمیده بان انداختند و توپ زده شتافتند اتفاقا یلگتوش شب آمده

در پس پشته بر غلجی شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسند از کهن گاه بر آمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک قراولان فرستاد آنها نیز کس نزد بلنگتوش فرستاده از رسیدن لشکر و افواج قاهره آگاه ساختند یک گروه بلشکر گاه مانده سپاه غنیم نمایان شد آن مقهور مردم خود را دو فوج ساخته بود یک فوج او با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر بفاصله یک تفنگ انداز رسیده علان ادبار کشید چون فوج مخالف بتسب کمیت از بهادران فوج هراول افزونی داشت بهادرخان فوج غول خود را گرم و گیرا شتافتد بکومک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار سردادند و از پس آن فهلان جنگی را دوانیده کارزار نمودند و جنگ بامتداد و اشتداد کشید و در چلوهن وقتی بلنگتوش خود را بکومک رسانید و معینا کاری نساخت و پای همت آنها از جای برفت و بهادران عرصه شهادت در کشتن و بستن و تاختن و انداختن کارنامه جلادت و جانسپاری بتقدیم رسانیدند مخالفان تاب نیاورده جلو برگردانیدند و هزبران بهش و غنا مقهوران بخت برگشته را تا قلعه جماد که شش گروه از میدان جنگ دور بود زده و کشته بردند قریب ششصد اوزبک علف تیغ انتقام گردیدند و موازی هزار راس اسب و چینه بسیار که از گرانی در راه انداخته بودند بدست سپاه

منصور افتاد و فتعی که عنوان فتح نامهای باستانی زبید  
 بتایید ایزد جل سبکانه چهره کشای مراد گشت ه ( اصل  
 یلنگتوش اوزبک است از الوس االمان نامش اُخستی  
 بوده ترکان یلنگ برهنه را مگویند و توش سهینه را گویا  
 در جلگی سهینه برهنه و از تاخته و ازان روز درالسله عوام  
 یلنگتوش اشتهاار یافته نوکر نذر محمد خان حاکم بلخ  
 است پیوسته در سرحد خراسان مابین قلدهار و غزنین  
 مهگذارند نوکر علوفه خوار کم دارد المانچی ولوت مار  
 بسهار فراهم آورده بتاخت و تاراج روزگار بسر می برد و  
 بهمین قزاقی تاخت و باخت نام بر آورده چون مکرر بسرحد  
 خراسان رفته اولکه دارای ایران را تاخته و میر سرحد  
 خراسان نتوانسته شر او را از رعایا و متوطن آنحدود کنفایت  
 کند شاه ازو در حساب توان گفت که در مدت عمر چنین  
 گوشمالی نطورده باشد ) بندهای شایسته خدمت که درین  
 جنگ مصدر ترددات یستدیده گردیده بودند هر کدام  
 درخور استعداد و حالت خویش باضافه منصب و اقسام  
 مزاحم و نوازش سرافرازی یافتند مقارن اینحال از مرضه  
 داشت فاضلتخان بخششی لشکر دکن بمسامع جلال رسیده که  
 چون ملا محمد لاری به برهانپور رفت و خاطر اولیای  
 دولت از ضیط و نسق صوبه دکن اطمینان پذیرفت  
 شاهزاده پرویز با مهابتخان و دیگر امرا بصوب ملک بهار

و بتکالیه نهضت فرمودند چون خاطر اقدس از فتنه سازی و نیرنگ پردازی خاننخانان! نگرانی داشت و داراب پسر او در خدمت شاهزاده و الا شکوه بود بصلاح و صوابدید دولت خواهان او را نظر بند نگاهداشتند و مقرر شد که متصل بدولتخانه شاهزاده خیمه بجبهت او ایستاده کنند و جانم بهکم صیغه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بوده و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد و جمعی از مردم معتمد بر دور خیمه او پاس دارند بعد از مقید داشتن خاننخانان فهم نام غلام او را که از عمدهای دولت او بود و شجاعت را با کار آگاهی جمع داشت خواستند که مقید سازند او رایگان خود را بدست نداد و پای همت افشوده با پسر و چندی از نوکران جان فدایی غیبت و زاد مردی ساخت غره شهر یور ماه آلهی در ویرناک که سر چشمه دریای بهت است و از سیر آگاههای جانفزای نزهت سرای کشمیر است و در اوراق گذشته شرح کیفیت آن نگاشته کنگ بیان گشته عرضه داشت مهابتخان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان گذرهای آب کنگ را استحکام داده کشتهها را بجانب خود کشیده بودند روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد بعد از آن زمه داران برهمنوتی بختیاری و دولت خواهی سی منزل کشتی بدست آورده چهل گروه بالای گذرهای آب بجبهت عبور لشکر اختیار نموده راهبری کردند و عساکر منصور در صیانت ایندی از آب گذشتند \*



## نهضت فرمودن آیات عالیات بصوب دارالسلطنت لاهور

بتاریخ پنجم شهریور ماه رایت اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت درین وقت از عرضه داشت منتهیان گجرات بمسامع جلال رسید که خان اعظم میرزا کوکه در احمدآباد باجل طبیعی مسافر دارالملک بقاگردید \* (نامهی عزیز میرزا محمد است کوکلتاش حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه بود و آنحضرت او را از جمیع کوکههای خویش عزیز و گرامی تر میداشتند و در مصاورات گاه عزیز و گاه میرزا کوکه و احیاناً خان اعظم خطاب میفرمودند از زمان طفولیت و ایام صبا در خدمت آنحضرت گستاخ برآمده بود چون والدۀ ماجدۀ او جیحی انکه نسبت قوی داشت و مراعات خاطر او از والدۀ حقیقی بیشتر میفرمودند پیوسته گستاخهایی او را بحسن ادب خریداری میکردند و بجهت رعایت خاطر جیحی انکه درین دولت ابد قرین قریب بهست کس از اعمام و اقوام و اولاد و احفاد میرزا کوکه بمرتبه امارت رسیده صاحب علم و تقاره شده باشند مشارالیه در حدت فهم و سلاست بیان و طلاق لسان و تاریخ دانی یکتای زمان خویش بود بغایت نفس قوی داشت خط نستعلیق را بسیار خوش مینوشت شاگرد میرزا باقر

پسر ملا میر علی است و باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط استادان مشهور هیچ کمی نداشت در مدعا نویسی ید طولی داشت لیکن در عربیت پهاده بود از سخنان اوست که من در عربی دایه فریبم و هم از سخنان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم و چون مبالغه کرد بشبه افتادم و بعد از آنکه سوگند خورد در یافتم که دروغ میگوید از مطایبه‌های اوست که مردم دولتند را چهار زن لازم است یکی عراقی دوم خراسانی سوم هلدوستانی چهار ماوراءالنهری زن عراقی بجهت مصاحبت و همزبانی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هلدی بواسطه زنا شوهری و زن ماوراءالنهری بجهت شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر تقصیری شود او را شلاق باید زد تا دیگران عبرت گیرند خان اعظم مصاحبتی بود بهمدیل و نظیر لیکن در خبث و نفاق سر آمد ابتدای روزگار است درست گفتار کج کردار و درشت گوی زشت خوی بود پیوسته اوقات عزیز مصروف بآنکه مخاطبی بهم رسد و عالمی را پیش کشد و با قبیح وجهی خبثت و غیبت مردم کند نسبت بحضرت عرش آشهانی گستاخوها میکرد و آنحضرت بکارم ذاتی و مزاحم چلبلی میگذرانیدند حقوق خدمت والدۀ او پیوسته مطمح نظر داشته می فرمودند که میان من و عزیز کوکه جوی شیر واسطه است و از آن نمیتوانم گذشت در هذکامیکه بی استرضای آنحضرت از گجرات بر کشتی نشسته متوجه زیارت خانۀ مبارک شد

با آنکه مبلغهایی کلی در سفر حجاز صرف نمود بجهت پاس قوت و ناموس خویش بشرقا و اعیان آن دیار تکلفات و تواضعات زیاده از مقدور بجا آورده انواع خفت و خواری کشیده باز یدرگاه والا آمد آنحضرت اصلاح گرانی خاطر ظاهر ساخته بعلیاتی که در مذهب او نگذاشته بود سرفرازی بخشیدند (داور بخشش را بحضور طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفراز ساخته حکم شد که از اکبرآباد باحمدآباد شتافته محافظت نماید) درین تاریخ خبر رسید که جمعی از زمینداران بلگاله که در خدمت شاهجهان آمده بودند تمام نواره با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته بجانب بلگاله گریختند و شاهجهان در جنگل کلبیت که اطرافش بار عدال و چرهای عظیم پیوسته حصاری از گل ساخته بتوپ و تفنگ استحکام داده نشسته اند اما رسد غله آنجا کمتر میرسید و از سر آزوقه در اردوی ایشان بقدر عسرت واقع است تا بعد ازین چه روی دهد مقارن اینصل طهماسب قراول از خدمت شاهزاده پرویز بآک چوکی آمده معروضداشت که با شاهجهان جنگ نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب یقله و بهار رفتند و تفصیل این جنگ آنکه روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صف آرا گردیدند با آنکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود بود

و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید بده هزار سوار نمی کشید و اکثری از دولتخواهان ایشان صلاح دولت در جنگ نمی دیدند بر خلاف رای همه راجه بهیم پسر رانا پای جهالت افشوده میانه و اغراق را بتصدی رسانید که بدون جنگ همراهی من متصور نیست و این سیر و دور بآنین راجپوتی منافات دارد ناگزیر شاه عالمقدر مزاحمت خاطر او بر همه مقدم داشته با عدم استعداد و زبونی لشکر قرار بجنگ صف دادند و از طرفین مساکر آراسته بعرض کارزار مبارزت نمودند نخست ارباب توپخانه از چهار بر آمده گرم و گیرا شتافت افواج پادشاهی مانند قوس سه طرف مهدان را فرو گرفته زاله سان تهر و تفنگ میریختند راجه بهیم کثرت مخالف را ب نظر اعتبار در نهاده با طایفه راجپوتان توسن همت بر انگیزت و تا افواج شاهزاده پرویز خود را رسانیده بشمشهر آبدار کارزار نمود جتاجوت نام فیلی که در پیش افواج بود بزخم تهر و تفنگ از پای افتاد و آن شهر بهش جلاوت و جرأت با راجپوتان جان نثار یابی عزیزت افشوده کارنامه مردی و شجاعت ظاهر ساخت جوانان چیده و پهلویان جنگ دیده که بر گرد و پیش شاهزاده و مهابتخان ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن یکتای مرصه همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و او تارمقی داشت کارزار کرده جان نثار شد و سران دیگر افواج توفیق کومک و مدد نیافتند متصدیان توپخانه که شرایط احتیاط مرعی نداشته بیشتر شتافتند

بودند توپها را بر جا مانده گریختند و توپخانه بدست لشکر پادشاهی افتاد و دریا افغان با سایر افغانان که اختیار بندگی نموده بود جنگ نا کرده راه هزیمت سپردند و کار بجای رسید که افواج پادشاهی حلقه صفت سر بهم آوردند غیر از فیلان علم و توغ و تورچیان خاصه که در پس پشت آنحضرت شاه جوان بخت سوار بودند و عبدالله خان که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده بود متنفسی بنظر در نمی آمد درینوقت تهری به اسپ سواری آن شهر همیشه توکل رسد عبدالله خان جلو شاهی را گرفته بمبالغه و العجاج بسیمار از عرصه کار زار بر آورد و چون اسپ سواری ایشان زخم کاری داشت اسپ سواری خود را کشوده بالتماس بسیمار سوار ساخت بالجمله موکب سعادت از رزمگاه تا قلعه رهناس عنان مسارعت باز کشید و چون دران چند روز شاهزاده مراد بخش قدوم میمنت لزوم بعالم وجود نهاده بودند و نقل و حرکت متعذر می نمود ایشان را در کلف حمایت ایزد سببخانه سپرده خدمت پرست خان و کوتوالنخان را با چندی از بندهای اعتمادی خدمت ایشان مقرر داشته با دیگر شاهزادهای والا شوکت و پرستاران حرم سرای دولت در غایت سنجیدگی و وقار بجانب پتله و بهار نهضت فرمودند درینوقت عرایض دنیا داران دکن خصوصا ملک عنبر مینى بر التماس توجه بدانصوب مکرر رسید - اکنون مجملی از سوانح ملک دکن که در غیبت آن حضرت حادث شد رقمزده کلک وقایع نگار میگردد چون ملک

علیر بسرحد ولایت قطب‌الملک شتافت مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز یافت نموده مجدداً بعهد او سوگند خاطر از ایلجانب و پرداخته بحدود ولایت بیدر رسید و مردم عادلخان را که بخواست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته فافل بر سر آنها تاخت و شهر بیدر را تاراج کرده از آنجا با جمعیت و استعداد فراوان بر سر \*ملک بهجایور شتافت عادلخان چون اکثری از مردم کاردیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعیتی که بدفع شر او کفایت کند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود دانسته در قلعه بهجایور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس بطلب ملا محمد لاری و لشکریکه با امرای او در برهانپور بودند فرستاد و بمتصدیان صوبه مذکور مکرر بتاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از منسوبان آری درگاه والا میدانم درینوقت که علیر حق ناشناس با من چنین گستاخانه پیش آمده چشم اندازم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که درین صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار ناهنجارش در

دامن روزگار او نهاده آید در هنگامیکه مهابتخان با شاهزاده پرویز متوجه آله باس گردید سر بلند رای را بتکومت و حراست برهان یور باز داشته مقرر نموده بود که مومی الیه در مهمات کلّی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری کار کند و در انتظام مهمات دکن از صلاح او انحراف نورزد چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب بدوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرج لشکر بمتصدیان آنجا داد نوشتههای عادلخان در باب طلب کومک به مهابت خان رسید و او نیز تجویز این معنی نموده بمتصدیان دکن نوشت که بی تأمل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادلخان شتابند ناگزیر سر بلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکر خان مهرزا متوجه و خلتجر خان حاکم احمد نگر و جان سپار ( نثار ) خان حاکم بیور و رضوی خان و ترکمانخان و عقیدت خان بخششی و اسد خان و عزیزالله و جادورای و اودا رام و سایر امرا و منصب داران که از تعینات صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری و سرداران عادلخان بقصد استیصال عنبر شتافتند چون عنبر از یلمعنی وقوف یافت نوشتهها نزد بندهای بادشاهی فرستاد که من از قلامان درگاه ام او نسبت به ساکنان آن آستان گستاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده بچه تفسیر و کدام گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند و به تکلیف عادلخان و تحریک ملا محمد بر سر من می آید میان من و عادلخان بر سر ملکی که در وقت سابق

بنظام الملک متعلق بوده و الحال بر خلاف قرار داد عمل می نماید نزاع است اگر او از بندها ست من نیز از غلامانم مرا با او و او را با من وا گذارند تا هرچه مشیت ایزد است بظهور آید امرا بحرف او التفات نفرموده کوچ بکوچ متوجه آنصوب گردیدند و هرچند علیر در الصحاح و زاری افزود ایشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجاپور برخاسته بحدود ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج علیر دفع الوقت و مدارا نموده روزگار میگذرانید و بدست راست و چپ سیر و دور نموده سعی دران داشت که کار بجنگ نرسد و ملا محمد لاری بامرای پادشاهی سر در دنبال او نهاده فرصت نموداد هر چند او بیشتر سر اندازی و مدارا می نمود ملا محمد لاری حمل بر عجز و زبونی کرده در شدت می افزود و چون کار برو تلگ شد و اضطرار دامنگیر گشت ناگزیر (در پنج گروهی احمدنگر قرار بجنگ داده رزم طلب گردید \* بیوت \*

وقت ضرورت چونماند گریز \* دست بگیرد سر شمیر تیز نخست ( میان مردم عادلخان و علیر جنگ در پیوست و بحسب تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر عادلخان بود

( آن ) در روزی که مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که او جنگ نمی کند بر کنار اردوی ایشان نمایان گردید جمعی خمال برگی نموده بر آمدند و دست برد دیده گریختند بعد ازان درمیان مردم عادل خان الخ



کشته شد و از افتادن او سپاه عادلخان را سررشته انتظام گسیخته گشت و جادو رای و اودارام دست بکار نبوده راه فرار سپردند و غیرت آلهی کار خود کرده و بشومی دکدیان و خیم العاقبت شکست عظیم برین لشکر افتاد اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سران سپاه عادلخان که مدار دولت او بر آنها بود گرفتار شدند ازان گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سر چشمه تیغ سیراب ساخت و دیگران را محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکر خان و میرزا منوچهر و عقیدتخان گرفتار شدند و خنجر خان گرم و گیرا خود را باحمدنگر رسانیده با استحکام قلعه پرداخت و جان سپارخان نیز بپرگنه بپر که در تیول او بود رفته حصار بپر را مضبوط ساخت و جمعی دیگر که ازان ورطه هلاک بر آمدند بعضی خود را باحمد نگر رسانیدند و گروهی به برهانپور شتافتند و چون علیر بهراد خویش کامران گردید و آنچه در مخیله او خطور نکرده بود بمصله ظهور جلوه گری نمود اسیران سر پنج تقدیر را مسلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود باحمدنگر رفته بمحصاره قلعه پرداخت لیکن هرچند سعی نمود و توپها را بکار آورد کاری از پیش نرفت ناگام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود بجانب بوجاپور عنان عزیمت معطوف داشت عادلخان باز متحصن شد و علیر تمام ملک او را باحدود متعلقه پادشاهی که در بالاگهات بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد و قلعه شولاپور را که پیوسته میان

نظام الملک و عادلخان بر سر آن نزاع بود محاصره نمود و یاقوتخان را با فوجی بر سر برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را بضراب دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید و از استماع این اخبار موحش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی باشوب گردانید در خلال اینحال بالتماس مهابتخان خانه زاد خان پسر اورا با سپاه او از کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل بعهده خواجه ابوالحسن مقرر گشت و احسن الله پسر خواجه را بوکالت پدر بحکومت و حراست کابل تعیین فرمودند و حکم شد که پنج هزار سوار خواجه را بضابطه دو اسپه و سه اسپه تلخووه نمایند و احسن الله بمنصب هزار و یانصدی ذات و هشتصد سوار و خطاب ظفر خانی و عنایت علم فرق عزت بر افراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مزاحم بیکران گردید درین وقت عرضه داشت مهابتخان رسید مرقوم بود که موکب اقبال شاهجهان از پتله و بهار گذشته بولایت بلگاله در آمد و شاهزاده پرویز با عساکر منصوره بملک بهار پیوست تا بعد ازین چه روی دهد در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان داراب پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت و حراست بلگاله باز داشته بجهت احتیاط زن او را بایک پسر و یک برادر زاده او همراه گرفته

بودند بعد از جنگ توس و انعطاف عمان زن او را در قلعهٔ رهناس گذاشته بداربخان نوشتند که در گداهی خود را بخدمت رساند داراب از ناراستی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضه داشت نموده که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره می دارند و از ینجبهت نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و ترددی توانند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را بعبدالله خان حواله فرموده باکیر نگر شتافتند و کارخانجات بیوتات که در اکبرنگر گذاشته بودند همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برداشتند چون داراب خان چنین ادای ناپسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود ازل و ابد ساخت عبدالله خان پسر جوان او را بقتل رسانیده خاطر را لختی سبکیار گردانید و هرچند شاه حقیقت آگاه کسان فرستاده مانع آمدند اثر نکرد و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجایگزین مهابتخان و پسرش تنخواه فرموده عمان معاودت معطوف داشتند و احکام بزمینداران بنگاله \* ( که دارابخان را در قیل داشتند ) صادر شد که زنهار دست تعرض ازو کوتاه ساخته روانهٔ ملازمت سازند و او بزودی بموکب شاهزاده پیوست چون

خبر آمدن داراب بعرض حضرت شاهنشاهی رسید بمهابتخان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد بالجمله مهابتخان بموجب حکم عمل نموده سرش را از تن جدا ساخته بدرگاه والا فرستاد چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اهدان لشکر اسیر سر پنجگه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب گهپان شکوه شاهجهان از بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف مغان فرمود ناگزیر مخلص خان بر جناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده ایشان را با امرای عظام روانه صوبه دکن سازد و هم درینولا قاسم خان از نغور مقربتخان بتکومت و حراست دارالخلافت آگه خلعت امتیاز پوشید درین تاریخ عرضه داشت اسدخان بتختی لشکر دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت حبشی با ده هزار سوار موجود بملکاپور که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سر بلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زندهار تا رسیدن کومک و مدد حوصله بکار برده نیز جلوی نکند و باستحکام برج و باره پرداخته در شهر تحصن گزیند \*

## متوجه شدن موكب مسعود بجاناب جنّت فضیله كشمیر و آغاز سال بیستم از جلوس محلی

هفدهم اسفند از مذ ماه آلهی نهضت موكب مسعود بسیر و شكار گلزار همیشه بهار كشمیر اتفاق افتاد روز مبارک شنبه دهم شهر جمادی الثانی سنه یکهزار سی و سه هجری آفتاب جهان افروز به بیعت الشرف حمل پرتو سعادت افکند و سال بیستم از جلوس همایون بهیاری و فرخی آغاز شد در دامن کوه بهنیر به نشاط شكار پرداخته یکصد و پنجاه و یکراس قوج کوهی بتفنگ و تیر شكار کردند و در منزل چنگس آهستی جشن شرف آراستگی یافت از بهنیر تا این منزل اردغان زارهای عالی سیر فرمودند چون درین موسم کتل پیر پنجال از برف مالا مال می باشد و عبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بل محال لاجرم توجه نوای آسمان سای از راه گریوه پونچ دست داد (درین کتل غریب گلی بنظر در آمد که تا حال دیده نشده بود بی تکلف عالی گلیست بسه رنگ میشود یکی سرخ آتشین مانند گل انار و بعضی برنگ گل شفتالو و بعضی ابلق سیر و نیم سیر از دور باندام گل گدهل است که در هندوستان می باشد اما از گل گدهل کلان تر و از نزدیک بدان می ماند که گلهای خطمی

را پست و بلند یکجا دسته بسته باشد در خوش رنگی و نظر فریبی بی نظیر گلی است درختش بکلانی درخت توت و امروود و برگش بزرگ درخت بید مشک می ماند لیکن برگ بید مشک نوک تیز دارد و سر برگ این گرد است و در وخامت نیز دو برابر بید مشک باشد گلشن بمرتبه کلان میشود که در دو دست نگنجد و درختش یز گل میشود و سراپا فرو می گیرد و اهل کشمیر مکر بوش و مردم یکلی و دهمتور بوه بهلول می نامند و این مخصوص کوهی است که برف در آنجا هفت و هشت روز بیشتر نپاید و زود بر طرف شود ) درین کوهستان نارنج هم می رسد دو سال و سه سال بر درخت میماند از میر نصرالله عرب جاگیر دار این سر زمین شلیده شد که قریب به هزار نارنج در یکدرخت می باشد - روز جمعه بیست و نهم در منزل نور آباد که بر ساحل دریای بهت واقع است نزول اتفاق افتاد از کوتل بهلیج تا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال منزل بمنزل خانها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا بخوبی و سایر رخت فراشخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی گهگان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوهای دشوار گذار بصعوبت گذشت در اثنای راه آبشار خوشی بنظر در آمد من وجهی از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنججاه ذرعه باشد و عرض آبریز چهار ذرعه متصدیان منازل صفت عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعت

نشسته بیاله چند نوشجان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب چلا دادند و حکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور بر لوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار یادگار بماند درین منزل لاله جوغاسن و ارغوان و یاسمن کبود از کشمیر آوردند و بعرض رسید که وقت سیر لاله گذشته و رو به تغزل نهاده معلوم نیست که تا ساعت داخل شدن شهر آن قدر بماند که از سیرش معظوظ توان شد روز یکشنبه غره اردی بهشت قصبه باره موله که از قصبهای کلان کشمیر است یورود موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سازنده و گوینده و سایر اصناف جوق جوق و گروه گروه بر سبیل استقبال آمده دولت زمین بوس دریافتند درین دو منزل شکوفه زارهای خوب سیر کرده شد از باره موله بندگان حضرت و جمیع امرا بر کشتی نشسته متوجه شهر شدند روز شنبه هجدهم در ساعت سعادت قرین بهمارات دلگشون کشمیر بهشت آئین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل<sup>۱</sup> که در میان دولتخانه واقع است آخراهای شکوفه بود لیکن یاسمن کبود دیده و دماغ را متور و معطر داشت و در باغات بیرون شهر اقسام شکوفه جهان افروزی می نمود \* بهت \*

باز این چه جوانی و جمال ست جهان را  
زین حال که نو گشت زمین را و زمان را

چون بتواتر در پیوسته و در کتب طبیبی خصوصا ذخیره خوارزمشاهی ثبت افتاد که خوردن زعفران خلده می آرد و اگر کسی بیشتر خورد آن قدر خلده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان دزد کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود پاؤ سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلا تغییری در احوالش راه نیافت روز دیگر ده بوست آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش به تبسم رنگین نگشت تا بخنده چه رسد و مردن خود چه صورت دارد غره خورداد از عرضه داشت اسد خان بخششی دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان بدیو لگام رسیدند و یاقوت حبشی با لشکر علیر برهانپور را محاصره دارد و سر بلندی رای پای غیبت و حمیت برجا داشته بلوازم قلعه داری و همت گماشته و پیوسته از بهرون جنگ می اندازند و کاری نمی سازند و بعد از چند روز خیر رسید که موکب شاهجهان والا قدر در فضای لعل باغ بارگاه اقبال بر افراخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند مکرر بقلعه تاختند و کاری نساختند در خلال این حال بیماری صعب عارض مزاج وهاج آن حضرت گشت و از ظاهر برهانپور کوچ فرموده بیابا گهات هروهنکره شتافتند و مردم علیر نیز ناکام از گرد حصار برهانپور برخاسته نزد شتافتند و چون این خبر



بعرض حضرت شاهنشاهی رسید سر بلند رای را بصنوف عوافظ و مراحم سرافرازی بخشیدند و منصب پلجهازاری ذات و سوار و خطاب رامراج که در ملک دکن بالا تر ازین خطاب نمی باشد عنایت فرمودند درین تاریخ عرب دست غیب بجهت طلب هوشنگ پسر شاهزاده دانبال و عبدالرحیم خاننخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود نام بردگان را آورده نقضست هوشنگ آمده دولت زمین بوس دریافت او را بعوافظ روز افزون اختصاص بخشیده بدظفر خان میر بخششی فرمودند که از احوال او خبردار بوده آنچه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصه شریفه رساند بعد ازان عبدالرحیم خاننخانان بسعادت سجود چپین خدمت نورانی ساخت زمانی مستند ناصیه خجالت از زمین بر نگرفت آنحضرت بجهت دلخوازی و تسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما با چندین جرائم و عصیان که از او صادر شده بذایر تلبیبات و تعذیبات که در بزایر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی بایستادهای پایه سریر سلیمانی فرمودند که من خود را شرمده تر از او می بهلم \* بیت \* کرم بین و لطف خداوند گار  
گله بنده کرد است و او شرمسار

آنکاه اشارت رفت که بخشیمان او را پیش آورده در جائی مناسب باز دارند قبل ازین فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابتخان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و خانجهان از گجرات

آمده بخدمت وکالت شاهزاده فرق عزت بر افرازد درینولا  
 عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنگپور  
 بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم  
 شاهزاده بجدائی مهابتخان و همراهی خانجهان راضی  
 نیستند هرچند درین باب به مبالغه و تاکید معروض داشتم  
 نتیجتاً بران مترتب نگشت چون بودن من دران لشکر  
 سود نداشت در سارنگپور توقف گزیده قاصدان تهر رو  
 بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه  
 آن حدود کرده بالعجله چون حقیقت حال از عرضداشت  
 فدائی خان بعرض همایون رسید باز فرمان بنام شاهزاده  
 بتاکید صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده بخاطر راه  
 ندهید و اگر مهابتخان برفتن بتگاله راضی نشود جریده  
 متوجه درگاه والا کرده و شما با سائر امرا در برهانپور توقف  
 نمایند \*

## فهضت رایات عالیات از جنت نظیر کشمیر بصوب دارالسلطنت لاهور

نوزدهم شهر محرم هزار و سی و پنج هجری از کشمیر  
 متوجه دارالسلطنت لاهور شدند پیش ازین مکرر بعرض  
 رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری میباشد مشهور  
 بهما و مردم این سرزمین میگفتند که طعمه اش  
 استخوانست و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده  
 می افتد نشسته کم بلظر در آمده چون خاطر اشرف اعلی

حضرت شاهنشاهی بت تحقیق این مقدمات توجه مفروض دارد حکم شد که از قراولان هرکس بتفنگ زده بتقصیر بیچاره یانصد رویه انعام میفرمائیم قضارا جمال خان قراول به بدوق زده بتقصیر اشرف آورد چون زخم بجایش رسوده بود زنده و تقدیرست بنظر در آمد حکم شد که چینه دان ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چون چینه دان را شکافتند از حوصله اش استخوان ریزها بر آمد و مردم این کوهستان معروضداشتند که مدار خوردنش بر استخوان ریزها ست همیشه بر روی هوا پرواز گنان چشم بر زمین دارد هرچا استخوانی بنظرش در آید بنول خود گرفته بلند می شود و از انجا بر روی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود آنگاه می چیند و میخورد درینصورت غالب ظن آنکه همای مشهور همین باشد چنانکه گفته اند « بهت »

همای برهنه مرفان ازان شرف دارد

که استخوان خورد و جانور نیازارد

درجته و ترکیب بعقاب شباهت دارد و سر نولش بگل مرغ می ماند لیکن سر گل مرغ پر ندرد و این پرهایی سیاه براق دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار و سی و هفت و نهم مثقال باشد بوزن در آمد †(درین ایام سردار خان برادر عبدالله خان از جهان فانی بسرای جاودانی شتافت) شب مبارک شنبه سی ام

آذر ماه آلهی در ساعت مسعود بدولتخانه لاهور نزول اقبال  
 اتفاق افتاد یک لک روپیه بختانخانان انعام مرحومت شد  
 درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس بدولت زمین  
 بوس سر بلندی یافت از عرضداشت فدائی خان معروض  
 بارگاه اقبال گشت که مهابت خان از خدمت شاهزاده  
 دستوری یافته بصوب بلکاله شتافت - از غرایب آنکه  
 شاهزاده داور بخش شیر زرد بیشکس آورد که با بز الفت  
 گرفته در یک پنجره میباشد و بآن بز نهایت محبت و لایه  
 گری ظاهر می سازد و بدستوری که حیوانات چفت می  
 شوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که  
 آن بز را از پیش او دور برده متقی داشتند فریاد و  
 اضطراب بسهار ظاهر ساخت آنکه فرمودند که بز دیگر  
 بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند اول آنرا بوی  
 کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته بشکست فرمودند که  
 \* میشی را بدرون پنجره او در آوردند فی الفور از هم درید  
 و خورد باز همان بز را نزدیک او بردند الفت و مهربانی  
 بدستور سابق ظاهر ساخت خود بر پشت افتاد و بز را  
 بر روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ  
 حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان  
 چفت خود را بوسه کند درینولا افضلخان را بخدمت  
 دیوانی صوبه دکن سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی

ذات و هزار و پانصد سوار نهایت فرموده خلعت و اسب و فیل بمشار الیه مرحمت نموده بسی و دو نفر از امرای آنصوبه خلعت مصحوب او فرستادند چون مهابتخان فیلانی که در صوبه بنگاله و غیره بدست آورده تا حال بدرگاه نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبات سرکار نژد او می آمد و نیز از محال جاگیر بندهای درگاه در وقت تغییر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابراین حکم شد که عرب دست غیب نژد مشار الیه شتافته فیلانیکه پیش او فراهم آمده بدرگاه بیاورد و مطالبات حسابی نیز ازو باز یافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جواب حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده به دیوانیان عظام مفزوغ سازد مقارن اینحال عرضداشت فدائی خان رسید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت نمود و هم درینتولا عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرائم خویش ساخته کتابتی میبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امیدوار از مزاحم بویکران چنانست که رقم عفو بر جرائم جرائم او کشیده آید ( و باین موهبت عظمی در امثال و اقوان سرفراز و ممتاز کرده آید ) در جواب او فرمان شد \* مصرع \* این درگاه ما درگاه نومیدی نیست \*

ملتسمس او بعضی قبول مقرون گشت درین تاریخ طهمورث پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده بملازمت بیوست قبل ازین هوشنگ برادر خود او بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشته بود دریلولا او نیز برهلمونی بخت خود را بقدرسی آستان رسانیده بانواع مراسم و نوازش مخصوص گردید و بجهت سر افزای آنها تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغتائی گورکان گویند فرموده خلعت مرحمت فرمودند بهار بانو بیگم صبیحہ خود را بطهمورث و هوشمند بانو بیگم صبیحہ سلطان خسرو را بهوشنگ نسبت کردند درینوقت راقم اقبالنامه معتد خان بخدمت بخشیکری عز اختصاص یافت \*

### نہضت موکب مسجون بصوب بلدۀ فخرہ کابل

بتاریخ ہفدہم اسفندار مذ ماہ مطابق آہشتم جمادی الثانی بعزم سیر و شکار نہضت موکب اقبال بصوب کابل اتفاق افتاد چند روز در ظاہر شہر مقام فرمودہ روز جمعہ بیست و سوم ماہ مذکور کوچ فرمودند افتتاح خان پسر احمد بیگخان کابلی سر احدات را از صوبہ بدکش آورده جبین اخلص بر زمین سود و حضرت شہلشامی سر نیازمندی بدرگاہ بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موہبت عظمی کہ از مواہب مجددہ الہی بود بتقدیم رسانیدہ حکم شادیانہ نواختن فرمودند و فرمان شد کہ سر آن آشفته دماغ

تجارت اندیش را بلاهور برده از دروازه قلعه بهاوینزند -  
تفصیل این مجمل آنکه چون ظفر خان پسر خواجه  
ابوالحسن بکابل رسید شنید که یلکتوش اوز بک بقصد  
شورش افغانی و قلعه انگیزی بلوآحی غزنین آمده لاجرم  
مشار الیه باتفاق دیگر بلدهائی که از تعیینات آنصوبه  
بودند لشکرها فراهم آورده بر سر او روان شد درین اثنا  
احداد بد نهاد قابو یافته باشارت آن تجار اندیش به تیراه  
در آمده راهزنی و دست اندازی که شیوه شلیعه مفسدان  
سویه بخت است پیش گرفت یلکتوش ازان اراده باطل  
ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفر خان  
فرستاده اظهار ملایمت و چابلوسی نموده گردید اولیای  
دولت خاطر از آنجانب وا برداخته دفع فساد احداد بد  
نهاد را پیش نهاد همت ساخته بهمان استعداد و جمعیت  
از راه گردبر بر سر او روان شدند چون خبر برگشتن  
یلکتوش و آمدن لشکر ظفر قرین بآن نا فرجام رسید  
تاب مقاومت نیآورده خود را بکوه \*لوانز که محکم او بود  
کشید و این بیعاقبت آن کوه را پناه روز بد اندیشیده  
دیواری در پیش دره بر آورده و بآلات نبرد استحکام داده  
ذخیره و سایر اسباب قلعه داری آماده و مهیا داشت  
اولیای دولت ابد قرین استیصال او را وجه همت ساخته  
بقدم سعی فراز و نشیب بسیار در نوشته بدره مذکور پیوستند

و همه یکدل و یکجهت از اطراف هجوم آورده همت بتسخیر آن گذاشتند و قریب هینجاه روز زد و خورد کرده متحصره برو تلگ ساختند تا آنکه روز مبارک شنبه هفتم جمادی الاول نقره فتح بلند آواز ساختند از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت و جلالت دادند از هنگام صبح تا سه پاس روز آتش قتال و جدال استعمال داشت بعد ازان به میامن عواطف و مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید و آن محکمه بتصرف بهادران لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از احدیان شمشیر و گرز و انگشتر و کاردی که ایچہ یافته بود نزد ظفر خان برده نمود و یقین شد که ایلها ازان عاصی است و ظفر خان خود با احدی مذکور برسر لاش او رفت و ظاهر گردید که تهر بلدوق از شست قویب باو رسیده و بجهنم واصل شده هر چند منادی کردند مشخص نکشت که این تفنگ از دست چه کسر باو رسیده بالجمله † (سر آن مفسد زیاده سر را مصحوب سردار خان روانه درگاه والا نمود) ظفر خان و دیگر بلدهای شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند ‡ (درین تاریخ خبر رسید که رقیه سلطان بهکم صبیحه مورزا هندال متکوحه حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه در دارالخلافت

( \* ن ) پنجمه ( † ن ) بسه نسخه ( ‡ ن ) بدو نسخه



اکبرآباد بجوار مغفرت ایژدی پهوستلند زن کلان آنحضرت ایشان بودند چون ایشان فرزند نداشتند در زمانی که شاهجهان از صبیحة موته راجه بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکتای گوهر خلافت را بهشکوی تربیت بهکم بردند آن سریر آرای خلوت سرای قدس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شدند آن صاحبه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند بهست) و نهم اسفندار مذمه ساحل دریای چناب بورود موکب مسعود آراستی یافت \*

## آغاز سال بیست و یکم از جلوس متلی

شب شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه هزار و سی و پنج هجری بعد از انقضای یک بهر تحویل نهر جهان افروز بجرج حمل اتفاق افتاد و سال بیست و یکم از جلوس مقدس بهیاری و فرخی آغاز شد آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خلعجر مرصع و سی هزار روپیه نقد خرج راه التفات فرمودند و مکتوبی در جواب محبت نامه شاهی نگارش یافت گرز مرصع تمام الداس که یک لک روپیه قیمت داشت با کدر مرصع و شمامه عذیر نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در اوراق گذشته فرستادن عرب دست غیب نژد مهابتخان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته و اشارتی مطالب او نژد رفقه دریلولا نخست فیلان

را فرستاده بعد ازان خود بصوالی اردوی پهبوست بالجمله طلب او بتصرفیک و کار پردازی آصفخان شده بود پیش نهاد خاطر ایشان آنکه او را خوار و بی عزت ساخته دست تعرض به ناموس و مال و جان او اندازند و این مطلب گران را بغایت سبکدست پیش گرفته بود او بر خلاف خان مذکور با چهار و پنج هزار راجپوت خونخوار یکرنگ و یک جهت آمده و عیال اکثری همراہ آورده بود که هرگاه کار بجای و گارد باستخوان رسد و از همه جهت مایوس و مضطر گردد بجهت پاس عزت و ناموس خود تا ممکن باشد دست و پا زده باهل و عیال خود جان نثار شود \* بهت \*

وقت ضرورت چو تماند گریز \* دست بگهرد سر شمشیر تیز و با آنکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد و نواب آصفخان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر می برد چون خبر آمدن او بعرض اقدس رسید نخست پیغام شد که تامطالبات سرکار پادشاهی را بدیوان اعلی مفرغ نسازد و مدعیان خود را بمقتضای عدالت تسلی ندماید راه کورنهی و ملازمت مسدود است و فیلانی که درین مدت فراهم آورده بدرگاه و الا حاضر سازد و ازیکنه دختر خود را بی حکم به برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی نسبت کرده بود شورش بسیار ظاهر ساخته آن جوانک را بحضور طلب داشته بخواری و بیعزتی کره کاری فرمودند و دست و گردن بسته سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد که آنچه مهابتمخان بوی داده فدائی خان تحصیل نموده

بخزانه عامره رساند \* ( اکنون زمانی گوش با من دار تا آنچه مشاهده افتاد معروض دارم چندین کتب تاریخ لبریز از اخبار و آثار در میان است ازین سال صاعقه در هیچ ازمه نشان نداده بالجمله ) چون منزل برکنار آب بهت واقع بود آصف خان با چندین خصم قوی بازو و دشمن از سر و جان گذشته گریز بازنده محتمل در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را دران طرف دریا گذاشته خود با عیال و احوال و ائقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده در آن روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و قور خانه و غیره حتی خدمتگاران و بندهای نزدیک در کل از دریا عبور نمودند \* ( و مهابتخان

#### (ن) بدونسخه

(آن) چون مهابتخان دریافت که کار بتاموس و جان او رسیده لا علاج درین وقت که هیچ کس از بندهای درگاه در گرد و پیش آن حضرت نمانده بود با چهار و پنج هزار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود از منزل خود بر آمده نخست بر سر پل رسیده قریب دو هزار سوار درانجا میگذازد که اگر کسی اراده آمدن داشته باشد پل را آتش داده بمدافعه و مقابله قدم بر جا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردد چون راقم اقبالنامه خدمت بخشی گری و میر توذکی هر دو داشت از آب نگذشته شب در پیشخانه توقف گزیده بود بعد از فراغ نماز و ادمیه با

حق ناشناس چون از همه در نا امید شد بخاطر آورد که در یلوقت که اکثر بندها از پل عبور نموده بآنطرف رخت ادبار کشیده اند و در گرد و پیش آن حضرت کسی نیست

یاران مصاحب از هر جا حرفی و سر گذشتی در میان داشت در یلوقت آوازی بگوش رسید که - هابتخان می آید بخاطر گذشت که شاید بر در حرم میرفته باشد مقارن اینحال مذکور شد که از در حرم گذشته بدرگاه نزدیک شده تا سخن از دل بزبان و از زبان بلب رسید بر در پیشخانه فقیر رسیده باز پرس احوال نموده چنانچه آواز او بگوش رسید ناگزیر شمشیر بسته از خیمه بر آمدم چون چشمش بر من افتاد نامم بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود مشاهده افتاد که قریب بصد راجپوت پیاده برچپه و سپر در دست گرفته اسپ او را بمیان گرفته می آید و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمی شد او بر سمت دروازه کلان شتافت و من از راه برج سرا پرده بدولتخانه در آمدم معدودی از اهل یتاق وغیره در فضای دولتخانه بنظر در آمدند و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه غسلخانه استاده دیدم که مهابت و خیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته از اسپ فرود آمد در آنوقت که پیاده شده بجانب غسلخانه شتافت قریب دویست راجپوت همراه داشت کمترین از ساده دلی پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بی باکی از ادب دور است

اگر خود را بقدرسی آستان رسانیده و در دولتخانه را فرو گرفته بی محتایا ملازمت نمایم کسی که سد راه من شود کیست و هرگاه من با پلج و شش هزار سوار در خدمت باشم کرا یارای آنکه از مخالفت من دم زند و امرا ازین منصوبه فافل گشته با زندگی حریف را بظنر در نیاروده بخاطر جمع از آب گذشته به تلعم مشغول و نفس الامر آنکه آنچه ازین مردود ازل و اید بظهور آمد در هیچ خاطر پرتو نمی افکند و عقل را مجال تصدیق آن نبود اگر صد یک این بخاطر مهوسید و اندک احتیاط بکار مهرفت که حد و یارای آن داشت که قدم جرأت و بیبایگی پیش نهد و مجلا هنگام صبح با جمعیت خود سوار شده نشست بر سر پل رسید و قریب دو هزار سوار از راجپوت وغیره در آنجا گذاشت و تاکید کرد که هیچ متنفسی را نگذارند

---

اگر نفسی توقف افتد فقیر رفته عرض کورنش و زمین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت چون بر در فسلخانه رسید ملازمان او تختهای دروازه را که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه فرو ریختند جمعی از پرستاران که بر گرد و پیش حضرت سعادت حضور اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آن حضرت از درون خرگاه بر آمده بر پالکی که در برون بجهت نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند او-بدو نشسته

که از پیل عبور نموده بایقطرف شتابید و اگر امرا بقصد گذشتن از انطرف هجوم آورند پیل را آتش زده بمدافعه و مقابله قدم ادبار برجا دارند و خود متوجه دولتخانه گشت (۵) درینوقت حضرت در خستخانه استراحت فرموده بودند از فوغای عامه بیدار شدند و بعرض رسید که مهابتخان بیعاقبت بدرگاه آمد درین اثنا مراتب عبودیت و بندگی را فروهشته گستاخانه و بهیباکانه دروازه فسلخانه و کلان بار را درهم شکسته با چهار صد پانصد راجپوت بدرون رفته) مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید آنگاه بر دور پالکی گشته معروضداشت که چون یقین خود کردم که از آسیب و عداوت جان گزای آصفخان رهائی ممکن نیست و بانواع و اقسام خواری و رسوائی گشته خواهم شد از روی اضطرار جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم در حضور اشرف سیهاسم فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح آمده دور سراپرده پادشاهی را فرو گرفتند و در خدمت آنحضرت بجز عرب دست غیب که دستیار او بود و میر ملصور بدخشی و جواهر خواجه سرای ناظرمصل و فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا و بلند خان و خدمت پرست خان و فصیح خان مجلسی و سه چاری از خواصان دیگری حاضر نبود چون آن سگ بیونا خاطر اقدس را

شورانهدۀ بود مزاج اعتدال سرشت را غیرت در آشوب داشت دو مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند جهان را از لوث وجود آن سگ ناپاک پاک سازند هر بار میسر منصور بدخشی بتوکی عرض کرد که وقت حوصله آزمائی است صلاح حال منظور داشته سزای کردار ناهنجار این تیره بخت بد گوهر را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد چون حرف او بفروغ دولتخواهی آراستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفتند چنانچه بغیر از نوکران او کس دیگر در نظر نمی آمد دریلوقت آن بیعاقبت عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه معهود سواری فرمایند تا این فلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی حسبالحکم از من بوقوع آمده و اسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف بزنند آن تیره بخت ستیژه کار برفتن درون محل راضی نشد القصه آنقدر توقف روی داد که اسپ خاصه را حاضر ساختند و آن حضرت سوار شده تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل حوضه دار پیش آورده التماس نمود که چون وقت شورش ازدحام است

صلاح دولت درین میدانند که بر فیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آن حضرت بی مضایقه و مبالغه بر همان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت دیگر را در پس حوضه نشانده بود درین اثنا مقرببخان خود را رسانیده باسترضای او درون حوضه نزدیک بآن حضرت رفته نشست ظاهراً درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی میان پیشانی او مانند قشقه رسیده خون بسیار بر روی و سهله او ریخته بود خدمت پرست خواص که شراب معتمد و پیاله خاصه در دست داشت خود را بفیل رساند و هر چند راجپوتان بستان برچپه و زور دست و بازو مانع آمده خواستند که جای ندهند او کنار حوضه را مستحکم گرفته خود را نگاهداشت و \* (چون در بیرون جای نشستن سه کس نبود خود را بمیان حوضه در گنجانهد) و چون قریب به نیم گروه مسافت طی شد † گنجیت خان داروغه فیلیخانه ماده فیل سواری خاصه را آورده و خود در پیش فیل و پسرش در عقب نشسته بود ‡ (ظاهراً و سواسی بخاطر بداندیش مهابت بیعاقبت رسیده باشد) بر راجپوتان اشارت کرد که آن هر دو بیگناه را شهید ساختند بالجمله در لباس سحر و شکار بر سمت منزل شوم خویش راهبری نمود و آنحضرت بدرون خانه او

( \* ن ) رفته در پس قرار گرفت ( † ن ) گنجیت - گنجیت

( ‡ ن ) بدو نسخه



در آمدند زمانی توقف فرمودند و فرزندان نحس خود را بر دور آنحضرت گردانیده چون از نور جهان بهیگم غافل افتاده بود درینوقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از آنجانب نیز دل را پروراند باین قصد باز دیگر آن حضرت را بدولتخانه آورد قضا را در هنگامیکه حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بهیگم فرصت غلیمت شمرده با جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته بمنزل برادر خود آصفخان رفته بود آن بیعاقبت کم فرصت خیر رفتن بهیگم یافته از سهوی که در معارست بهیگم کرده بود ندامت گزیده متوردد خاطر گشت آنگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائست عظیم لاجرم رای فاسد او برگشت و آنحضرت را باز سوار ساخته بمنزل شهریار برد ( و از غایت اضطراب و هول جان کردار و گفتار آن کافر نعمت حق ناشناس اصلا نسق معقول نداشت و نمی دانست که چه میگوید و چه میکند و در چه کار است هر زمان اراده و هردم اندیشه بخاطر می آورد و باز پشیمان میشد ) و آنحضرت از وسعت حوصله و گران باری دست رد بر ملتسمات او نمی نهادند القصه در هنگامیکه این بیعاقبت بد سگال گستاخانه بدرون دولت خانه در آمد چهجو نبیره شجاعان † ( که از امرای معتبر

حضرت عرش آشیانی بود با آنکه هرگز درین قسم جاها راه نداشت چون قلم تقدیر بقتل این مظلوم رفته بود دران ساعت حاضر شده همه جا همراه بود تا آنکه بمنزل شهریار تشریف بردند معلوم نشد که چه قسم وسواسی و توهمی بخاطر آن بدانندیش راه یافت ( همراه شد چون حضرت شاهنشاهی بدرون می آمدند بر اچپوتان اشارت کرد که او را گرفته به تیغ خون آشام بقتل رسانیدند و شربت خوشگوار شهادت در کام او ریختند الغرض چون نورجهان بیگم از آب گذشته بمنزل برادر خود رفت عمدهای دولت را طلبداشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت و خام کاری شما کار باینجا کشید و آنچه در مکهله هویچکس نگذشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجالت زده کردار خویش گشتید اکنون بتدارک آن باید کوشید و در آنچه صلاح دولت و بر آمد کار باشد باتفاق معروض داشت همه یکدل و یکزبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسد را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بلندگان حضرت سرافراز شویم چون این کلگاش نا صواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول بیگانه نمود و همان شب مقربخان و صادقخان بخششی و میر منصور و خدمتخان را بی در پی نزد آصفخان و عمدهای دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن متعاض خطاست زنهار که این تدبیر

نا درست را نتیجهٔ خام کاری و نارسائی دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت اثری بران مترتب نخواهد شد و هرگاه من درینطرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید جنگ میکنند و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را مصحوب مهر منصور فرستادند آصفخان بگمان آنکه این حرفها زادهٔ طبیعت مهابت بیعاقبت است و بتکلیف او حکم فرمودند ممنوع نشده بهمان قرار داد پای عزیمت افشوده درینوقت فدائی خان چون از قلعه پردازای زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمد و ازینکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور منصور نبود بیتاب شده در تهر باران بلا و تلاطم قلعه با چندی از نوکران خویش فدائیانه رو بروی دولتخانه اسپ بدریا در زده خواست که بشناوری عبور نماید شش کس از همراهان او بموج خیز فنا رفتند و چندی از تنگی آب پایان رویه افتاده نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و خود با هفت سوار بر آمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دید که کاری از پیش نمیرود و تنگم زور است و بملازمت اشرف نمیتواند رسید چنانچه پارچهٔ سنگی بدیوار آهنین خورده باز پس افتد بهمان چستی و چالاکي عطف عنان نموده از آب گذشت و حضرت شاهنشاهی آن روز و آن شب در منزل شهر یار بسر بردند روز شنبه بیستم فروردین ماه آلهی مطابق بیست

و یکم جمادی الثانی اصفغان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمده‌های دولت قرار بجلگ داده در خدمت مهد علیا نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقاً بدترین گذرها همین بوده سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند هر فوجی بطرفی افتاد اصفغان و خواجه ابوالحسن و اردادخان با عاری بیگم رو بروی فوج کلان غنیم که فیلان کاری خود را پیش داده و کنار آب را مضبوط ساخته استفاده بود در آمدند فدائی خان بفاصله یک تیر انداز پایار تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت ابو طالب پسر اصفغان و شیر خواجه و \*اله یار و بسیاری از مردم پایان تر از فدائی خان عبور نمودند باینحال اسپان شنا کرده یراقها تر شده جلو ریزان گشته جمعی بکنار پیوسته و بعضی بمیان آب رسوده و نا رسیده که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هلو ز اصفغان و خواجه ابوالحسن در میان آب بودند که جلو مردم پیش برگشت †) و مرا از مشاهده آن حالتی دست داد که گوئی آسیا بر فرق سرم میگردد) دیگر کیست که بکسی یردازد و سخن بشنود و پای همت برجا دارد ‡) (اول بایست که گذری که عبور لشکر بسهولت میسر باشد بدست آورده فوجی را بیشتر از آب میگذرانیدند که

روی لشکر غلیم را نگاهداشته بر کنار دریا مانند سد سکندر پای همت برجا میداشتند تا امرای عظام و دیگر سپاه در پناه آن فوج بسهولت از آب گذشته نخستین فوج را قوی پشت مهساختند آنگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام پای عزیمت پوش نهاده بسعادت زمین بوس صاحب و قبله خویش سر بلند می گردیدند درینولا هر کس که پیش آید پس می افتد \* ( و آنکه در برابر آید بسر در آید ) هرگاه سرداران از سراسیمگی بی نظام و نسق میرفته باشند و ندانند که بکجا می روند و لشکر را بکجا می برند مآل حال شان بهتر ازین نخواهد بود من و خواجه ابوالحسن از یک آب گذشته بر لب آب دوم ایستاده تماشای نهرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده و اسب و شتر و بهل و ارابه بمیان دریا در آمده بر یکدیگر پهلوزده سعی در گذشتن داشتند درینوقت ندیم نام خواجه سرای بهگم آمده ما هر دو را مخاطب ساخت که مهد علویا مهفرمایند که این چه جای تامل و توقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غلیم ملهزم شده راه آوارگی پوش خواهد گرفت فقیر و خواجه بجواب او نپرداخته اسپان بآب در زدیم فوج غلیم ( هفت صد و هشت صد سوار راجپوت و فیل مسمت بی محتابا در پوش داده در آنطرف آب جای مرتفعی ایستاده بود جمعی

از سوار و پیاده از مردم متفرق و پیریشان جلو نزدیک رسیدند و فوج غلیم فیل را پیش رانده و از پس فیل اسپان بآب در زده شمشیرها علم کردند و این مشمت بی سران قرار بر قرار کرده عطف علان نمودند و غلیم بشمشیر آبدار روی آب را رنگین ساخت ) و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته زده و کشته می آمدند و در عماري بهکم دختر شهریار که اتکه او صبیبه شاه نوازخان بوده چندین وقت مختصه تیری بر بازوی اتکه دختر شهریار رسید و بهکم خود بدست بر آورده بپرون انداخت و لباسها بخون رنگین شد جواهرخان خواجه سرای ناظر محل و ندیم خواجه سرای بهکم با در خواجه سرای دیگر در پیش فیل جان نثار شدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بهکم رسید و بعد آزانکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچهره بر عقب فیل زدند راجپوتان شمشیرها کشیده از پی هم می رسیدند و فیلبانان سعی در راندن فیل داشتند تا بجائی کشید که آب عمیق در پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند و بهم فرق شدن بود ناگزیر عطف علان نمودند و فیل بهکم بشناوری از آب گذشت و بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمدند و خواجه ابوالحسن و فقیر هدراه بودیم خواجه مرا گذاشت و بدولتخانه گرمتر راند و من در کنار آب با چهل سوار از تابستان خود ایستاده ماندم و چون همه تیر میزدند راجپوتان قصد اینجانب نکردند دریلوقت آصفخان پیدا شدند و از نهرنگی زمانه و بی راهه رفتن

رفیقان و بدنشینی نقش گله آغاز کرده روانه شدند و سخن تمام نشده مجلس تمام شد و هر چند از ایشان بچشم و زبان نشان خواستم اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافتند خواجه ابوالحسن که از فقیر جدا شده بود گرم راند و از هول و اضطراب اسب را بدریا در زده و چون آب عمیق بود و تند میگرفت در وقت شناوری از اسب جدا شده اما قاش زین را بدو دست محکم گرفته بود اسب غوطه چند خورده نفس گیر شد اما خواجه قاش او را نمی گذاشت درین حالت مخصصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را بر آورد فدائی خان با جمعی از بندهای پادشاهی و چندی از نوکران خود که جهتمندی قدیم باوی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش نموده و غنیمت خود را برداشته تا خانه شهر یار که حضرت شاهنشاهی در آنجا خود را رسانید و چون درون سرا پرده از سوار و پیاده مالا مال بود بر سر در ایستاده به تهر اندازی پرداخت چنانچه تهرهای او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک آن حضرت میرسید و مخلص خان پدش تخت آنحضرت ایستاده خود را سپر تهر قضا ساخته بود بالجمله فدائی خان زمان ممتد ایستاده تلاش میکرد و از همراهان او سید مظفر که از یکتای جوانان کار دیده کار طلب فدوی بود با وزیر بهگ پسر خواجه تودی بهگ مهدانی و عطاءالله نام خویش فدائی خان بسعدت شهادت رسیده حهات جاوید یافتند سید عبدالغفور بخاری او نیز جوان شجاع

شجاع کاری بود زخم کاری برداشت و چهار زخم باسپ  
 فدائی خان رسید و چون دریافت که کاری از پیش نمیرود  
 و بخدمت آنحضرت نمی تواند رسید عطف عثمان نموده از  
 میان اردو بر آمده بطرف بالای آب شتافت روز دیگر از  
 آب گذشته برهتاس نزد فرزندان خود رفت و از انجا  
 فرزندان را همراه گرفته بکرجاک نندنه رخت سلامت کشود  
 و چون بدر بخش جلوه زمیندار پرگله مذکور رابطه  
 قدیم داشت فرزندان را در انجا گذاشته و خاطر از انجانب  
 را پرداخته جریده بجانب هندوستان شتافت شهر خواجه  
 و آله بردی قراول باشی و آله یار پسر افتخار خان هر کدام  
 بطرفی بدر رفتند و آصف خان که ماده این فساد بود و از  
 کم فکری و کوه اندیشی و سیکساری او کار باینجا کشود  
 یقین میدانست که از آسیب جان گزای مهابت  
 و خیم العاقبت خلاصی ممکن نیست ناگزیر با پسر خود ابو  
 طالب و دو یست و سیصد سوار مغلوک از بارگیر و اهل  
 خدمت بجانب قلعه اتک که در تیول او بود رفت چون  
 برهتاس رسید از ارادتخان خبر یافت که در گوشه فرود  
 آمده کسان فرستاده بمبالغه بسیار نزد خود طلب داشت  
 لیکن هرچند که سعی کرد بهمراهی او راضی نشد آصفخان  
 بقلعه اتک رفته متحصن گشت و ارادتخان برگشته بار دو  
 آمد و چون خواجه ابوالحسن بعهد و سوگند اطمینان خاطر

( ۵۰ ) بزر بخش جلوه



بمهرسانهد مهابتخان را دیده نوشته بنام اردانتخان و فقیر  
 مشتمل بر سوگندان غلاظ و شداد بخط او گرفت که گزند  
 جانی و نقصان عزت و ناموس نرساند و آنگاه ایشان را و  
 فقیر را همراه برده ملاقات داد \* (چندان هرزه گوئی کرد و  
 حرفهای رکیک بر زبان راند که بمنزاتب مرگ ازان زندگی  
 خوشتر است) درین روز عبدالصمد نواسه شیخ چاند ملجم  
 را که بآصفخان رابطه محبت قوی داشت و الحقیق جوان  
 مستعد بود بشومی آشنائی او را در حضور خود بقتل  
 رسانید مقارن ایغتال شاه خواجه نام ایلچی نذر محمد  
 خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود بعد از ادای  
 کورنش و تسلیم و آدابی که معمول این دولت خدا داد  
 است کتابت نذر محمد خان را بنظر مبارک گذرانیده  
 اظهار اخلاص و نیازمندی بسیار نمود آنگاه پیشکش خود  
 را بنظر مبارک در آورد و سوغاتهای نذر محمد خان از  
 اسپ و باز توایغون و غلام ترک و غیره موازی پنججاه هزار  
 رویه قیمت شد پیش ازین نداشتند کلک وقایع نگار گشته  
 که چون آصفخان بهیچ وجه از مهابت بهعاقبت ایمن نبود  
 بقلعه اتک که در تیمول او بود رفته تعصن جست و همگی  
 دو صد و پنججاه کس از سوار و پیاده باو همراهی گزیدند  
 آن بداندیش بسهاری از احدیان پادشاهی و ملازمان خود  
 و زمینداران آن نواحی را بسر کردگی بهروز نام پسر خود و

هجو چهار زاجهوت و شاه علی فرستاده که گرم و گهرا شتافته بمحاصره قلعه یردازند نام بردها پاشنه کوب رسیده بمقدمات بیم و امید قلعه را بدست آوردند و آصفخان بیهمه وجه معتلی و بلائی برخود قرار داده عنان بقضا سپرد و فرستاده‌های مهابتخان نصوی بعهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را بمهابتخان نوشتند و چون مرکب گهپان شکوه از دریای اتک عبور فرموده مهابت وخیم العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقلعه اتک رفت و آصفخان را با ابوطالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران همراه بار دو آورده قلعه را بملازمان خود سپرد و در همین روز عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس الدین محمد خوانی را که از مصاحبان و مخصوصان آصفخان بود با محمد تقی بخشی شاه جهان که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بهیباکی آواره صحرايی عدم گردانید و نیز ملامحمد تنهی را که <sup>†</sup>تتمت آخوندی آصفخان <sup>‡</sup> بی جرم و خهانت شهید ساخت و ملا محمد درین قضایا هیچ دخل نداشت اگر خواستی بدر رود هیچکس راه برو نگرفته بود لیکن چون قلم تقدیر بقتل آن بیگناه رفته مدت زندگی بسر آمده بود چه چاره القمه بنا بر آشنائی صوری و معنوی بقضای و مهر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نود مهابت بهعاقبت شتافت و هرچند از

فضایل و خصایل و صلاح و پرهیزگاریهای او شرح دادند اثری بر آن مترتب نگشت و در لحظه براجپوتان خود سپرده روزی چند محبوس داشته شهید ساخت از اسباب قتل او نخست تهمت آخوندی آصفخان ( بود دیگر آنکه در وقتی که او را زنجیر می کردند نخست زنجیر حلقه دار در پای او کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت سست شده و از سر و پای او بر آمده و ایلمقدمه را حمل بر سحر و افسون و دعا و تکسیر می نمود و چون حافظ قرآن بود پیوسته بتلاوت اشتغال میداشت و لهایی او متحرک بود و ازین حرکت لب یقین خود کرد که مرا دعای بد میکند از فلبه و سواس و فرط توهم این مظلوم را به تیغ سیاست شهید ساخت و ملا محمد با خصایل صوری و کسب کمالات بزور صلاح و پرهیزگاری آراستگی داشت افسوس که آن سفاک بیبیاک قدر چنین مردی نشناخت و بهمهده ضایع ساخت چون بلوآهی جلال آباد نزول اردوی گهپان پوی اتفاق افتاد جمعی از کافران دره سور آمده ملازمت نمودند-اکنون مجملی از معتقدات و رسومی که درمیان آنها شایع است بجهت غریب مرقوم میگردد طریق اینها بآنهین کافران تهبت نزدیک است بتی بصورت آدمی از طلا یا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بهش از یک زن نمی کلند مگر که زن اول نازای باشد یا با شوهر ناسازگار و اگر خویشان زن نخستین دست یابند البته قصد داماد می نمایند اگر خواهند که بخانۀ

خویشی و با دوستی بروند از بالای بام یکدیگر تردد می کنند و حصار شهر جز یک در نمی دارد و فیهر از خوک و ماهی و مرغ دیگر همه گوشت را حلال میدانند و می خورند و می گویند که از قوم ما هر کس ماهی خورده البته کور شده و گوشت را بیخدی کرده می خورند و چاروای کلان مثل گاو و گاو میش را بشمشیر گردن زده می خورند و گوسفند و بز و ازین عالم دیگر حیوانات را گلو بریده می خورند لباس سرخ را دوست می دارند جوانان مردانه زنگنه بر کمر می بگدند و مرده خرد را لباس پوشانده و مسلح ساخته با صراحی و پیهاله شراب در گور می کنند سوگند ایشان اینست که کله آهو یا بز را در آتش می نهند و باز از آنجا برداشته بر درخت زیتون میگذارند و می گویند که هر کس از ما این سوگند را بدروغ خورده البته بهلائی مبتلا شده دیگر آنکه اگر پدر زن پسر خود را خوش کرده بگیرد پسر دران باب مضایقه نماید حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما خواهد از ما التماس نمائید شمشیر و زرنقد و سر و پای سرخ در خواستند و کامهات مراد خویش گردیدند-روز یکشنبه بهست و هشتم اردی بهشت مطابق بهست و یکم شهر شعبان بمبارکی و سعادت داخل شهر کابل شدند و درین روز بر تخت فیل نشسته نثار کلان از میان بازار شهر کابل گذشته بجای شهر آرا نزول اقبال فرمودند روز جمعه غره خورداد بروضه ملوره حضرت فردوس مکانی انار الله برهانه تشریف برده لوازم نیاز مندی

بتقدیم رسانیده از باطن قدسی موطن آنحضرت استمداد  
 همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا همدان و عم بزرگوار  
 خویش میرزا محمد حکوم تبرک جسته از حضرت حق جل  
 سبحانه التماس آموزش ایشان فرمودند- از فرایب اتفاقات  
 که از نهانخانه تقدیر بمنصه ظهور پرتو افکند پاداش کردار  
 زشت مهابت و خیم العاقبت است و تفصیل این اجمال  
 آنکه چون آن جرأت و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل  
 آمد و امرای بی حوصله ناسپاهی از غفلت! خویش  
 خجالت زده جاوید گشتند و امری که در مخیله هیچکس  
 خطور نکرده بود چهره پرداز گردید راجپوتان او از تسلط  
 و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خود سر شده  
 دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیر دستان دراز ساخته  
 هیچکس را موجود نمی شمردند تا آنکه روزگار کینه کوهی  
 منصوبه برانگیخت و دست فتنه آتش بخرمن هستی  
 آنها در زد بالجمله جمعی از راجپوتان بیورث چالاک که  
 شکار گاههای مقرر کابل است رفته اسپان خود را بچرا  
 گذاشته بودند احدی که بجهت محافظت و مجازست  
 شکار گاه متعین بود در مقام منع شد و گفت و شنید بچنگ  
 و نزاع کشید و آن بی باکان احدی را شهید ساختند چندی  
 از خویشان و برادران احدی بدرگاه رفته استغاثه و  
 دادخواهی نمودند حکم شد که اگر او را می شناخته باشید نام  
 و نشان او معروض دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده  
 باز پرس فرمائیم و بعد از اثبات خون پاداش رسد احدیان

باینصکم تسلی نشده از ملازمت برگشتند و همه یکجا فراهم آمده قرار بچنگ دادند اتفاقاً درجائی که احدیان منزل داشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یکجهت و یکرو بر سردایره راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در گرفت و چون احدیان اکثر تیر انداز و توپچی بودند و آنها کوتاه سلاح باندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شدند و چلده که مهابت تیره روزگار از فرزند صلبی گرامی تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمیناً شصت و هفصد راجپوت بقتل رسیده باشد مهابت بهماقبت از شنیدن اینخبر سراسیمه و مضطرب سوار شده بکومک نوکران خود شتافت در اثنای راه نقش را بطور دیگر دید از غایت بیم و هراس که مهادا درین مغلوبه بقتل رسد برگشته خود راه در پناه دولتخانه انداخت و بالتماس او حبش خان و کوتوالخان و جمال خان و متحد خواص و خان راهنور را حکم شد که در چاره زده این فتنه را فرو نشانند روز دیگر آن مفسد بعرض رسانید که باعث جنگ و ماده فساد خواجه قاسم برادر خواجه ابوالحسن و بدیع الزمان خویش اوست بحتضور طلبیده باز پرس فرمودند جوابی که تسلی او شود سامان نیارستند کرد چون کس بسیار آزر بقتل رسیده بود هنوز وقت تصریح و پرده از میان بر گرفتن نشده بود ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم وقت شمرده نام بردها را بوی گیرانیدند و آن بی آرزوم در نهایت خوارگی و رسوای سرو پا

برهنه بخانه خود برده مقهد ساخت و آنچه در بساط آنها بود تمام متصرف شد درینولا بعرض رسید که بتاریخ سی و یکم اردی بهشت ماه علیر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبیعی در گذشت و علیر غلام کار آمدنی در فنون سیاه گری و سرداری و ثوابت تدبیر و کارگذاری عدیل و نظیر نداشت و طریقی قزاقی را که باصطلاح اهل دکن برگی گری گویند خوب دریافته بود و اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده بود تا آخر عمر پایی عظیمش از جای نرفت و روزگارش بعزت بر آمد در هیچ تاریخى بظنر در نیامده که غلام حبشی باین رتبه رسیده باشد چون توجه خاطر بشکار بسیار است و شیفتگی و تعلق آن حضرت باین شغل بجائی رسیده که در سفر و حضر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسر آید لاجرم هرکس در فن شکار و قوفی و مهارتی دارد تصرفی بخاطر آورده و سهله تقرب میسازد از جمله الله وردیخان قراول بهیگی بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا باور گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش کرده بود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه صرف شده دور آنرا دو نهم کروه پیچوده اند سیصد فراش در یک و نهم پهر ایستاده میکنند و هشتاد شتر بر داشته پیوسته در سفرها همراه مهندارند و مدار شکار قمرغه بدین طور است از هر قسم جانور کلان و خورد که داخل طور شود بدر رفتن محال است متصدیان شکار حکم شد که این طور را بموضع ارغندی که از شکار گاههای مقرر این ملک است برده ایستاده سازند

و شکار را از هرجانب رانده بدرون تور در آوردند و بتاریخ شانزدهم یا پرستاران حرم سرای عزت به نشاط شکار توجه فرموده شاه اسمعیل هزاره که دران جماعت از اهل ریاضت و صلاح بود هزارها او را به بزرگی و مرشدی قبول داشتند با توابع و لواحق خویش در ظاهر دیده میر مانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم بمنزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه از اقسام جواهر و زرین و مرصع آلات لطف نمودند از آنجا بتشاط شکار پرداخته قریب بسیصد رأس از رنگ و کوچ کوهی و خرس و کفتار که بتور در آمده بود شکار کردند رنگی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند سه من و سی آثار بوزن جهانگیری بر آمد دریتولا از مرض داشت ملهیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که شاهجهان از حدود متعلقه نظام الملک بر آمده از محال صوبه مالوه عبور فرموده باجمیر پیوستند و در آنجا نیز توقف صلاح ندیده از راه جسلهیر بصوب تنه نهضت نمودند -

## نهضت رایات عالیات از کابل

### بصوب هندوستان

حضرت شاهنشاهی روز دوشنبه غره شهر یور ماه آلهی بساعت مسعود از کابل بصوب هندوستان رایات اقبال بر افراشتند درین تاریخ از اوراق واقعه دکن خبر بیماری



شاهزاده پرویز معروض گردید مرقوم بود که نخست درد قولنج بهم رسیده ایشان را زمانی مستد بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفگی دست داد مقارن ایلتحال عرضداشت خانچه‌بان رسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفتند و درین مرتبه بهوشی بامتداد و اشتداد انجامید چنانچه پنج گهزی که دو ساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر اطبا قرار بدادند دادند پنج داغ در سر و پیشانی و شقیقه ایشان سوختند معهدا بهوش نیامدند و بعد از دو سه ساعت دیگر افاقت بهم رسید و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشان را صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شراب است چنانچه عم بزرگوار ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانهال به همین بیماری مبتلا گشته جان در کار شراب کردند درینولا شاهزاده والا کهر سلطان دارا شکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر عالیقدر بملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند سوای فیلان از جراح و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بقطر در آمد از عرضداشت متصدیان دارالخلافه آکره معروض گردید که قبل ازین عورتی سه دختر بیکیار زائیده بود الحال باز همان زن یک پسر و دو دختر زائیده و همه در قید حیات اند (در همسایگی

راقم اقبالنامه زر گری خانہ داشت نخست زن او بعد از  
 دوازده ماه زائید و بار دوم پس از هزده ماه و مرتبه سوم  
 بعد از دو سال فرزند آورد و هر سه فرزند او را فقیر دیده  
 بود و درینمدت که حامله بود خدمت تمام خانہ خود را  
 چنانچه رسم مردم نا مرادانست میکرد و هیچ پرو گرانی  
 نبود) درینولا از نوشته فاضلان بعضی همایون رسید که  
 پاپیسنر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال در امرکوت  
 از شاهجهان جدائی گزیده خود را بواجبه کج سلطنت رسانیده  
 ملقرب بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید از اعظم  
 سوانح مقهوری و ادبار مهابت و خیم العاقبت است  
 تفصیل این داستان برسم اجمال آنکه از تاریخی که آن  
 بد اندیشی مصدر چنین گستاخی و سوء ادب شد (و مهابت  
 او درون و بیرون دولتخانه را فرو گرفت حالتی دست داد  
 که گوئی مردم را سپاهی زیر کرده و خواب پریشان می  
 بیند) حضرت شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر  
 بجانب او رفقه بودند و بعدی عنایت و العفات ظاهر می  
 ساختند که از طرف آن حضرت اطمینان قلب بهم رسانیده  
 مس قلب خود را زردود اخلاص نموده بهیار کامل میفرودخت  
 و آنحضرت دانسته خریداری میفرمودند و چنان دلنشین او  
 کرده بودند که تا حال جدائی او از حضور بتایر عدم اختیار  
 بوده و آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته بر وفق خواهش

و طبق مراد ما ست و هرچه نورجهان بهکم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان می فرمودند چنانچه مکرر بر زبان می آوردند که بهکم قصد تو دارد از خود خیردار باش و صبیح شاهنواز خان نبیره عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصفخان است می گوید که هرگاه قابو بیایم مهابت خان را به بتدوق خواهم زد و اظهار ایلمقدمات او را مطمئن خاطر می ساخت تا آنکه رفته رفته توهی که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هشیار و بهدار می بود و جمعی کثیر از راجپوتان را با خود بدربار می آورد و برگرد و پیش دولتخانه باز میداشت کمتر شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و معینا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و هچشمش ترسید دل پای داد و برخلاف او نورجهان بهکم در خلوت و در ملا بیوسته در انتهاز فرصت بود و نوکر نگاه می داشت و صید دلها می نمود و مردم را بزر و زبان دلآسا می کرد و مستمال و امیدوار می ساخت تا آنکه هشیار خان خواجه سرای بهکم بموجب نوشته ایشان قریب دو هزار سوار در لاهور نوکر ساخته باستقبال شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود حضرت شاهنشاهی یکمئزل پیش از رهتاس دیدن محله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام

سپاه از قدیم و جدید جیبه پوشیده از دولتخانه تا دور جا دو رویه یسال بسته بایستند آنکاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بیعاقبت رفته بیغام گذارد که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میگذرانند بهتر این است که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا قلقچهمان باهم گفت و شلود هرزه کنند و کار بجنگ و نزاع کشد از پس بلند خان خواجه ابوالحسن را فرستادند که با او قوی تر سخن کند و بوجوه معقول روانه منزل پیش سازد بالجمله خواجه رفته بدلائل معقول او را روانه ساخت چون واهمه بر مزاجش استیلا یافته بود آنهمه بهیصائی و یوفهوزی را بهکیار و نهاده راه ادبار پیش گرفت و موکب ظفر قرین پاشله کوب نهضت فرمود و در منزل پیش نیز نتوانست پا قایم کرد دو منزل را یکی کرده از آب رهناس گذشته فرود آمد و دولتخانه پادشاهی دریلطرف آب آراستی یافت و افضلخان را نزد آن آشفته دماغ فرستاده چهار حکم بتقریر او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاهجهان بصوب تته رفته او نیز از پی او شتافته آن مهم را بانصرام رساند دوم آنکه آصفخان و پسرش ابو طالب را بملازمت فرستد سوم آنکه طهمورت و هوشنگ پسران شاهزاده دانهال را که باو حواله نموده بودیم روانه حضور نماید و لشکری پسر متخلص خانرا که ضامن است و تاحال بملازمت نیامده اودرا نیز حاضر سازد و اگر در فرستادن آصفخان ایستادگی کند یقین شناسد که فوج

بر سر او تعیین خواهد شد افضلخان پسران سلطان دانهال را آورده معروضداشت که مهابتخان درباب آصف خان عرض میکنند که بصوب تنه میروم اما چون از جانب بیگم ایمن نیستم بهم آن دارم که میداد بعد از آنکه آصفخان را از دست دهم لشکری بر سر من تعیین فرمایند درین صورت بلده را بهر خدمت که تعیین نمایند چون از لاهور بگذرم ملت برچشم و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت و آنحضرت از حرفهای لغو او بشورش در آمدند و افضلخان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت که در فرستادن آصفخان توقف مصلحت نیست زنیار که طور دیگر بخاطر نرساند که ندامت خواهد کشید چون مهابت بهعاقبت دل پائی داده بود فی الفور آصفخان را نزد خود آورده معذرت خواست و بعد و سوگند خاطر را پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابو طالب پسر او را بجهت مصلحتی که رقم پذیر گردیده روزی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت تنه را نمونه کوچ بکوچ روانه گشت بیوست و سوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از غریب آنکه شورش مهابتخان و هرچ مرچ او بر ساحل همین دریا اتفاق افتاده بود و باز انحطاط اختر بخت و زمان ادبار او بولب همان آب روی نمود ع

( ۵۰ ) چون افضل خان عذر فرستادن آصفخان را معروضداشت بیگم از حرفهای لغو او الخ

نمود بالله اگر روزگار بر گردد  
 و پس از روزی چند ابو طالب پسر آصفخان و  
 بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم  
 برادر زاده او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد چون  
 در شکار گاه جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داور بخش  
 پسر خسرو و خانخانان و مقرببخان و میویر جمله و دیگر  
 اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی  
 ساختند هفتم آبان ماه بساعت مسعود نزول موكب اقبال  
 بدارالسلطنت لاهور چهره افروز مراد گردید درین روز  
 مسعود آصفخان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت  
 و منصب وکالت نیز ضمیمه مزاحم گردید و حکم شد که بر  
 سر دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات مالی  
 و ملکی پردازد و خدمت دیوانی بدستوریکه بود بخواجه  
 ابوالحسن ارزانی داشتند افضلخان را از تغیر میویر جمله  
 بخدمت خانسامانی سرفرازی بخشیدند و میویر مذکور  
 بخدمت بخشهگری سر بلند گردید سید جلال ولد  
 سید محمد نبیره شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده  
 اند و احوال ایشان بتقریبات درین اقبالنامه ثبت افتاده  
 رخصت وطن فرموده قیل بجهت سواری ایشان لطف  
 فرمودند درینولا بعرض رسید که مهابت بیعاقبت از سمت  
 راه تنه عطف عنان نموده بجانب هندوستان روی ادبار نهاد  
 تا از کجا سر بر کند و نیز بمسامع جلال پیوست که  
 بهست و دو لک روپیه نقد از ولایت بلگانه بجهت اوستی

آوردند و بحوالی دهلی رسیده بنا بران انیزای سلطه دلی  
 وصفر خان و سپهدار خان و علی قلی درمن و نورالدین  
 قلی با هزار احدی تعیین شدند که بر جناح استعجال  
 شتافته زرهای او را بدست آورند نام بردها کار بند  
 خدمت شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می  
 آوردند رسیدند آنها با اربهای زر در سرائی متحصن شده  
 تا ممکن و مقدور بود بمدافعه و مقاتله پای ضلالت افشردند  
 و بلدهای درگاه پس از زد و خورد بسیار در سرا را آتش  
 زده بدرون در آمده زرها را بتصرف در آوردند و مردم او  
 قرار بر فرار داده راه ادبار سپردند و مقارن اینحال خبر  
 رسید که شاهزاده پرویز در چهارم ماه مذکور مطابق ششم  
 صفر سنه هزار و سی و پنج هجری بجوار مغرت ایزدی  
 پهوست\* (در آن وقت فقیر بتخدمت حضرت شاهنشاهی  
 ایستاده بود بدیده تاریخ فوتش بر صفحه خاطر رقم زد)  
 عمر او بسی و هشت سال شمسی رسیده بود † (و درینمدت  
 سر موئی خلاف رضای پدر عالیقدر بتخاطر حق شناس راه  
 نداده و حضرت شاهنشاهی بسهار از بسیار ازو راضی و  
 خورسند میبودند و همگی همگی مصروف بتابعیت و  
 پیروی آنحضرت بود حتی در لباس پوشیدن و پیمانه نوشیدن  
 و طعام خوردن و شب زنده داشتن و امثال آن لیکن قوت  
 مستقله و متصرفه کمتر داشت بخانجهان فرمان شد که  
 فرزندان و باز ماندنهای او را روانه درگاه والا سازد موسویخان

از دکن مراجعت نموده سعادت زمهن بوس دریافت چون  
 مهابت برگشته بخصت سرگشته بادیه ضلالت و گمراهی  
 گشت و خانخانان ولد بهرم خان که زخمهای کاری ازو بدل  
 داشت بالصاح و زاری و مهالغه بسهار التماس تلبیه و  
 استیصال او نموده بدابرین اکثر از متعال جاگهران بیعاقبت  
 به تهلول خانخانان تلخواه فرموده خلعت و خنجر و  
 شمشیر مرصع و اسپ قبیچاق بازین مرصع و فیل لایق فوج  
 بشارالیه عنایت نموده بصوبه اجمیر و استیصال آن بیعاقبت  
 رخصت فرمودند و میوزا رستم صفوی بصاحب صوبگی  
 ولایت بهار و یکنه فرق عزت بر افراخت درینولا از عرضه  
 داشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که  
 بیاقوت خان حبشی که در آنملک بعد از علیبر سرداری عمده  
 تر ازو نبود و در حیبات علیبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام  
 افواج بعهدۀ او بود اختیار بلدگی و دولتخواهی را سرمایه  
 سعادت خون دانسته با پانصد سوار بصوالی جالنا پور آمده  
 و بسر بللد رای نوشته که من با فتح خان ولد ملک علیبر  
 و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش  
 قدمان این سعادت شده ام و نام بردها نهی بر یکدیگر  
 سبقت گزیده بی در پی خواهند آمد چون خانجهان از  
 نوشته سر بللد رای بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی  
 مشتملبر استمالت و دلجمعی بسهار بیاقوت خان نوشته  
 سر گرم این عزیمت گردانید و بسر بللد رای نهی مکتوبی  
 قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم مهمانداری کوشیده



او را بزودی روانه برهانپور سازد و در اوراق گذشته رقمزده کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بلدها بجاناب تته نهضت فرمودند بالجمله چون در ایام شاهزادگی باشاه والا چاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج مرج نیز شاه متفحص احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیک باید شد یمن که به آبهای مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فساد که مرتفع شده فرو نشیند یا بطریق دیگر مددی و معاونتی بظهور رسد چون بحوالی تته پیوستند شریف‌الملک کور ظاهر و باطن نوکر شهر یار با سه چهار هزار سوار و ده هزار پیاده از احشام آن ملک که فراهم آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاد و باآنکه همگی سیصد چهار صد سوار از بلدهای وفادار در ظل موکب منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه اینها نیاورده برگشته بحصار شهر در آمد و چون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسپار در برج و باره حصار چیده متعلقان مردم را بدرون حصار در آورده بود متحصن گشته بمدافعه و مقابله پای ضلالت و ادبار افشرد و آنحضرت بتاکید منع فرمودند که بلدهای جان نثار بر قلعه نوازند و خود را بتوپ و تفنگ ضایع نسازند باوجود این جمعی از جوانان کار طلب ضبط خود نکرده بر حصار بلد شهر یورش بردند و از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از پیش برد ناگزیر عطف

عیان نموده دایره کردند و پس از روزی چند باز بهادران شیر دل و شهبران زنجیر گسل با غیرت خود بس نیامده مانند برق لامع بقلعه تاختند و چونکه بر دور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلاً پستی و بلندی و دیوار و درخت که حائلی تواند شد نداشت سپرها بر رو کشیده دویدند قضا را دران ضلع خندق عریض عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال و پس برگشتن ازان محال تر درمیان میدان توکل را حصار خود ساخته نشستند و هرچند شاه گیتی ستان کس فرستاده بتاکید بلزد خود طلبیدند اثری بران مرتب نگشت تا آنکه چندی از بلدهای عمده ایشان مثل مان دهاتا کورو علی خان نربن وغیره بکار صاحب آمدند و هرکه رفت او نیز رفیق راه عدم شده در پهلوی دیگران نشست و بر نگشت دریلوقت وجود مسعود آنحضرت تکسری بهم رسانید و بنا بر بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او بغایت قویست معیناً بتسکین تته پرداختن و اوقات گرمی باین مطلب پست و اراده زبون ضایع ساختن در خور همت جهانکشا نبود لاجرم فسق آن عزیزت فرموده باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود فنونی انارالله برهانه از همین

راه آمده فتح بتخانۀ سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهزادۀ ممالک ستان بملک گجرات در آمده از حوالی داج پلپله عبور فرموده بمقام ناسک تریک از مضافات دکن که بلگاہ خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند درین تاریخ آصفخان بملصب هفت هزاری ذات و سوار بضابطۀ دو اسپه و سه اسپه فرق عزت پر اقراحت \* (تا از قید مہابتخان و آسیب جان نجات یافته ملصب و جاگیر نداشتند و احوالش نامنتظم بود و مراجع شاهنشاهی او را دریافت و از نو مشمول عاطفت روز افزون گردید) از عرضه داشت متصدیان صوبۀ دکن بمسامع جلال رسید که نظام الملک از کوتاہ اندیشی و فتله انگیزی فتح خان پسر عزیز و دیگر تربیت یافتہای نو دولت را بتحدود ملک پادشاهی فرستادہ غبار شورش و فساد بر انگیزختہ لاجرم عدوۃ السلطنت خانجہان بجهت محافظت و مبارزت ملک و مدافعت و مقابله ارباب فساد افواج تعیین نمودہ لشکر خان را کہ از بلدہای کهن سال کار دان است بتحصرت شهر برہانپور مقرر داشتند و خود با عساکر ظفر لوا متوجہ بالا گہات شد و تا کہرکی کہ متعل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشیدند و از سوانح غریب کشتہ شدن متصد مومن است او از سادات صفی بود و بسلسلہ

( ۵۸ ) بدو نستخہ

( ۶۸ ) در دو نستخہ بتغییر و تقلیل عبارت و مضمون آمده

نقیب خان قرابت قریب داشت چون از عراق آمد حضرت  
 عرش آشیانی انارالله برهانه صبیحہ سادات خان بنی عم  
 نقیب خان را بدو نسبت فرمودند و در هنگامیکه موکب  
 گیتی نورد حضرت شاه جهان بصوب ممالک شرقیه عبور  
 فرمود مشارالیه در آن حدود جاگهر داشت بنخدمت ایشان  
 پیوست و یکچندی درین هرج مرج همراهی گزید ساداتخان  
 که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشتها بمبالغه و تاکید  
 فرستاده نزد خود طلبداشت و آن خون گرفته از خدمت  
 شاه بلند اقبال جدائی گزیده نزد سلطان پرویز رفت و چون  
 خبر آمدن او بهحضرت شاهنشاهی رسید بهحضور طلب  
 فرمودند و هرچند شاهزاده پرویز التماس عفو گناه او کرد  
 مهربان نشدند و آن سید زاده مظلوم را در پای فیل مست  
 انداخته بعقوبت تمام سیاست فرمودند درینوقت  
 نظامالملک در قلعه دولت آباد بود و حمید خان نام فلام  
 حبشی را پیشوای خود ساخته مدار اختیار مالی و ملکی  
 بقبضه اختیار و اقتدار او سپرده بود از بیرون او و از درون  
 زنش نظامالملک را مثل مرغی در قفس داشتند چون خبر  
 آمدن خانجهان بهتوین پیوست حمید خان با سه لک هون  
 نزد او رفته یافسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که  
 مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگهات را تا قلعه  
 احمد نکر بتصرف نظامالملک باز گذارد فغان ازین افغان  
 حق ناشناس که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش  
 ساخته چنان ملکی را بسه لک هون از دست داد و بنام

امرای بادشاهی که در تهنیجات بودند نوشتها فرستاده که آن مجال را حواله وکلای نظام الملک نموده خود بحضور بهاید و همچنین نوشته بنام سپهدار خان حاکم احمد نکر ارسال داشت چون مردم نظام الملک بدانجا شتافتند مشارالیه گفت که ملک تعلق بشما دارد متصرف باید شد اما قلعه را ممکن نیست که من از دست بدقم هرگاه فرمان بادشاهی برسد قلعه را خواهم سپرد و مجله هرچند وکلای نظام الملک دست و پا زدند اثری بران مترتب نگشت و سپهدار خان ذخیرهٔ بسهار بدرون قلعه در آورده باستحکام برج و باره پرداخته مردانه قدم همت بر جا داشت و دیگران نامردانه بنوشتهٔ خانجهان ملک بالا گهات را بوکلای نظام الملک سپرده ببهرانپور آمدند درینمقام حقیقت احوال حمید خان حبشی و منکوحه او بنابر غرایب مرقوم میگردد و این غلام را زنی بود از غریب زادهای آنملک کهته پرگار خوش روی) در ابتدا که نظام الملک مفتون شراب و شیفتهٔ زنان شد آن زنکه بدرون حرم او راه یافته شراب مخفی که مردم بهرون را ازان آگاهی نباشد مهرسانید و زن و دختر مردم را بغریب و افسون بد راه ساخته نزد او می برد و بلباسهای مزیب و زرین مناسب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را بمعاشرت و هموانست پری بهکران سهمیر محتوظ و مسرور می داشت رفته رفته

مدار اختصار بیرون بقیضه افتدار شوهر او شد و از درون مدار زندگانی و کامرانی نظام‌الملک بدست آن عورت در آمد هرگاه آن زنک سوار شدی سران سپاه و عده‌های دولت او پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود می نمودند تا آنکه عادلخان فوجی بسرحد نظام‌الملک فرستاد و ازینجانب نیز جمعی را بتقابل او تعیین کردند و این زنک بتزغیب و خواهش تمام سرداری فوج را از نظام‌الملک استمدا نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادلخان را شکست دهم یک زنی مصدر چنین کاری شده باشد و اگر منصوبه بر عکس نشست وجود زنی چه خواهد بود بالجمله این گریز محتمل نقاب افکنده بر اسب سوار می شد و همیشه خنجرهای مرصع و حلقه‌های سر دست که باصطلاح هندوستان کوزه گویند و دیگر نفائس باخود میداشت و داد و دهش را بهانه می جست و هیچ روزی نبود که مبلغی بمردم ندهد بعد از آنکه فوجها رو برو شد از فرط جرأت و دلیری لشکر عادلخان را شکسته جمع کثیر از اعیان او بقتل رسانند و هر فیل که دران فوج بود چه از خاصه عادلخان و چه از سرداران او همه را دستگیر ساخته سالما و فانما بتخدمت نظام‌الملک مراجعت نمود درینوقت بعرض رسید که امام قلمیخان والی توران سلسله جلدبان صحبت و دوستی گشته عبدالرحیم خواجه ولد خواجه کلان جوینباری را که عبدالله خان مرید مخلص ایشان بود بآئین رسالت و ایلچی گری فرستاده تا حال مثل خواجه عزیزنی بهندوستان نهاد

حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تبحیل او افزودند و امرا و اعیان دولت را پی در پی باستقبال فرستادند نخست موسویخان صدر را حکم شد که تا دریای چناب رفته ضیافت کند و خلعت خاصه مصحوب او ارسال داشتند و بعد ازان بهادر خان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود و درین درگاه منصب پنجهازاری داشت باستقبال شتافت و چون خواجه بحوالی شهر رسیدند خواجه ابوالحسن دیوان و ارادتخان بخشی را حکم شد که باستقبال رفته ایشان را بحضور آوردند و در وقت ملازمت توجه و التفات بسیار ظاهر ساخته طرح یوسشها و مهربانیها انداخته حکم نشستن فرمودند بی تکلف بغایت نیک ذات و ارزنده اقسام توجهات و انواع تملقات است روز دیگر چهارده قاب طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف با لوازم آن بایشان ارزانی داشتند مقارن اینصالح صاحب صوبگی بنگاله از تغیر خانه زاد خان بکرم خان ولد معظم خان مقرر گشت و پس از یکچندی بحسب اتفاق فرمانی بنام او عز اصدار یافت و او بر کشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را فیر ازین دریاهای مقرر و مشهور که در بنگاله است ناله آبی بود که کشتی را از آن جوی بایست گذشت چون

سفینه مکرم خان بدانجا رسد بملاحان اشارت نمود که سفینه را زمانی در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد و در وقتیکه ملاحان سفینه را میخواستند بکنار آب رسانند بادی بهمرسید تا سر کشتی بر گردانید طوفان و چهکر تند گشت و از شورش و تلاطم چهکر و حرکت بهموقع کشتی فرقی شد مکرم خان با هرکس که در آن کشتی بودند به بحر فنا فرو رفتند و یک متنفس سر آزان گرداب بلا بر نیاوردند و در خلال ایقتال خانخانان ولد بهرم خان درسن هفتاد و دو سالگی باچل طبیعی ودیعت جهات سپرد و از اعظم امرای این دولت ابد قرین بوده و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردید از آنجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر خان گجراتی که بهمان فتح ملک گجرات از دست رفته باز بمتصرف اولهای دولت قاهره در آمد دوم فتح سهیل که لشکر هر سه دکن را با فیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود و خانخانان با بیست هزار سوار بتقابل او شتافته دو روز و یکشب جنگ کرده لوای فتح و فیروزی را بر افراشت (و در آن معرکه مرد آزما مثل را چی علیخان سرداری بقتل رسید) سوم فتح تته و ملک



سئده و در زمان دولت حضرت شاهنشاهی مصدر کارهای نمایان نیارست شد لیکن پسر کلانص شاهلو از خان باندک مایه مردم فوج عنبر را شکست چنانچه بجای خویش ثبت افتاده بی اعراق خانه زادی رشید بود که اگر اجل امان دادی آثار نیک ازو بر صفحه روزگار یادگار ماندی و خانخانان در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود سواد عربی و ترکی و فارسی و هندی روان داشت و بزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی واقعات بابری را بحکم حضرت مرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده بی تکلف شعر فهم خوب بود و خود هم گاه بهمتی و احیاناً رباعی و غزلی می گفت این غزل ازوست \* فزل \*

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است  
جز این قدر که دلم سخت آرزو مند است  
نه دانه دانم و نی دام این قدر دانم  
که پای تا بسرم هرچه هست در بند است  
به کیش صدق و صفا صرف عهد انکار است  
نگاه اهل محبت تمام سوگند است  
مرا فروخت مودت ولی ندانستم  
که مشتری چه کس است و متاع من چند است  
ازان خوشم بسختمهای آشنای رحیم  
که اندکی باداهای عشق مانند است

چون راجه امر سلک ز میندار ملک ماند هو نبیره راجه  
رامچند مشهور که از اعظم راجها و زمهنداران مالک شرقیه

است و حضرت فردوس مکانی در واقعات خویش ثبت فرموده اند که در هنگامی که من فتح هندوستان کردم دو پادشاه و سه راجه کلان در هندوستان بودند از راجها یکی رانا دوم رای مالدیو سوم راجه رامچند را شمرده اند بدنگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضه داشت کرد که چون پدر و بزرگان من بسعدت زمین بوس مستعد گشته اند من نیز امیدوارم که بشرف ملازمت فرق عزت بر افزایم بنابراین خان راتهور که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که دهمون سعادت گشته او را بقدسی آستان بیارد و بجهت سر افزای او فرمان استمالت با خلعت و اسب مصحوب او مرحمت شد چون بمسامع جلال رسید که مهابتخان بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رفته علی الرغم او خانجهان را بخطاب سهه سالاری امتیاز بخشه‌دند - اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابتخان بجهت شادابی سخن نگاشته کلک بهان می گردد چون او از راه تنه مطلق عیان نموده روی ادبار بوادی فرار نهاد فوجی را که بجهت گرفتن خزانه او تعیین شده بود مقرر فرمودند که بتعاقب شتافته بدست آرند یا از قلمرو بر آرند آن برگشته بخت روزی چند در شعاب جبال متعلقه رانا بحال تپاه روزگار بسر برده مرایض مشتملبر ندامت و خجالت بهش از بهش و عذر گناهان خویش مصحوب وکلای زبانندان بخدمت شاه بسهار بخش اندک پذیر فرستاد و آنحضرت فرمان استمالت ارسال داشته بحضور طلب فرمودند بعد از آن که بخدمت

بیوسست بانواع و اقسام مزاحم و نوازش که در مکتبه او راه نیافته بود فرق عزت بر افراخت و چون کوکب بختش هنوز فروغ دولت داشت در هنگامی که بادراک این سعادت ناصیه اخلاص نورانی ساخت شکستهای چندین ساله بیک ادا درست شد و دریلوقت رسیدن یقدهسی آستان از اعظم آثار اقبال او بود \*

## نهضت آیات عالیات بعزم سیر و

### شکار خطه کشمیر

بتاریخ بیست و یکم اسفندار مذ ماه الهی در ساعت مسعود نهضت آیات اقبال بعزم سهر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمزاج اشرف در غایت ناسازگار است لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صعوبت راه را بر خاطر اقدس و مزاج مقدس آسان شمرده خود را بگلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میروسانند و خوبیهای هوای کشمیر را دریافته و استغفای لذات آن رشک بهشت فرموده باز در زشتیهای هوای او عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین بچند روز به عبدالرحیم خواجه سی هزار روپیه برسم مدد خرج لطف فرموده بودند و دریلوقت قیل ماده با حوضه نقره شفقت نمودند \*

## آغاز سال بیست و دوم از جلوس محلی

شب یکشنبه بیستم رجب هزار و سی و شش هجری  
تحويل آفتاب بپرچ حمل اتفاق افتاد و سال بیست و دوم  
جهانگیری آغاز شد و نوروز جهان امروز بر لب آب چناب آراستگی  
یافت \* (حضرت عرش آسمانی انزالله برهانه بنا بر کثرت  
عذوبت و گوارائی همیشه آب چناب را آبحیات میکنند) بعد از  
فراغ جشن نوروز جهان امروز موکب مسعود سیر کلان و  
شکار افکنان طی عقبهای راه فرموده در ساعت فیض اشاعت  
به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال ارزانی داشت چون  
بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریب بصر فلان  
گشته چنانچه در اوراق سابق ایسائی بران رفته درینولا  
فدائی خان بحکومت صوبه بنگاله سر افزای یافت و  
مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش  
حضرت شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش  
بیگم که مجموعه ده لک روپیه باشد بخزانة عامرة  
داخل سازد و نیز ابو سعید نبیره اعتمادالدوله بحکومت  
تته فرق عزت بر افراخت درینمدت که آنحضرت در کشمیر  
تشریف داشتند آنرا فائزاً مرض استیلا پذیرفته قوت را از  
شهر بند عرصی اخراج می نمود و در غایت ضعف و زبونی  
پهوسته بر پالکی نشسته بسیر و سواری خود را مشغول  
میداشتند و از سواری اسپ عاجز بودند روزی درد وجع

بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال بر وجنات احوال پرتو افکند و حرفهائی که ازان بوی نومیدی آید بی اختیار بر زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم افتاد و پرستاران بساط قرب را بغایت مضطرب ساخت لیکن چون روزی چند از مدت حیات باقی بود در آن مرتبه بتخیر گذشت بعد از چند روز اشتها مفقود گشت اصلاً بغذا میل نمیشد و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیماله شراب انگوری دیگر به هیچ توجه خاطر نمی شد درینوقت سلطان شهریار ناشدنی بمرض داء الثعلب آبروی خود ریخت موی بروت و آبروی و مژه تمام افتاد هرچند اطبا بمداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنابر خجالت التماس نمود که پیشتر بلاهور شتافته روزی چند بمعالجه و مداوا پردازد بحکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش یسر خسرو را که نظر بلند داشت التماس نمود که بدیگری حواله شود بهمان دستور باراد تخان سپردند\*

معاودت نمودن حضرت شاهنشاهی از کشمیر

بجانب لاهور و در اثنای راه توجه فرمودن

از جهان فانی بقدسی سراي جاودانی

مقارن اینتحال در اوایل زمستان رایات عالیات بعزیمت دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در مقام بیهم کله به

نشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدایع رقم گشته کوهیست بغایت بلند در ته کوه نشیمن گاه بجهت بلندق اندازی ترتیب یافته چون زمیدداران آهو را رانده بر تیغه کوه بر آورند و بلظر اشرف در آید بلندق را سراسر ساخته می اندازند همین که بآهو رسید از فراز تیغه کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب شکاریست درینوقت یکی از پیاده‌های آن مرز و بوم آهو را رانده آورد آهو بر پارچه سنگی بعسرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمی شد پیاده خواست که بیشتر آمده آهو را ازان مکان بیجا سازد بمجرد آنکه قدم پیش نهاد پای خود را نتوانست در جای مضبوط ساخت در پیش بته بود دست بدان بته زد که تواند خود را نگاه داشت قضا را بته کنده شد و از آنجا معلق زنان بحال تپاه بر زمین افتاد افتادن همان بود و تسلیم شدن همان تمام اعضایش از هم کسبخت از مشاهده ایتحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشته و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسهار ظاهر ساخت اگرچه او را بقصد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گوئی ملک الموتی باینصورت متخلف گشته بلظر اشرف در آمده بود ازان ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست و حال متغیر گشت از بیروم کله به تهنه و از تهنه برآچور

تشریف آوردند و بدستور معهود یک بهر از روز مانده کوچ فرمودند در اثنای راه پیاله خواستند و همین که بر لب نهادند گوارا نیفتاد و برگشت و تا رسیدن بدولتخانه حال بدین منوال بود آخرهای شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستادهای بساط قرب را روز امید سهاه نمود بخ سی چند بستختی بر آمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر هزار و سی و هفت هجری مطابق یازدهم ماه آبان سال بیست دوم از جلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت از آشیانه خاک بال افشانه سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افکنده جان بجان آفرین سپرد و از شلقار فرمودن شاه رضوان آرامگاه جنت مکانی انارالله برهانه آثار روز رستخیز نمودار شد از درون و بیرون آواز فغان و شیون در گلبند نهنگون پیچید و از سلوح اینواقعه دلخراش و وقوع حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیهان سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند دریلوقت آصفخان که از فدائیان و داعیان این دولت ابد قرین بود با اعظم خان همداستان شده داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده بنوید سلطنت موهوم شیرین کام ساختند لیکن او اینصرف را باور نمی داشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان مغلظ تسلی بخش خاطر آشفته او شدند آنگاه آصفخان و اعظم خان او را سوار ساخته و چتر بر سر گرفته روانه منزل پیش گشتند نور جهان بهکم

هرچند کسان بطلب برادر فرستاده آصفغان مدرها گفته نزد اوشان نرفت ناگزیر نعش جنت مکانی را پیش انداخته بادشاهزاده‌های مالهمقدار بر عماری فهل نشسته از پی شتافتند یمین‌الدوله آصفغان بنارسی نام هندوئی را که در تهر روی و داکچوکی ید طولی داشت بخدمت حضرت صاحب قران ثانی فرستاده خبر شفقار شدن جنت مکانی را بتقریر او حواله نمود و چون وقت مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرده تا سجلی باشد بر اعتماد او القمه آن شب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بر آمده در بهلیز نزول فرمودند و در آنجا بتجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بندها روانه لاهور ساختند و روز جمعه در آنطرف آب لاهور در بافی که نورجهان بهکم اساس نهاده بود بخاک سپردند بالجمله امرای عظام و سایر بندگانی که در موکب مسعود بادشاه مرحوم مغفور بودند چون میزدانستند که آصفغان بجهت استقامت و استقامت دولت شاه جهان این توطئه بر انگیزخته داور بخشش را بسطنت برداشت و در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخت و بی تکلف بگوسفند قربانی مناسبت تمامی داشت همه باصفغان موافقت و متابعت نمودند آنچه می گفت میگردند تابع و رضا جوی بودند و در حوالی بهلیز خطبه بنام داور بخشش خوانده روانه لاهور شدند چون بهوسته از صادقان ابن عم یمین‌الدوله آصفغان اثر



بی اخلاصی و نفاق نسبت بهحضرت شاهجهان ظاهر می‌شود. دریلووقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس او راه یافت و بتخدمت یمین‌الدوله ملتجی گشته در اصلاح ایکنار استعانت جست و شفیع بجهت تقصیرات خود درخواست آن مدارالسلطنت شاهزاده‌های عالمقدار را که از نور محل گرفته بود باو حواله نمود که بتخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک ایلدولت را شفیع جرایم خویش سازد و همشیره یمین‌الدوله که در عقد ازدواج صادق خان بود پرستاری شاهزاده‌ها را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت بر گرد فرق مبارک ایشان می گشت و یمین‌الدوله چون از جانب نور جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظربند داشته احتیاط می‌کرد که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید و بیگم درین اندیشه و تدبیر که شهریار سریر آرای سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خیر شلقار شدن جنت مکانی را شنیده بتحصیریک زن و فتنه پردازی آن کوتاه‌اندیش خود را باسم بی مسای سلطنت موسوم ساخته دست تصرف بخزائن و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرد و هرکس هرچه خواست بوی داده بفراهم آوردن لشکر و جمعیت پرداخت و جمیع کارخانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه و قورخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد لک روپیه بمنصبداران قدیم و

جدید داده بخیمال محتال همت مصروف داشت و میرزا  
 بایستغری پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از  
 شلقار شدن آنحضرت فرار نموده بلاهور نزد شهریار آمده  
 بود بجای خود سریر آزادی ساخته لشکر را از آب گذرانیده  
 غافل از آنکه کار فرمایان قضا و قدر در تهیه دولتی خدمت  
 گذارند که سلاطین والا شکوه فاشیه اطاعت و فرمان برداری  
 او را پیروایه دوش مفاخرت و میباهات خواهند ساخت و  
 فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود اوصعوه و  
 کلبشک را چه حد و یازادی آنکه درهواپی همت او بال  
 هوس تواند کشود و قطره را بدریا نسبت دادن آبرویی خود  
 بردن است از آنطرف آصفخان داور بخشش را بر قیل سوار  
 ساخته خود نیز بر قیل دیگر نشسته روی بعرضه کارزار  
 نهاده در غول جا گرفت خواجه ابوالحسن و مخلص خان  
 و آله و ودیضان و سادات بارهه در هراول کار طلب گشتند  
 شهر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر  
 شدند اعظم خان با بسیاری از امرای در برانگار پای همت  
 افشوده صادقخان و شاهنواز خان و راقم حروف و جمعی  
 در جرانغار مقرر گردیدند در سه گروهی شهر تلاقی فریقین  
 اتفاق افتاد و در حمله اول انعطام افواج شهریار از هم  
 کسببخت نوکران زر بنده که بتازگی فراهم آورده در برابر  
 امرای موروثی ایندولت اید قرین فرستاده بود هر کدام  
 براهی شتافتند دریلوقت شهریار بر گشته روزگار با دو سه  
 هزار سوار از مردم قدیم در ظاهر شهر لاهور استاده انتظار

نهرنگی تقدیر داشت و مصرع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

نایب قلم ترکی از جنگ گاه تاخته بلاهور رسید و این خیر دلکوب را بوی رسانید و آن برگشته بخت و خیم العاقبت بر آمد کار خود را نسلجیده و بهبود خویش نفهمیده برهنمونی ادبار عطف عثمان نموده بقلعه در آمد و در حقیقت خود را بپای خویش بدام افکند) روز دیگر امرا آمده متصل بحصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسم خان لشکر گاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصفخان را دیدند و شب اعظم خان بدرون قلعه در آمده در صحن دولتمخانه پادشاهی توقف گزید و صباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافته شهر یار را سریر آرای ادبار ساختند و آن برگشته روزگار بحرم سرای حضرت جلت مکانی رفته در کتج خمول خزیده بود فهروز خان خواجه سرای که از محترمان و معتمدان شیستان اقبال بود او را بیرون آورده بانه وردیفشان سپرد و او (فوطه کمرش کشوده هر دو دستش بسته) پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنشی و تسلیم درجائی که قرار یافته بود متحبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویه ادبار بحال تهاه و روز سیاه نشانهدند و پس از روزی چند طهمورت و هوشنگ پسران شاهزاده دانهال را نیز گرفته مقهد ساختند

( هن ) بدو نسخه ( آن ) بدو نسخه

و یمین الدوله مرصه داشت مشتملبر نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاهجهان جوان بخت بلند اقبال ارسال داشته التماس نمود که لوای آسمان سایی برجناح استعجال شتافته جهان را از آشوب و اختلال بی ملال سازد و دیدۀ منتظران شاه راه اخلاص را بغبار موکب گیتی نورد سرمه بیفش کشد - اکنون مجملی از حقیقت رسیدن بنارسی بدرگاه والا و نهضت رایات جهانکشی بمستقر سریر خلافت رقم زده کلک بیان می گردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز از مقام جنگزهی که منزلت در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول هزار و سی و هفت هجری خود را بجلبیر که در انتهای سرحد نظام الملک واقع شده رسانیده از راه بهنیر بمنزل مهابتخان که دران چند روز بشرف تقبیل بساط اقبال سربلندی یافته بود رفته صورت حال معروض داشت و او چون برق و باد خود را بر در حرم سرای خلافت رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل برآمدند بنارسی زمون بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر یمین الدوله آصفخان را بظفر مبارک در آورد و حدوث این سانحه دلخراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال برجبهت همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت و تقدیم مراسم تعزیت و ترتیب مراتب رسم و عادت نبود و فرصت توقف بر نمی یافت ناگزیر به التماس مهابتخان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت

هجری که مختار انجم شناسان رصد بلد بود نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات بمسقط سریر خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی و رسانیدن اخبار اقبال آثار و نهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافت مصحوب امان الله و بایزید که از کرم روان شاهراه خدمت بودند بآصفخان ارسال داشتند و چنان نثار خان را که از بندهای مزاجدان بود با فرمان عالیشان محتوی بر انواع مزاحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در آنوقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا او را بتوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضایر او وقوف حاصل نماید چون هنگام زوال و ایام نکال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشههای باطل خود را سرگشته بادیة ضلالت ساخت و بانظام الملک موافق مطلب خویش عهد و موافقت در میان آورده بسوگندان مغلظه موکد گردانید تمام ولایت بالاکها را بخلیم داده ببرهانپور آمد و همه جاگیر داران و سران سرحد بسوجب نوشته او محال متعلقه خویش را بخلیم وا گذاشته نزد او به برهانپور آمدند مگر سپهدار خان که حراست قلعه احمد نگر بعهده او بود هرچند وکلای نظام الملک نوشته خانجهان را نموده به تمهید مقدمات بجم و امید خواستند که قلعه را متصرف گردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان بادشاهی من این قلعه را بشما نمیدهم از آزرده خاطر پرداخته منتظر نشسته ام اگر فرمان بادشاهی

بمن برسد تسلیم میکنم والا سرمن است و این قلعه  
 بالجمله چون خانجهان انداز فساد داشت و اراده باطل  
 باخود مخمر ساخته بود نخست چلبین ملکی را مفت  
 و رایگان بطلبم و گذاشت که شاید بوقت بد فریاد او برسد  
 مقارن اینکال دریائی روهیله که پیش از شلقار شدن جنت  
 مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار  
 نموده بچاندور که داخل ولایت نظام الملک است رفته  
 بناگامی روزگار بسر می برد آمده بخانجهان ملحق گشت و  
 متحرک سلسله فعله و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن  
 که برادرش دیوان شهر یار بود او نیز بشاه بلند اقبال  
 اخلاص درستی نداشت حرفهای پوچ خانه بر انداز بیان  
 افعان برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان را  
 که فرمان گیتی مطاع بجهت استعالت او آورده بود بی آنکه  
 مرقداشتی در جواب فرمان عالیشان قلمی نماید بی نهل  
 مقصود رخصت معاودت فرموده (راقم حروف خود مکرر از  
 جان نثار خان شمهده که آقا افضل باعث ایلمه فساد و  
 خانه بر اندازی او شد هرچند من درخلا و ملا مدعیات می  
 گفتم او نمی گذاشت که کار از پیش رود) القصه خان جهان  
 فرزندان خود را باسکندر خان دومانلی و جمعی از افغانان  
 که از صمیم القلب با او موافقت داشتند در برهانپور گذاشته  
 خود با جمعی از بندهای پادشاهی که بظاهر دم با او از  
 موافقت می زدند (و خود را از شر او محافظت می

نمودند مثل راجه کج سلنکه و راجه جی سلنکه و غیره) بماند و آمده اکثر محال ولایت مالوہ را متصرف شد و مکتوبات باطن نعلہ پرداز خود را بر مال میان ظاهر ساخت و ہم بزودی برگشته بپرهانپور پیوست و چون لشکر گپهان شکوہ بسرحد گجرات رایت اقبال بر افراشت مرضہ داشت ناهر خان کہ بظطاب شہر خانی سرافرازی داشت مہلی بر اظهار اخلاص و دولتخواہی خویش و ارادہای باطل سیفخان کہ در آنوقت صاحب صوبہ احمدآباد بود رسید و چون سیفخان در ایام حہات حضرت شاہشاهی نسبت بہ بلدہای شاہ جوان بخت مصدر گستاخہا شدہ بود از کردہای خویش خوف و ہراس مظہم داشت رسیدن مرضہ داشت شہر خان موید و مصدق قول او گشت لہذا شہر خان را بمراحم خسروانہ مستمال و امہدوار ساختہ بلوید صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد کہ شہر احمدآباد را متصرف شدہ حوالہ معتمدان خود نماید و سیفخان را نظر بلد داشتہ بدرگاہ والا حاضر سازد و درینوقت سیف خان بیماری صعب داشت چون ہمیشہ کلان نواب قدسی احتجاج ممتازالزمانی در حبالہ نکاح سیف خان بود و آن ملکہ جهان بہ ہمیشہ خویش نہایت مہتبت و دل نگرانی ظاہر می ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمہ مروت شاہ بلند اقبال لازم و متعتم بود خدمت پرست خان دستوری یافت کہ بہ احمدآباد شتافتہ نگذارد کہ آسہب جانی بسیفخان رسد موکب نصرت طراز دریای نربدہ

را از گذر بابا پیماره عبور فرموده ظاهر قصیده سنور که بر لب  
 آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشت و در آن  
 مقام دلکشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر اید  
 پیوند آراستگی یافت و سهد دلیر خان بارهه که از یکتای  
 جوانان رزم آرای نبرد دوست او بود بادراک سعادت زمین  
 بوس فرق عزت بر افراخت و منصب او چهار هزاره ذات  
 و سه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن جهان افروز از  
 عرضه داشت شیر خان معروض بساط اقبال گردید که از  
 نوشته هندوان گجراتی که شرکا و گماشتهای آنها در لاهور  
 اند معلوم شد که یمین الدوله آصفخان و دیگر دولتمنظران  
 که هاور بخش را دست نشان ساخته بمقابلت و مقاتله  
 شهریار ناشدنی شتافته بودند در حوالی لاهور با افواج او  
 جنگ کرده رایب فتح و نصرت بر افراختند و ناشدنی در  
 حصار لاهور متحصن گشته بزندان مکافات گرفتار گشت و  
 خدمت پرست خان که بجهت مصافقت سیفخان و  
 آوردن او شتافته بود چون بحوالی احمدآباد پیوست  
 شیرخان باستقبال فرمان مرحمت ملوان و خلعت خاصه  
 بر آمده جیدین اخلاص را بسعادت زمین بوس نورانی  
 ساخت سیفخان را که به بستر ضعف و ناتوانی افتاده بود  
 بر پالکی نشانده حواله خدمت پرستخان کرد خان  
 مومی الهیه آنرا نظر بند بدرگاه سوهر اشتباه رسانید و



شهنشاه جرم بخش عذر پذیر بشفامت نواب قدسی احتیاج ممتاز الزماني جرایم و زلات \* (اورا بیمار مرض ادبار حق ناشناس را) بعفو مقرون داشته از حبس نمها و المها آزاد ساختند و شیر خان از ضبط و نسق شهر خاطر را پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی ترخان و میرزا + (والی و غیرهم در محمودآباد بسعدت زمین بوس کامروای مراد خودها گردیدند و چون تالاب کاکریه که در ظاهر شهر احمدآباد واقع است محل نزول آیات اقبال گشت هفت روز در آن مقام دلکش بجهت تلظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده شهرخانرا بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و مهرزا عیسی را بمنصب چهارهزاری ذات و دو هزار سوار و ایالت ملک تته سرافراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و معصرمان جان نثار بود نزد یمن الدوله آصفخان بلاهور فرستادند و فرمان عالی شان بخط خاص شرف صدور یافت که درین هنگام که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه خیز است اگر داور بخش پسر خسرو و برادر او نا شدنی و پسران شاهزاده دانیال را آواره صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند

---

( ۵۰ ) آن بیمار مرض او بار حق ناشناس را که بر بستر خوف و هراس صاحب فرارش بود ( آن ) ولی

جصلاح و صواب قرین تر خواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول هزار و سی و هفت هجری مطابق دهم بهمن ماه الهی سال بهست و دو از جلوس جهانگیری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی و القاب سامی شاه جوان بخت بلند اقبال مستند آرای تخت خلافت و اجلال رونق و بها پذیرفت و داور بخشش را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش بسطلت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ادبار محتبوس گردانیدند روز چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الاول او را با کرشاسب برادرش و شهریار و طهمورت و هوشنگ پسران سلطان دانیال مرحوم بادیه بهمای راه فنا گردانیدند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان پدید آختند درینوقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست رانا کرن در مقام گولکنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش رانا امر سنگه بادراک سعادت آستان بوس مفتخر و مباحی گشته بود بتارک اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکش در خور خویش گذرانده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریا نوال آن برگزیده خویش را بانواع و اقسام مزاحم و نوازش سرافرازی بخشیده خلعت خاصه با دکدهکی لعل قطبی که سی هزار

رویه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خلجبر و فیل خاصه  
 بایزاق نقره و اسپ خاصه بازین طلا عنایت فرمودند و  
 مصالح جاگهر او را بدستور سابق مقرر داشتند و بر کنار  
 گول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هشتم از  
 عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم شهر  
 جمادی الاول مطابق پنجم بهمن ماه ساحت دارالبرکت  
 اجمهر از مساکر موکب منصور متصور بهشت برین گردید  
 و بائین جد بزرگوار خویش یهاده بزیارت روضه متبرکه  
 معینه شتافته از سعادت جاوید ذخیره برگرفتند و بعد از  
 مراسم زیارت و شرایط نیازمندی معتکفان و مجاوران مزار  
 فائض الانوار و سایر مستحقین آن دیار را از فیض نذورات  
 و تصدقات کامروای مراد ساختند و مسجد عالی از سنگ  
 مرمر طرح انگلده بنایان چابکدست مقرر فرمودند که در  
 اندک فرصت بدستوری که مقرر شده حسن انجام بخشند  
 و بخواهش سیه سالار مهابتخان صوبه اجمیر و پرگلات  
 نواحی آن بجاکهر او مرحمت شد درین چند روز خانعالم  
 مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جیستکه  
 و انهرای سنگدلن و راجه بهارت بوندیله و سید بهوه و  
 بسیاری از بلدها بتبارک شوق شتافته سعادت زمین بوس  
 دریافتند و بتاریخ بیست و ششم شهر جمادی الاول سال  
 هزار و سی و هفت هجری موکب فلک شکوه بظاهر  
 دارالخلافه اکبرآباد در باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی  
 فرمود قاسم خان حاکم شهر نیز در باغ مذکور بسعادت زمین

موس جهنم اخلاص را نورانی ساخت و صباح روز مذکور  
 همای چتر همایون شهبشاه بلند اقبال سایه ابد پهرایه بر  
 فرق متوطنان مستقر سریر خلافت و منتظران صبح سعادت  
 افکنده آن شهر کرامت بهر را بفروغ جمال جهان آرای خویش  
 روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تا در دولتخانه ارک بر  
 تخت فیل کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زر مسکوک بر  
 زمین و بسار ریخته دمن اهل حاجات را مالا مال مراد  
 ساختند و از مردم شهر و دیهها که بهوای نظاره آمده بودند  
 از زمین کوچک تا پشت بام خانهای دو آشیانه و سه آشیانه  
 خلق انبوه بیرون از شمار و حساب تماشائی بودند بر ضمایر  
 ارباب بضایر پوشیده نماند که سوانح ایام سلطنت و وقایع  
 هلمکام خلافت نیر برج دولت و اقبال کوكب سپهر عظمت  
 و اجلال درة التاج نصرت و فیروزی قره العین عدالت و  
 جهان افروزی مشید قوانین نصفت و دافت موسس مبانی  
 مرحمت و معدلت شهبشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین  
 محمد صاحبقران ثانی شاهجهان یادشاه نازی را بحکم  
 همایون آنحضرت دانشوران سخن آفرین و متشیان فصاحت  
 گزین متصدی گذارش و نکارش گشته بعبارتی که منتخب  
 مستعدان روزگار زبید در سلک تحریر کشفده سعادت جاوید  
 را ذخیره می نهند لاجرم این فقهی قلیل البضاعت و حقیر  
 عدیم الاستطاعت دست ازان شغل خطه باز کشفده بشرح  
 اولاد جنت مکانی و وزرای آنحضرت و فضلا و هلممدان که  
 معاصر زمان مبارک بودند می پردازد ه

## ذکر اولاد و آلا نهان حضرت جنت مکانی

بادشاه مغفور مبرور را پلج پسر والا گهر و دو دختر قدسی اختر بود سلطان خسرو سلطان پرویز سلطان خرم سلطان جهاندار سلطان شهریار سلطان نسا بهکم بهاربانو بهکم خسرو و پرویز و جهاندار در حیات پدر بزرگوار بعالم بقا شتافتند و تاریخ وفات آن مسافران ملک بقا در متصل خود رقمزده کلک بهان گشته و از خسرو دو پسر و یک دختر مانده بود پسران بعد از شتقار شدن آنحضرت بطریقیکه نکاشته آمد راه موات پهن گرفتند و دختر تا حال در قهود حیات است و از سلطان پرویز طفلی و صبیغه بود طفل پس از پدر بزودی رحلت نمود و صبیغه در عقد ازدواج شاهزاده دارا شکوه است و از شاهجهان چهار فرزند اقبال مند و سه صبیغه قدسیه روشنی افزای دیده جد بزرگوار بودند سلطان دارا شکوه سلطان شجاع سلطان اورنگ زیب سلطان مراد بخش پرهیز بانو بهکم جهان آرا بانو بهکم روشن رای بانو بهکم و از جهاندار اولاد نماند و از شهریار دختری هست لارقلی بهکم نام \*

## ذکر وزرای شاهنشاه جهان پناه

در زمان شاهزادگی نخست رای کهنسور خدمت دیوانی آنحضرت داشت بعد از او بایزید بهگ بایتنخدمت پرداخت بعد از او خواجه دوست محمد کابلی که در ایام سلطنت

بخطاب خواجه جهانی رو شناس گشته دیوان شد بعد از او جان بیگ باین منصب امتیاز یافت اما مدار مهمات بر شریف خان بود که پس از جلوس آنحضرت بر اورنگ فرمان روائی بخطاب والای امیرالامرائی سر عزت بر فلک سود و چون لب سکه بنام نامی خلدان شد و فرق منیر بالقباب گرامی ارتفاع پذیرفت مهرزا غیاث بیگ طهرانی را که شمه از احوال او در محل خود نگاشته خامه بیان گشته بخطاب اعتمادالدوله اختصاص بخشیده بشرکت خان بیگ که خطاب وزیرالملک یافته بود دیوان ساختند و همچنین امیرالامرا وکیل مدار علیه بود چون او به بهاری مزمین گرفتار آمد و موکب مسعود بصوب کابل نهضت فرمود جعفر بیگ قزوینی مخاطب بآصفخان که احوال او نهی در جای خویش تحریر پذیرفته بخدمت جلیل‌القدر وکالت چهرة سعادت بر افروخت خواجه ابوالحسن تربیتی را بهمراهی خود التماس نمود تا سر رشته دفتر و کفند نگاهدارد خواجه اگرچه مرد راست و درست کارگذار بود اما بترش روئی و درشت خوئی انصاف داشت و بعد از آنکه آصفخان بهم دکن رخصت یافت بتمازگی خدمت دیوانی به اعتمادالدوله باز گشت او تا آخر ایام حیات باستقلال تمام بلوازم آن امر خطیر پرداخت و بعد از رحلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجه ابوالحسن خلعت وزارت پوشید بعد از آنکه مهابعضان را از درگاه معلى اخراج نمودند یمن‌الدوله آصف خان خلف‌الصدق اعتمادالدوله را بمنصب

بزرگ و کالت اختصاص بخشیدند و همچنان خواجه  
ابوالحسن بخدمت دیوانی مشغول بود تا آنکه حضرت  
جلت مکانی از جهان فانی بسرای جاودانی شتافتند \*

### ذکر فضلا که محاصره زمان اشرف بودند

ما روزبهان شهرازی ما شکوالله شهرازی ما تقهای  
شستری میر ابوالقاسم گیلانی اعی امیری ما باقر  
کشمیری ما باقر تهتی ما مقصود علی قاضی نورالله  
ما فاضل کابلی ما عبدالحکیم سیالکوٹی ما عبدالمطلب  
سلطان پوری ما عبدالرحمن بهوره گجراتی ما حسن  
فراقی گجراتی ما حسین گجراتی خواجه عثمان حصار  
ما محمد چونپوری \*

### ذکر حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم زکای کاشی حکیم مسیح الزمان کاشی حکیم  
ابوالقاسم گیلانی ملقب بحکیم الملک حکیم مومنانی  
شهرازی حکیم روح الله بروچی حکیم حمید گجراتی حکیم  
تقی گیلانی \*

### ذکر شعرا که محاصره آنحضرت بودند

بابا طالب اصفهانی ما حیاتی گیلانی ما نظیری  
نیشاپوری ما محمد صوفی مازندرانی ملک الشعرا طالهای  
املی سعیدای گیلانی میر معصوم کاشی فسونی کاشی  
ما حیدر خصالی شیدا \*

( ۳۲۷ )

گویندی و سازندی که در زمان آنحضرت بودند

حافظ نادرعلی حافظ کعب فتحا نصیرا باقیها حافظ

عبدالله استاد محمد نائی حافظ چیلہ \*

نغمہ سرایان ہندی

جہانگیرداد چترخان پرویزداد خرمداد ماکھو حمزہ \*

تمام شد

---

باہتمام

کے بی اگروالا در شانتی پریس الہ آباد

طبع شد



